تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

جریان شناسی سیاسی ایران معاصر



پژوهشکده تحقیقات اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

جریان‌شناسی سیاسی

ایران معاصر

پژوهشکده تحقیقات اسلامی

مظفری، آیت، ۱۳۴۱
جریان‌شناسی سیاسی ایران معاصر/نویسنده آیت مظفری (قنبری)؛[برای] پژوهشکده تحقیقات اسلامی، [نمایندگی ولی‌فقیه، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی].-- قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۵.
۱۹۹ ص .
ISBN 964 - 8769 - 72 - 9 : ۱۶۰۰۰ ریال

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۱۹۳] ـ ۱۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ایران -- تاریخ -- قرن ۱۴ -- جناحهای سیاسی. ۲. حزبهای سیاسی -- ایران -- تاریخ. ۳. ایران -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴. الف. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی. زمزم هدایت. ب. عنوان

۴ ج ۶م / DSR ۱۶۵۸ — ۹۵۵ / ۰۸۴۰۴۵۴۲
کتابخانه ملی ایران — ۱۰۸۲۰ ـ ۸۵ م

نام کتاب: جریان‌شناسی سیاسی ایران معاصر
نویسنده: دکتر آیت مظفری (قنبری)
تهیه کننده: پژوهشکده تحقیقات اسلامی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشکده تحقیقات اسلامی
ناشر: زمزم هدایت
لیتوگرافی: صبا
چاپ: زیتون
نوبت چاپ: دوم
تیراژ: ۳۰۰۰
قیمت: ۱۶۰۰ تومان
شابک: ۹ ـ ۷۲ ـ ۸۷۶۹ ـ ۹۶۴

قم، خ شهید فاطمی (دورشهر)، نبش فاطمی ۳، پلاک ۸۱
تلفکس ۷۷۳۰۷۳۵ ـ ۰۲۵۱ ، همراه ۰۹۱۲۲۵۳۲۸۸۷

فهرست

مقدمه

امام علی(ع):

یا بُنَیَّ لابُدَّ لِلعاقِلِ... أن یَعرِفَ أهلَ زَمانِهِ

پسرم! بر خردمند بایسته است مردمان روزگار خویش را بشناسد.[1]

جریان‌های سیاسی پدیده‌ای بسیار مهم و نقش‌آفرین در تاریخ و تحولات جوامع به شمار می‌آیند. مراد از جریان سیاسی، یک حرکت سیاسی پویا و زنده است که با برخورداری از ایدئولوژی مشخص و گرایش‌های فکری درونی به مدد رهبران خود بر اقشار مختلف جامعه تأثیر می‌گذارد و جبهه، جناح، حزب، سازمان یا نهاد و گروه ویژهٔ خود را بنیان می‌نهد. هدف نهایی جریان‌های سیاسی، کسب قدرت و استقرار نظام سیاسی مورد نظر است که آن را از طریق راهبردها و راهکارهای مختلف پی می‌گیرند.

کارکردهای یک جریان فکری ـ سیاسی را به اختصار در امور زیر می‌توان برشمرد:

---

۱. امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۱ـ شناسایی و معرفی رهبر
۲ـ کادر سازی
۳ـ بسیج مردم
۴ـ تشکیل دولت
۵ـ مشروعیت بخشی به دولت
۶ـ کارگردانی قدرت در جامعه
۷ـ حمایت و پشتیبانی از دولت
۸ـ جهت دهی به افکار عمومی و فرهنگ سازی
۹ـ حمایت و پشتیبانی از احزاب، نهادها و تشکل‌های وابسته به خود
۱۰ـ ائتلاف با برخی از جریان‌های رقیب
۱۱ـ از مشروعیت اندازی جریان رقیب و براندازی آن
۱۲ـ دفاع از دولت، احزاب، نهادها و تشکل‌های وابسته به خود هنگام بحران‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی.

کارکردهای مذکور، نشانگر آن است که جریان‌ها تا چه اندازه در سرنوشت یک ملت نقش آفرینند و سلامت و انحراف آنها در عاقبت کار افراد و جامعه چقدر تعیین کننده است. حیات سیاسی یک کشور، سنت و گذشته سیاسی مردم، وضعیت حال و آینده آنان متأثر از کارگردانی این جریان‌هاست.

شناخت صحیح مسایل سیاسی هر جامعه و تحلیل درست از وقایع، بدون شناخت ماهیت جریان‌های فکری ـ سیاسی ناممکن است، بویژه این که می‌دانیم جریان‌ها از حیث وابستگی یکسان نیستند، آنان را می‌توان به دو دسته زیر تقسیم کرد:

۱ـ جریان فکری ـ سیاسی مستقل، این جریان بر آمده از متن اجتماع، مردمی و بدون وابستگی به دولتهای بیگانه یا فاسد است. مانند جریان اسلامی.

۲ـ جریان فکری ـ سیاسی وابسته، که به دو گروه تقسیم می‌شود:

الف: جریان وابسته به دولت نامشروع داخلی: این جریان از سوی دولت غیر مردمی حاکم تشکیل و راه اندازی شده، از احزاب، گروهها و نهادهای آن حمایت و پشتیبانی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گیرد. در مقابل نیز آن جریان، پیرو و توجیه گر نظام حاکم است.

ب: جریان وابسته به دولت اجنبی: این جریان از سوی قدرت‌های خارجی اعم از همسایه، منطقه‌ای یا جهانی تشکیل، راه اندازی و حمایت می‌شود و توجیه گر اعمال و سیاست دولت حامی بوده، در راستای منافع قدرت بیگانه و ضد منافع ملی گام بر می‌دارد.

مثال جریان الف سلطنت‌طلبی است که البته امروز و حتی دیروز (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) از حمایت خارجی برخوردار بود و مثال دوم جریان چپ مارکسیستی بویژه چپ قدیم است.

با وجود توضیحات یاد شده، آنچه مسلم است فقدان معرفی شفاف از جریان‌های موجود در جامعه ایران از عصر مشروطه تا امروز است.

بدین روی، شناخت صحیح مسائل سیاسی جامعه، وامدار شناخت این جریان‌ها است. راه یافتن اینکه هر جریان، از چه ماهیت فکری برخوردار است و نقاط قوت و ضعف آن چیست، به ویژه برای نسلی که از تاریخ رویش، پویش و خیزش جریان‌ها اطلاع کافی ندارد، بسیار ضروری است.

با نگاهی به تاریخ معاصر ایران درمی‌یابیم که شش جریان سیاسی در

ایران فعال بوده و حیات سیاسی همچنان تحت تأثیر آنها قرار دارد. این جریان‌ها با توجه به عنصر ایدئولوژی و اعتقادات عبارتند از:

۱ـ جریان اسلامی؛

۲ـ جریان سلطنت طلب؛

۳ـ جریان مارکسیستی؛

۴ـ جریان ملی گرای لیبرال؛

۵ـ جریان ترکیبی یا التقاطی؛

۶ـ جریان روشنفکری.

بی گمان، آرایش کنونی نیروهای سیاسی در ایران، جناح‌ها، صف‌بندی‌ها و ائتلافها، ریشه در پیشینهٔ جریان‌های مذکور دارد و بازشناسی صادقانهٔ آنها بر بصیرت سیاسی‌مان می‌افزاید.

کتاب حاضر در صدد است به اختصار، جریان‌های شش‌گانهٔ مذکور، مبانی فکری، مواضع و دیدگاه‌های آنها را معرفی کند و عملکرد جریان‌های انحرافی، کژی‌ها و ناراستی‌های آنها را در حد مقدور بنمایاند.

پژوهشکده تحقیقات اسلامی

تعریف مفاهیم

مفاهیم زیر با توجه به عنوان کتاب نیازمند تعریف اند، تا منظور ما از کاربرد آنها روشن شود:

۱ ـ جریان فکری ـ سیاسی: جریان به معنای جاری شدن و روان شدن است و منظور از جریان فکری ـ سیاسی، حرکتی است اعتقادی با جهت‌گیری به سوی کسب قدرت در جامعه که در درون خود گروههای ذینفوذ، فشار، احزاب، نهادها، سازمانها، انجمن‌ها، جناح‌ها و حتی جبهه‌های فکری ـ سیاسی را داراست.

جریان فکری ـ سیاسی، فراتر از حزب، جناح و جبهه مطرح است، پدیده‌ای است پویا و زنده که از یک دین، مکتب یا ایدئولوژی برخوردار بوده، در زمان مشخصی پدیدار گشته، در مکان اولیه‌اش رشد و نمو کرده، سپس حوزه‌های ملی یا فراملی را در نوردیده، بر نیروهای اجتماعی، قدرت و سیاست تأثیر می‌گذارد. جریان فکری ـ سیاسی دارای مبدأ یا منشأ، مسیر یا بستر و مقصد یا هدفی است که در آن روان است. هدف‌های یک جریان بدستگیری حاکمیت در یک جامعه و استقرار ارزش‌ها و رژیم سیاسی مورد نظر خود است.

۲ ـ جبهه فکری ـ سیاسی: جبهه فکری سیاسی متشکل از چند حزب است که با توجه به شخصیت یا هدف مشترک متحد شده و برای رسیدن به مقصود به مبارزه می‌پردازند. یک جبهه ممکن است از احزاب با ایدئولوژی مختلف و یا همگن تشکیل شود. مثلاً چند حزب اسلامی با ائتلاف یک جبهه را تشکیل دهند و یا احزاب ملی گرا، کمونیست و اسلامی با هم یک جبهه را به وجود آورند. جبهه‌های فکری سیاسی مادامی که هدف مشترک پا برجاست معمولاً تداوم می‌یابند. اما با رسیدن به هدف، اختلافات آشکارتر شده و بویژه با مرگ یا کنار رفتن شخصیت محوری آن دچار فروپاشی می‌شوند.

۳ ـ جناح‌های فکری ـ سیاسی: این مفهوم در علوم سیاسی تعریف مورد توافقی ندارد. از این اصطلاح سه معنا اراده می‌شود:

۱ ـ به معنای گروه‌بندی داخل یک حزب سیاسی

۲ ـ به معنای گروه‌بندی در جنگ داخلی

۳ ـ به معنای رقابت در داخل یک نظام حکومتی

اما آنچه در اینجا منظور می‌شود، گرایش‌هایی است که در داخل یک دستگاه سیاسی (اعم از حزب، جبهه، جریان) در برابر هم وجود دارد.[۱] یادآور می‌شویم که اگر گرایش‌های متقابل در درون دو دستگاه سیاسی وجود داشته باشد دیگر مفهوم جناح درباره آن صادق نیست.

۴ ـ ائتلاف (coalition): به توافق موقت احزاب و گروههای سیاسی به منظور رسیدن به هدفهای سیاسی و پارلمانی گفته می‌شود.[۲]

---

۱. سعید برزین، جناح بندی سیاسی در ایران از دهه ۱۳۶۰ تا دوم‌خرداد ۱۳۷۶، ص ۴ـ۷.

۲. علی آقابخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۲۴.

۵ ـ اپوزیسیون: به احزاب، گروهها و جریان‌های مخالف یک نظام سیاسی و یا ضد انقلاب اطلاق می‌شود. جریان‌های اپوزیسیونی به دلیل تضادهای ایدئولوژیک، سیاسی و منافع اقتصادی در برابر یک رژیم به مبارزه می‌پردازند. آنان علاوه بر این که ایدئولوژیهای مختلف دارند، ممکن است در داخل یا خارج از کشور فعال بوده و راهبردهای مبارزه با رژیم یا انقلاب از سوی آنان متفاوت باشد، یعنی طیفی از آنها به مبارزه غیر قهرآمیز و بخشی به مبارزه خشونت‌آمیز و براندازانه روی آورند.

۶ ـ حزب سیاسی (Political Party): حزب سیاسی به مفهوم گردهمایی افرادی است با ایده و هدف مشترک به منظور دستیابی به قدرت. برای بوجود آمدن یک حزب سیاسی شرایط زیر لازم است:

۱ ـ توافق بر سر اصول بنیادی میان افراد تشکیل دهنده.

۲ ـ وجودتشکیلات مرکزی (رهبری و کادر رهبری)

۳ ـ وجود شعبه هائیکه با مرکز پیوند و ارتباط داشته باشد.

۴ ـ پشیبانی مردم.

۵ ـ کوشش برای دست یافتن به قدرت سیاسی[1]

۷ ـ گروههای ذینفوذ (Interest groups): گروه ذینفع، ذینفوذ یا فشار به تجمع عده‌ای گفته می‌شود که:

۱ ـ دارای منافع، هدفها و شیوه نگرش مشترک هستند.

۲ ـ به خاطر پیش برد، حفظ یا نیل به این هدف‌ها و شیوه نگرش گردهم آمده باشند.

---

۱. نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل، برایان اس، ترنر، فرهنگ جامعه‌شناسی.

۳ـ با وجود تشکیل گروه، مصمم به در دست گرفتن مستقیم حکومت نبوده، بیشتر در پی تأثیرگذاری بر حاکمان‌اند.[۱]

۸ ـ نیروهای اجتماعی: مجموعه طبقات و گروههایی هستند که بر روی زندگی سیاسی تأثیر می‌گذارند. نیروهای اجتماعی مرکب از افرادی است که دارای وجوه همسانی از نظر علایق ارزشی، اقتصادی، فرهنگی و مانند آن بوده، به شرکت در حیات سیاسی اعم از قبضه قدرت، اداره جامعه، نهادهای سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاریها علاقه‌مندند.[۲]

۹ ـ مکتب سیاسی: مجموعه جهان بینی و ایدئولوژی سیاسی است که هادی و راهنمای عمل سیاسی رهبران و پیروان آن مکتب است.

۱۰ ـ ایدئولوژی: منظومه و مجموعه‌ای از افکار مدون مشتمل بر باید و نبایدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که راهنمای عمل پیروان بوده و می‌تواند زیر بنای یک رژیم سیاسی شود.

۱۱ ـ اسلام‌گرا: به گروهها، احزاب، نهادها و جریان‌هایی گفته می‌شود که به حاکمیت اصول، ارزشها و شعائر اسلام بر همه شئون جامعه اعتقاد دارند.

۱۲ ـ سلطنت‌طلب: منظور افراد یا گروههایی است که در پی حاکمیت یک خاندان سلطنتی و نظام موروثی بر کشورند. سلطنت طلبان در دو دسته کلی مطلقه و مشروطه تقسیم می‌شوند. گروه اول هیچ قید و شرطی را برای محدودیت حاکمیت شاه نمی‌پذیرند اما گروه دوم خواهان سلطنت شاه هستند. این گروه شاه را بیشتر مقامی تشریفاتی می‌خواهند و اختیارات او را مشروط به تصویب مجلس یا پارلمان می‌کنند.

---

۱. ترجمه حسن پویان، ص ۳۴۳ـ۳۴۵.

۲. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، ص ۱۰۷.

۱۳ ـ مارکسیست: به پیروان افکار کارل مارکس و فریدریش انگلس آلمانی اطلاق می‌شود و خود به شعبه‌های مختلفی متناسب با رهبران بعدی مانند لنین، استالین، مائو و دیگران تقسیم می‌شود.

۱۴ ـ ملی‌گرا: به افراد یا گروههایی اطلاق می‌شود که بر هویت مشترک یک جامعه (مثلاً ایران)، تاریخ، فرهنگ، آداب و رسوم باستانی و زبان مشترک تأکید دارند. ملی گرایان یا ناسیونالیست‌ها به اصالت یک ملت و یا یک قوم خاص و حق حاکمیت و استقلال آنها معتقدند.

۱۵ ـ التقاطی: به فرد یا گروهی گفته می‌شود که از نظر مکتب یا ایدئولوژی به ترکیب یا تلفیقی از مکاتب و اندیشه‌های مختلف معتقد است. یعنی از هر مکتبی بخشی را که مورد پسند اوست، گرفته با مکتب دیگری مخلوط کرده، یک مجموعه نا متجانس به وجود می‌آورد.

۱۶ ـ تجددگرائی دینی: یعنی اعتقاد به مبانی مدرنیته غربی (اومانیسم، لیبرالیسم، حقوق بشر غربی، راسیونالیسم، و سیانتیسم) در عین تعلق خاطر به دین.

۱۷ ـ سنت‌گرا: به کسانی اطلاق می‌شود که بر حفظ ارزش‌ها و آداب و رسوم اصیل یا کهن تأکید می‌کنند.

۱۸ ـ عرف‌گرا (سکولار): افرادی که معتقدند بر مبانی عرف بشری (عقلانیت عمومی، قرار داد اجتماعی، هنجارهای اجتماعی و حقوق بشر) و فارغ از آموزه‌های دینی وحیانی می‌بایست، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و سایر امور اجتماع را سامان داد. سکولارها جدایی یا کنار ماندن دین از سیاست، اقتصاد، اجتماع، نظامیگری و سایر امور را خواهانند.

۱۹ ـ قوم‌گرا: به افراد، گروهها یا جریان هایی گفته می‌شود که بر

هویت متمایز یکی از اقوام کشور (مانند ایران) همچون آذری ـ عرب، کرد، بلوچ، و... تأکید داشته، به دنبال مطالبات قومی، خود مختاری، فدرال خواهی یا جدال‌طلبی از ملت مادرند.[۱]

۲۰ ـ اصول‌گرا: به کسانی اطلاق می‌شود که علاوه بر پایبندی به اصول، ارزشها و احکام شریعت، اصرار بر اجرای همان اصول بنیادی در جامعه دارند.

۲۱ ـ اصلاح‌طلب: به افرادی گفته می‌شود که خواهان تغییرات و اصلاح امور جامعه بر اساس اصول و ارزشهای دینی یا مصلحت اندیشی عقلانی، عرف جدید و تحولات روزگارند. واژهٔ اصلاح در عرف سیاسی سکولار معمولا معادل Reform و در مقابل انقلاب یا Revolution قرار دارد یعنی برخی از حکومت‌ها برای جلوگیری از وقوع انقلاب و کنترل نارضایتی‌ها اقدام به رفرم یا اصلاحات می‌کنند، اما این کلمه در عرف ادبیات سیاسی دینی در مقابل کلمه فساد قرار دارد و به هر حرکت اصلاحی برای رفع فساد اطلاق می‌شود.

---

۱. در تعریف برخی از مفاهیم از کتاب جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی (۱۳۸۰-۱۳۵۷)، زیر نظر سید مصطفی میرسلیم، گروه تحقیق جهاد دانشگاهی به سرپرستی کاظم خورمهر، ص ۶۲۳-۶۳۶ استفاده شده است.

گونه‌شناسی جریان‌های فکری ـ سیاسی

معیارهای مختلفی برای تقسیم بندی جریان‌های فکری سیاسی وجود دارد. بسته به نوع معیار، انواع متفاوت و متضادی از جریان‌ها را می‌توان تشخیص داد. البته برخی از معیارهایی که بر اساس آن جریان‌ها را در جامعه ایران از مشروطه تاکنون تقسیم کرده‌اند تنها، گویای بخشی از واقعیت است و نه همه آن، زیرا بسیاری از این مفاهیم و معیارها از فرهنگ سیاسی غرب وارد ادبیات سیاسی ایران شده است.

ممکن است بر اساس ملاک‌های مختلف عناوین متفاوتی بر یک جریان صادق باشد. امروزه تعابیری چون جریان راست، چپ، سکولار یا عرف گرا، اسلام گرا، مارکسیست، اصول گرا، اصلاح طلب، فمنیست، لیبرال، تکنوکرات، جریان سوم و مانند آن رواج دارد.

گونه‌های مختلف جریان‌ها بر اساس معیارهای زیر می‌تواند شکل گیرد:

۱ـ ایمان یا بی‌ایمانی

۲ـ حق و باطل

۳ـ خلوص اعتقادی یا ناخالصی آن

۴ـرابطه دین و سیاست

۵ـرابطه روحانیت و حکومت

۶ـقلمرو دین (حداقلی یا حداکثری)

۷ـقرائت پذیری یا عدم قرائت پذیری دین

۸ـاصول‌گرایی یا تساهل در اجرای دین

۹ـحقوق بشر غربی یا اسلامی

۱۰ـحقوق زن و خانواده

۱۱ـتحجر یا روشنفکری

۱۲ـاستقلال یا وابستگی

۱۳ـفردگرایی یا جمع گرایی

۱۴ـحرکت انقلابی یا مسالمت آمیز

قرآن کریم بر اساس معیار ایمان یا عدم آن و خلوص اعتقادی یا آلودگی فکری، جریان‌های پنجگانه زیر را مطرح می‌کند:

۱ ـ مؤمنان: یعنی کسانی که به خدا و رسول گرامی خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، انبیاء پیشین، کتب آنها، امامان، ملائکه و روز قیامت و آخرت و عدالت خداوند ایمان داشته، از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت می‌کنند، آنان از نعمت هدایت و حیات طیبه برخوردارند. بخش وسیعی از آیات قرآن کریم به معرفی این جریان اختصاص دارد.

۲ ـ مشرکان: کسانی هستند که غیر الله را عبادت می‌کنند و به خدایان به جای خدای واحد معتقد بوده، بت‌ها را شفیع خود قرار داده، با توجه به عدم خلوص اعتقادی، تفکرات انحرافی و عمل به آنها عاقبت بدی در انتظار آنهاست. بخش مهمی از آیات قرآن کریم به معرفی ماهیت جریان مشرکان پرداخته است.

۳ ـ **منافقان:** کسانی هستند که اظهار ایمان می‌کنند اما دروغ می‌گویند. در مقابل مؤمنان خود را مؤمن معرفی می‌کنند، اما در خلوت و در دیدار با مشرکان و کافران، مسلمانان را به استهزاء می‌گیرند و از نظر فکری و رفتاری مذبذب‌اند. قرآن کریم ماهیت این جریان را با ذکر صفات، دیدگاهها و عاقبت کار آنها معرفی کرده است.

۴ ـ **کافران:** پیروان این جریان به خدا و رسول، ملائکه، امامان، انبیاء، آخرت و عدالت الهی اعتقادی ندارند، این حقایق را تکذیب کرده، به تمسخر می‌گیرند. خداوند در قرآن کریم با افشای ماهیت آنها، سرانجام بسیار بدی برای آنها پیش بینی کرده است.

۵ ـ **مرتدان:** این جریان از کسانی تشکیل شده است که ابتدا ایمان آورده، سپس دچار شک و تردید گردیده، از دین خدا بر می‌گردند. سرنوشت این گروه نیز همچون کافران است.

انواع دیگری از جریان‌ها را قرآن کریم در سوره واقعه[۱] معرفی می‌کند. معیار این تقسیم‌بندی خیر و برکت یا شومی و بدبختی آنان در دنیا و جایگاهشان در آخرت است که در سه دسته جای می‌گیرند:

۱ ـ **جریان راست؛** اصحاب المیمنه یا اصحاب الیمین:

این جریان متشکل از کسانی است که اهل یمن و برکت بوده، نامه اعمالشان به دست راست آنان داده می‌شود و اهل بهشت اند.

۲ ـ **جریان چپ؛** اصحاب المشئمه یا اصحاب الشِّمال:

این گروه یاران شوم و بدبختی یا چپ بوده، گناهکاران و منکران معاد و قیامت‌اند، آنان اهل دوزخ اند.

---

۱. نک: آیات ۷ ـ ۵۰.

۳ ـ **السابقون:** این گروه از مقربان درگاه الهی بوده، از جایگاه والایی نزد خداوند برخوردارند.

اگر سابقون رانیز از جمله ممتازان اصحاب یمین قرار دهیم می‌توانیم انسان‌ها رابه دو جریان کلی **الف:** اهل صراط مستقیم الهی. **ب:** ضالین و مغضوب علیهم، تقسیم کنیم، که گروه اول خوشبخت (سعید) و گروه دوم بدبخت (شقی)اند. این تقسیم‌بندی ما را به گونه‌شناسی دیگری از جریان‌ها که از سوی قرآن معرفی می‌شود هدایت می‌کند که عبارت است از دو جریان حق و باطل.

چنانکه شهید مطهری به درستی بیان می‌کند، از نظر قرآن مجید، از آغاز همواره نبردی پیگیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از طراز ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، و پیروان مؤمن آنها با گروهی از طراز نمرود، فرعون، جباران یهود، ابوسفیان و امثاله بر پا بوده است.[1]

طبق رهنمودهای قرآنی حق طلبان، حزب خدا (حزب الله) را تشکیل می‌دهند که حتماً غالب و پیروز خواهند شد. برخی از ویژگیهای این جریان براساس معرفی سورهٔ مجادله[2] به قرار زیر است:

۱ ـ **قدرتمندی،** به دلیل ارتباطشان با مبدأ قدرت یعنی خداوند جلّ وعلا

۲ ـ **دین مداری،** رهبران و رهروان این جریان مؤمنان به خدا، رسول، انبیاء، ائمه و آخرت و عدالت خداوندند.

۳ ـ **دشمن‌ستیزی،** با شیاطین و دشمنان دین، خدا و رسول خدا، دوستی نمی‌کنند، حتی اگر آنان از بستگان نزدیکشان باشند.

---

۱. شهید مطهری، قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۵ و ۶.

۲. آیات ۲۱ و ۲۲.

گونه‌شناسی جریان‌های فکری ـ سیاسی

معیارهای مختلفی برای تقسیم بندی جریان‌های فکری سیاسی وجود دارد. بسته به نوع معیار، انواع متفاوت و متضادی از جریان‌ها را می‌توان تشخیص داد. البته برخی از معیارهایی که بر اساس آن جریان‌ها را در جامعه ایران از مشروطه تاکنون تقسیم کرده‌اند تنها، گویای بخشی از واقعیت است و نه همه آن، زیرا بسیاری از این مفاهیم و معیارها از فرهنگ سیاسی غرب وارد ادبیات سیاسی ایران شده است.

ممکن است بر اساس ملاک‌های مختلف عناوین متفاوتی بر یک جریان صادق باشد. امروزه تعابیری چون جریان راست، چپ، سکولار یا عرف گرا، اسلام گرا، مارکسیست، اصول گرا، اصلاح طلب، فمنیست، لیبرال، تکنوکرات، جریان سوم و مانند آن رواج دارد.

گونه‌های مختلف جریان‌ها بر اساس معیارهای زیر می‌تواند شکل گیرد:

۱ـ ایمان یا بی‌ایمانی

۲ـ حق و باطل

۳ـ خلوص اعتقادی یا ناخالصی آن

۴ـ رابطه دین و سیاست

۵ـ رابطه روحانیت و حکومت

۶ـ قلمرو دین (حداقلی یا حداکثری)

۷ـ قرائت پذیری یا عدم قرائت پذیری دین

۸ـ اصول‌گرایی یا تساهل در اجرای دین

۹ـ حقوق بشر غربی یا اسلامی

۱۰ـ حقوق زن و خانواده

۱۱ـ تحجر یا روشنفکری

۱۲ـ استقلال یا وابستگی

۱۳ـ فردگرایی یا جمع گرایی

۱۴ـ حرکت انقلابی یا مسالمت آمیز

قرآن کریم بر اساس معیار ایمان یا عدم آن و خلوص اعتقادی یا آلودگی فکری، جریان‌های پنجگانه زیر را مطرح می‌کند:

۱ ـ مؤمنان: یعنی کسانی که به خدا و رسول گرامی خدا، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، انبیاء پیشین، کتب آنها، امامان، ملائکه و روز قیامت و آخرت و عدالت خداوند ایمان داشته، از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت می‌کنند، آنان از نعمت هدایت و حیات طیبه برخوردارند. بخش وسیعی از آیات قرآن کریم به معرفی این جریان اختصاص دارد.

۲ ـ مشرکان: کسانی هستند که غیر الله را عبادت می‌کنند و به خدایان به جای خدای واحد معتقد بوده، بت‌ها را شفیع خود قرار داده، با توجه به عدم خلوص اعتقادی، تفکرات انحرافی و عمل به آنها عاقبت بدی در انتظار آنهاست. بخش مهمی از آیات قرآن کریم به معرفی ماهیت جریان مشرکان پرداخته است.

۳ ـ منافقان: کسانی هستند که اظهار ایمان می‌کنند اما دروغ می‌گویند. در مقابل مؤمنان خود را مؤمن معرفی می‌کنند، اما در خلوت و در دیدار با مشرکان و کافران، مسلمانان را به استهزاء می‌گیرند و از نظر فکری و رفتاری مذبذب‌اند. قرآن کریم ماهیت این جریان را با ذکر صفات، دیدگاهها و عاقبت کار آنها معرفی کرده است.

۴ ـ کافران: پیروان این جریان به خدا و رسول، ملائکه، امامان، انبیاء، آخرت و عدالت الهی اعتقادی ندارند، این حقایق را تکذیب کرده، به تمسخر می‌گیرند. خداوند در قرآن کریم با افشای ماهیت آنها، سرانجام بسیار بدی برای آنها پیش بینی کرده است.

۵ ـ مرتدان: این جریان از کسانی تشکیل شده است که ابتدا ایمان آورده، سپس دچار شک و تردید گردیده، از دین خدا بر می‌گردند. سرنوشت این گروه نیز همچون کافران است.

انواع دیگری از جریان‌ها را قرآن کریم در سوره واقعه[۱] معرفی می‌کند. معیار این تقسیم‌بندی خیر و برکت یا شومی و بدبختی آنان در دنیا و جایگاهشان در آخرت است که در سه دسته جای می‌گیرند:

۱ ـ جریان راست؛ اصحاب المیمنه یا اصحاب الیمین:

این جریان متشکل از کسانی است که اهل یمن و برکت بوده، نامه اعمالشان به دست راست آنان داده می‌شود و اهل بهشت اند.

۲ ـ جریان چپ؛ اصحاب المشئمه یا اصحاب الشِّمال:

این گروه یاران شوم و بدبختی یا چپ بوده، گناهکاران و منکران معاد و قیامت‌اند، آنان اهل دوزخ اند.

---

۱. نک: آیات ۷ ـ ۵۰.

۳ ـ **السابقون:** این گروه از مقربان درگاه الهی بوده، از جایگاه والایی نزد خداوند برخوردارند.

اگر سابقون رانیز از جمله ممتازان اصحاب یمین قرار دهیم می‌توانیم انسان‌ها رابه دو جریان کلی **الف:** اهل صراط مستقیم الهی. **ب:** ضالین و مغضوب علیهم، تقسیم کنیم، که گروه اول خوشبخت (سعید) و گروه دوم بدبخت (شقی)اند. این تقسیم‌بندی ما را به گونه‌شناسی دیگری از جریان‌ها که از سوی قرآن معرفی می‌شود هدایت می‌کند که عبارت است از دو جریان حق و باطل.

چنانکه شهید مطهری به درستی بیان می‌کند، از نظر قرآن مجید، از آغاز همواره نبردی پیگیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از طراز ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله، و پیروان مؤمن آنها با گروهی از طراز نمرود، فرعون، جباران یهود، ابوسفیان و امثاله بر پا بوده است.[۱]

طبق رهنمودهای قرآنی حق طلبان، حزب خدا (حزب الله) را تشکیل می‌دهند که حتماً غالب و پیروز خواهند شد. برخی از ویژگیهای این جریان براساس معرفی سورهٔ مجادله[۲] به قرار زیر است:

۱ ـ **قدرتمندی**، به دلیل ارتباطشان با مبدأ قدرت یعنی خداوند جلّ وعلا

۲ ـ **دین مداری**، رهبران و رهروان این جریان مؤمنان به خدا، رسول، انبیاء، ائمه و آخرت و عدالت خداوندند.

۳ ـ **دشمن‌ستیزی**، با شیاطین و دشمنان دین، خدا و رسول خدا، دوستی نمی‌کنند، حتی اگر آنان از بستگان نزدیکشان باشند.

---

۱. شهید مطهری، قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۵ و ۶.
۲. آیات ۲۱ و ۲۲.

۴ ـ **رضـــایتمندی،** خــدا از آنـان راضـی است و آنـان نـیز از خـداونـد راضی‌اند.

۵ ـ **پیروزمندی،** این گروه، جریان پیروزمند قطعی تاریخ است.

۶ ـ **رستگاری،** اعضای حزب خدا از رستگان و رستگارانند.

امّا باطل‌گرایان در حزب شیطان گرد آمده، شیطان فـرمانده و حـاکـم بـر آنهاست. ویژگیهای عمدهٔ این جریان به قرار زیر است.[۱]

۱ ـ **دین‌ستیزی:** این گروه دشمن دین و دینداران بـوده و پـیرو مـخلص هیچ دینی نیستند (هر چند مدعی باشند).

۲ ـ **دشمن دوستی:** با دشمنان خدا، رسـول و ائـمه(ع)، دوست بـوده و با آنها در ارتباطند مانند دوستی منافقان با یهودیان.

۳ ـ **شیطان پرستی:** شیطان بـر فکـر، احسـاسات و رفـتار آنـان حـاکـم بوده، پیرو دستورات انحرافی و اغواکنندهٔ شیطانند.

۴ ـ **بـــدکرداری:** عـملکرد اعـضای حـزب شـیطان بسـیار زشت است، دروغگویند، سد عمل خیر و راه خدایند.

۵ ـ **ذلت پذیری:** آنان در بین خلق خدا از ذلیل‌ترین مردم‌اند.

۶ ـ **زیانکاری:** در دنیا و آخرت از زیانکارانند.

۷ ـ **بدفرجامی:** عاقبت دردنـاکـی در انـتظار رهـبران و پـیروان جـریان شیطانی است.

با وجود تقسیم‌بندی‌های ارزشمند و معیارهای صحیح از سـوی قـرآن، متأسفانه به دلیل حاکـمیت فـرهنگ سکـولار غـربی و نـفوذ آن در ادبـیات سیاسی کشور، کمتر این گونه‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد. شـایان ذکـر

---

۱. سورهٔ مجادله، آیات ۱۴ ـ ۲۰.

است که گونه‌شناسی جریان‌ها در قرآن کریم نیازمند بررسی دقیق‌تر و فرصت بیشتری است که آن را ان شاء الله به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

در اینجا با توجه به استعمال برخی از تقسیم‌بندی‌های ناشی از فرهنگ سیاسی غرب در جامعهٔ ما به توضیح رایج‌ترین آن یعنی مفهوم «چپ» و «راست» پرداخته معایب و محاسن آن را برمی‌شماریم.

مفاهیم «چپ» و «راست» (Left and Right) امروزه در تقسیم‌بندی جریان‌های سیاسی جامعهٔ ما از شهرت برخوردار است. با وجود این که جامعهٔ ما اسلامی است این مفاهیم در تبارشناسی خود ریشهٔ قرآنی ندارند، یعنی از تقسیم‌بندی قرآن به اصحاب یمین و شِمال سرچشمه نمی‌گیرند بلکه تبار آنها به ادبیات سیاسی غرب می‌رسد. تبارشناسی مفهوم چپ و راست ما را به سه منشأ می‌رساند:

۱ـ متون مذهبی و دینی

۲ـ برپایی سنای رُم باستان

۳ـ انقلاب کبیر فرانسه

به استثنای کسانی که دیرینهٔ این مفاهیم را در متون دینی جستجو می‌کنند، برخی معتقدند، مفهوم چپ و راست از هنگام برپایی سنای رُم باستان ظهور کرده و به عالم سیاست راه یافته است. در سنای رُم کسانی که به پیشنهاد کنسول رُم رأی مثبت و مساعد می‌دادند، راست و بر مخالفان نام چپ نهادند.[۱]

البته بیشتر افراد تاریخچهٔ این مفاهیم را به انقلاب فرانسه برمی‌گردانند.

---

۱. اینترنت، مسعود نقره‌کار، واژه‌ای چند دربارهٔ روشنفکری و روشنگری چپ، مارس ۲۰۰۴. www.Jomhouri.com

در مجلس قانونگزاری فرانسه به هواداران امتیازات فردی و سلسله مراتب قدیمی که محفل سلطنت‌طلبی را تشکیل می‌دادند و در طرف راست میز رئیس مجلس می‌نشستند «راست» نام نهادند و گروهی راکه در طرف چپ میز رئیس قرار داشته و خواهان تغییرات و دگرگونیهای رادیکال و انقلابی بودند «چپ» نامیدند.[۱]

همچنین طرح و شکل‌گیری «سوسیالیسم علمی» براساس نظریه‌های سن‌سیمون، فوریه، اُون، مارکس، انگلس و دیگر متفکران این نحله را برخی باعث پیدایش واژهٔ «چپ» دانسته‌اند. محور فکر این گروه برابری و عدالت در جامعه بوده است.[۲]

با وجود سیّال بودن مفهوم چپ و را ست در نظام‌های سیاسی مختلف و روشن نبودن دقیق مرزها، ویژگیهای کلی زیر را برای جریان‌های چپ و راست می‌توان برشمرد:

۱ ـ چپ طرفدار طبقات پایین اجتماع، کارگران و دهقانان و راست طرفدار طبقات بالای اجتماع سرمایه‌داران، تجار و زمین‌داران بزرگ است.

۲ ـ چپ طرفدار دخالت مستقیم دولت در اقتصاد، محدودیت یا نفی مالکیت خصوصی و سیاست‌های بسته در ابعاد مختلف جامعه و دولت حداکثر، امّا راست خواهان خارج کردن دست دخالت دولت از اقتصاد بوده، معتقد به مالکیت خصوصی ـ تا آنجاکه ممکن است ـ اتخاذ سیاست‌های باز توسط دولت در امور اجتماع و دولت حداقل است.

---

۱. همان و علی آقابخش، فرهنگ علوم سیاسی ذیل واژهٔ چپ و راست، (ج ۱، ص ۲۲۳)

۲. پیشین، نقره کار، اینترنت.

۳ـ چپ طرفدار دگرگونی‌های عمیق، رادیکال و انقلابی و راست طرفدار حفظ وضع موجود و محافظه کاری است.

۴ـ چپ عدالت را بر توسعه مقدم می‌داند، امّا راست بی‌عدالتی و نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه را طبیعی می‌داند.

نکتهٔ قابل توجهی که باید به آن اشاره کرد وجود انواع چپ و راست در جهان امروز است. مفاهیمی چون چپ چپ، چپ میانه، چپ راست، راست چپ، راست میانه، راست راست، راست نما، چپ نما، چپ آمریکایی، چپ روسی، چپ چینی، چپ ایرانی، چپ سنتی، چپ مدرن، چپ فرامدرن، چپ اصلاح‌طلب، چپ اصولگرا و مانند آن در ادبیات سیاسی امروز به کار برده می‌شود، به گونه‌ای که مثلاً جریانی که در ایران راست خوانده می‌شود در مقایسه با جامعهٔ آمریکا چپ رادیکال محسوب می‌شود و همین طور دربارهٔ جوامع مختلف این نکته صادق است.

بنابراین مرزهای چپ و راست نسبت به جوامع مختلف متفاوت است و اگر این مفهوم در جوامع غربی صادق باشد، استعمال آن در جوامع اسلامی بویژه ایران واقع‌نما نیست.

چنانچه جریانی که در ایران راست نامیده می‌شود یعنی، جامعه روحانیت مبارز و تشکل‌های همسو و یا آنچه چپ اطلاق می‌شود یعنی مجمع روحانیون مبارز و گروههای همراه آن را با معیارهای چهارگانه بسنجیم، روشن می‌گردد که این مفاهیم بر آنها صادق نیست. نمی‌توان گفت جریان راست مذکور طرفدار طبقات پایین اجتماع نبوده و یا چپ یاد شده دشمن سرمایه‌داران است. یا اینکه اولی به دولت حداقل معتقد

است و دومی به دولت حداکثر و یا اولی طرفدار اجرای عمیق ارزشهای اسلامی نیست، چون محافظه کار است و دومی بر انقلاب در اجتماع ایران تأکید دارد. نمی‌توان گفت جناح راست مذکور توسعه را بر عدالت مقدم می‌دارد و جناح چپ برعکس آن معتقد است. بر این اساس باید جریان‌های فکری ـ سیاسی در ایران را با معیارهای دیگری تقسیم‌بندی کنیم.

البته تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز از جریان‌ها به عمل آمده است، از جمله جریان مستقل، جریان وابسته، سکولار (عرف‌گرا) و دین‌گرا،[۱] اصول‌گرا و تساهل طلب، فن سالار (تکنوکرات)، ارزش‌سالار، آرمان‌گرا، عمل‌گرا یا واقع‌گرا، نخبه گرا، مردم‌گرا، سنتی، تجددگرا (نوگرا)، فرامدرن، اصول‌گرا، اصلاح‌طلب، اصول‌گرای کلاسیک، اصلاح‌طلب کلاسیک[۲]، اصول‌گرای اصلاح طلب یا نوگرا و اصلاح‌طلب نوگرا و مانند آن.

هر یک از این گونه‌ها ممکن است بخشی از واقعیت را نشان دهند امّا در تحولات تاریخی ثبات چندانی ندارند، ضمن اینکه مرزهای بسیاری از این مفاهیم به درستی تعریف نشده است. مثلاً اصول‌گرایی دقیقاً به چه معناست و یا معیارهای اصلاح‌طلبی چیست، هنوز یا تعریف درستی ارائه نشده است و یا در جامعه نهادینه نشده‌اند. دیگر اینکه تقابل بسیاری از این مفاهیم نادرست است. آیا انسان آرمان‌گرا نمی‌تواند عمل‌گرا نیز باشد و ایمان و عمل صالح را با هم پیوند زند یا انسان معتقد به ارزش‌های سنتی صحیح نمی‌تواند نوگرایی داشته باشد و متناسب با جهان امروز در چارچوب

---

۱. نک: جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ ـ ۱۳۸۰) زیر نظر سید مصطفی میرسلیم، ص ۳۶.

۲. نک: اینترنت به تقسیم‌بندی پرویز امینی، دبیر اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان مستقل ۱۳ مرداد ۱۳۸۴ / Shabestan.ir یا WWW.Shabestan News

شرع تحول‌پذیر باشد؟ آیا حتماً باید یا نخبه‌گرا بود و یا مردم‌گرا یا اینکه می‌توان به هر دو در جای خود اعتقاد داشت؟ آیا تکنوکراسی لزوماً در تضاد با ارزش‌ها باید معنی شود و بالاخره اینکه معیار فرامدرن (Post Modern) بودن یک جریان با توجه به نحله‌های گوناگون مدعی آن و اختلاف نظر در این باره چیست؟

نگارنده با توجه به مباحث فوق با بهره‌گیری از معیار تقسیم‌بندی قرآن کریم یعنی تقسیم جریان‌ها براساس «اعتقاد» و به دلیل ثبات این تقسیم‌بندی در دورهٔ معاصر ایران، جریان‌ها را متناسب با دین، مکتب یا ایدئولوژی آنان و عناوین امروزی‌شان به شش جریان تفسیم کرده است که توضیح بیشتر دربارهٔ آنها در ادامه خواهد آمد.

۱

جریان اسلامی

بزرگترین و اصیل‌ترین جریان سیاسی کشور ما جریان اسلامی است. اسلام به منزلهٔ روح ایران، عمیق‌ترین تأثیر را در گسترده‌ترین قلمرو، بر وجود آحاد ملت ایران داشته است. از این لحاظ هیچ یک از جریان‌های فکری ـ سیاسی دیگر در حد و اندازهٔ این جریان نبوده، در مقام مقایسه با این رودخانهٔ عظیم همچون جویبارهای کوچکی به چشم می‌آیند.

۱ ـ ۱. تعریف

جریان اسلامی، جریانی است که از نظر ایدئولوژیک ریشه در اسلام ناب محمدی(ص)، یعنی تشیع دارد که پس از ورود به ایران، روح تشنهٔ اقشار مختلف جامعه را سیراب کرده است. این جریان، که جریان همیشگی تفکر سیاسی در ایران بوده است، در شرایط مختلف تجلیات گوناگونی داشته است و جنبش‌های عظیم ضد استبدادی و ضد استعماری را سامان داده است. رهبری جریان اسلامی نخست بر عهدهٔ معصومان(ع) است و سپس، یعنی در عصر غیبت کبرای امام زمان(عج)، بر عهدهٔ فقهای عادل. هدف این جریان حفظ، ترویج و حاکمیت اسلام در ایران است.

۲ـ۱. تاریخچه

چنان که گذشت، سرچشمهٔ جریان اسلامی، همان تشیع است و تاریخ پیدایی آن به ظهور اسلام باز می‌گردد. پیامبر گرامی اسلام، محمد بن عبدالله(ص) پس از بعثت تنها به نصیحت و موعظت اخلاقی بسنده نکرد، بلکه انقلابی عظیم آفرید و جاهلیت حاکم بر حجاز را به زیر انداخت. آن حضرت پس از موفقیت در جذب توده‌های مردم، افزون بر تأسیس نهادهای مذهبی، دولت دینی خود را بر اساس «اطاعت از الله» و «اجتناب از طاغوت» در مدینه ـ یثرب سابق ـ بنیان نهاد. پیامبر(ص) با نفی همهٔ الهه‌ها و رژیم‌های سیاسی غیر اسلامی، اعلام کرد:

فَاللّهُ هُوَ الْوَلِیُّ (شوری: ۹)

تنها خدا حاکم و سرپرست است.

در دولت دینی پیامبر(ص)، رئیس دولت بی واسطه از طرف الله تعیین شد و به دلیل پیوند دین و سیاست در نظام و ساختار سیاسی، مرجعیت دین و نصوص دینی اصل به حساب می‌آمد و حکومت جنبهٔ الهی و قدسی داشت.

با رحلت رسول‌الله(ص)، میان مسلمانان اختلاف افتاد و دو جریان بزرگ مذهبی به نام شیعه و اهل سنت پدید آمد که اولی بر نظام «امامت» و دومی بر «خلافت» پای می‌فشرد.

آنچه تحت عنوان «جریان اسلامی» در ایران امروز از آن یاد می‌کنیم، استمرار همان جریان امامت شیعی است. رهبری این حرکت ناب اسلامی، پس از پیامبر(ص) با امامان دوازده گانهٔ منصوب الهی بود و در عصر غیبت

صغرای امام مهدی(عج) به چهار نایب خاص آن حضرت واگذار شد و در دورهٔ غیبت کبرا زمام آن به دست فقهای عادل می‌رسد.

با غیبت امام دوازدهم(ع) در سال ۲۶۰ هـ. / ۸۷۴ م. چهار تن از نواب خاص آن حضرت، تحت رهبری ایشان، هدایت جریان اسلامی را برای هفتاد سال بر عهده گرفتند. با آغاز دورهٔ غیبت کبری در سال ۳۲۶ هـ. / ۹۴۰ م، رهبری و هدایت این جریان به روحانیت شیعه رسید و استمرار یافت.

فقهای بزرگی همچون شیخ مفید (م۴۱۳ هـ.)، سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ.)، شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ.) ابن ادریس (م ۵۹۸ هـ.) و دیگر عالمان بزرگ با عنایت امام زمان(عج) تداوم‌بخش این جریان شدند.

با روی کار آمدن صفویّه در قرن دهم هجری (۹۰۷هـ. / ۱۵۰۱ م.) جریان اسلامی از موقعیت ممتازی برخوردار شد. با رسمی شدن تشیّع در ایران، روحانیان با کمک نیروهای مسلمان در ابعاد مختلف جامعه و حکومت به ایفای نقش پرداختند. سرانجام، سقوط صفویه، از نیروی جریان اسلامی کاست. حتی با روی کار آمدن افغان‌های سنّی مذهب و نادرشاه افشار، بسیاری از علمای شیعه ناچار شدند به عتبات عالیات هجرت کنند. جریان اسلامی دراین دوره همچنین از یک چالش درونی رنج می‌برد و آن درگیری میان اصولیان و اخباریان بود.

نهضت اخباری‌گری به رهبری محمد امین استرآبادی منبع استنباط فقه شیعه را در کتاب (قرآن) و سنت منحصر می‌دانست و برای عقل حجّیتی قائل نبود. این جریان، اجتهاد مرسوم علمای اصولی را نفی می‌کرد و به اصول فقه اعتقادی نداشت.[1] در برابر، علمای اصولی با

---

۱. نک: حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۶۸ـ ۷۱.

اعتقاد به جامعیت شریعت و پذیرش صلاحیت عقل و استفاده از اصول برائت، احتیاط، تخییر و استصحاب، بر نقش کلیدی اجتهاد برای پاسخگویی به مسائل شرعی پای می‌فشردند.

با پیروزی علمای اصولی در اواخر دورهٔ زندیه و اوایل حاکمیت قاجار و با احیای اندیشهٔ ولایت فقیه از سوی علمای بزرگی همچون ملااحمدنراقی و صاحب جواهر[۱] در همین دوره، قدرت مجتهدان شیعه افزایش یافت.

تحول مهم دیگری که در مسیر حرکت جریان اسلامی نقش آفرین بود، پدید آمدن نهاد مرجع کل، مرجع اعلی یا عام با تلاش‌های فقیه بزرگ عصر ناصرالدین شاه قاجار، شیخ مرتضی انصاری دزفولی بود.[۲] شیخ انصاری از این نهاد استفادهٔ سیاسی نکرد؛ اما این امر در واقع احیای عملی نظریهٔ ولایت فقیه بود که در جریان نهضت تنباکو با رهبری میرزای شیرازی نقش بسیار مهم خود را نشان داد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی، سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی اخیر نیز طی نامه‌ای به میرزای شیرازی به جایگاه بلند مرجعیت شیعه، ولایت و نیابت امام زمان(ع) اشاره می‌کند و او را به استفاده از این قدرت نهادی تشویق می‌نماید.[۳]

جریان اسلامی، که اینک از رهبری واحد برخوردار بود و نظام امامت را استمرار می‌بخشید، توانایی مقابله با استبداد و رهبری جنبش عدالتخواهی را پیدا کرد. رهبران جریان از چنان قدرت و نفوذی در جامعه برخوردار شدند که سلاطین ناچار به حفظ شئون آنها و احترام به اسلام گشتند.

---

۱. نک: ملا احمد نراقی، عواید الایام و شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام.
۲. حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۲۳۱ ـ ۲۳۰.
۳. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۷۱ ـ ۷۳.

در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه قاجار جریان اسلامی به رهبری آخوند خراسانی، سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی، شیخ فضل‌الله نوری و میرزای نائینی، انقلاب مشروطه را به پیروزی رساند و نظام سلطنت حاکم را متحول ساخت. اما پس از آن در درون خود دچار شکاف مشروطه ـ مشروعه شد.

آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری که خود در نهضت ضداستبدادی مشروطه، نقش داشت، پس از این که احساس کرد روشنفکران غرب گرا، می‌خواهند نهضت عدالتخواهی را از مسیر اصلی خود خارج سازند و مشروطهٔ غربی را پی گیرند، بر مشروطهٔ مشروعه پای فشاری کرد. او نتیجهٔ مشروطه غربی را اضمحلال دین و انحطاط اسلام و مسلمانان می‌دید. در حالی که علمای مشروطه خواه نسبت به پی‌آمد مشروطه خوش‌بین بودند و بیشتر به مبارزه با استبداد حاکم توجه داشتند، شیخ فضل‌اللّه با تیزهوشی و آینده‌نگری پی‌آمد ضداسلامی مشروطه را از پیش می‌نگریست و از بی‌توجهی علمای مشروطه خواه به این موضوع رنج می‌برد. بدشانسی او در این بود که جریان سلطنت‌طلب حاکم نیز ضد مشروطه بود و از این رو، فریادهای حق‌طلبی‌اش به ثمر نرسید و سرانجام به شهادت رسید.

با شکست نهضت مشروطه واختلاف در رهبری جریان اسلامی، این جریان تا حدود زیادی تضعیف شد. اما به دلیل اصالت و نفوذش در جامعه همچنان از قدرت بالایی برخوردار بود. جریان اسلامی، که تا عصر مشروطه بیشتر با استبداد داخلی و استعمار خارجی درگیر بود، هم اینک با جریان‌های سیاسی ـ فکری دیگری که از دنیای غرب وارد شده بودند، روبرو شد.

با شکست مشروطه و سپس به وجود آمدن استبداد کبیر رضاخانی، رهبران جریان اسلامی، یعنی مراجع بزرگی همچون آیت الله شیخ عبدالکریم حائری ـ بنیانگذار حوزهٔ علمیه قم ـ و آیت الله بروجردی، سیاست حفظ نهاد روحانیت و عمق بخشیدن به فعالیت‌های علمی را در پیش گرفتند. این سیاست، تلاش رضاشاه را که می‌خواست جریان اصیل اسلامی به رهبری روحانیت شیعه را از میان بردارد ناکام کرد و همچنین زمینه را برای پرورش کادر رهبران انقلابی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی فراهم ساخت. جریان اسلامی به رهبری علمای بزرگی همچون آیتا... شهید مدرس، آیت‌الله کاشانی، شهید نواب صفوی و مراجع عظام ادامه یافت تا سرانجام امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۱ در عصر محمدرضا شاه پهلوی، در رأس آن قرار گرفت.

جریان‌های سیاسی مارکسیستی، ملی‌گرایی لیبرال و التقاطی ناتوانی خود را در مقابله با جریان سلطنت‌طلب حاکم به‌وضوح نشان داده بودند. در این هنگام بود که جریان اسلامی به رهبری امام خمینی مبارزهٔ خود را با هدف سرنگونی نظام استبداد شاهنشاهی،کوتاه کردن دست دشمنان استعمارگر خارجی مانند آمریکا از ایران و حاکمیت اسلام در کشور آغاز کرد.

جریان اسلامی با بسیج توده‌های مسلمان و هواداران جان برکف خود انقلابی الهی به راه انداخت و با وجود مخالفت ابرقدرت‌هایی چون دولت آمریکا، انگلیس و شوروی، در بهمن ۱۳۵۷، نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را سرنگون کرد. دست استعمارگران را از کشور برید و دولت دینی خود را تحت عنوان نظام جمهوری اسلامی بر پا ساخت؛ تحول بسیار مهمی که هیچ یک از جریان‌های سیاسی دیگر قادر به انجام آن نبودند.

با این پیروزی، جریان اسلامی، در رأس قدرت سیاسی ایران قرار گرفت و با وجود توطئه‌های بیشمار دشمنان اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، بیست و هفت سال است که با موفقیت، شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را تحقق بخشیده است.

۳ـ۱. مبانی فکری

مهم‌ترین مبانی اندیشهٔ سیاسی جریان اسلامی را به قرار زیر می‌توان برشمرد:

۱ـ۳ـ۱. وحدت دین و سیاست

ماهیت دین اسلام، آیات قرآن، روایات و سیرهٔ معصومان همگی بر پیوند دین و سیاست گواهی می‌دهند. اسلام به‌عنوان دین کامل ـ به شهادت آیهٔ کریمهٔ **«اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»**[1] که از قبل از تولد تا پس از مرگ انسان برای او قانون و حکم دارد نمی‌تواند به موضوع مهم سیاست بی اعتنا باشد.

امام خمینی رهبر جریان اسلام ناب محمدی(ص) در عصر حاضر بر این نکته به درستی پای می‌فشارد و می‌فرماید:

> اسلام دین سیاست است [با تمام شئونی که سیاست دارد]. این نکته را هر کس که کمترین تدبری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد. پس هر که را گمان بر این برود که دین از سیاست جداست،نه دین را شناخته است و نه سیاست را.[2]

---

۱. مائده (۵)، آیهٔ ۳.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲ـ ۳ـ ۱. توحید یا خدامحوری

جریان اسلامی با اعتقاد به خدای واحد، مرجع اقتدار و قدرت در نظام هستی اعم از تکوین و تشریع را خداوند می‌داند. بر این اساس حق حاکمیت، ولایت و اطاعت تنها از آن او و کسانی است که او اجازه داده است.

از این منظر هرگونه شائبهٔ اومانیسم یا انسان محوری را نفی می‌کند و به جای «اصالت انسان» بر اساس آیهٔ کریمهٔ **«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ»**[۱] «به کرامت انسان» معتقد است.

۳ـ ۳ـ ۱. نبوّت

از نظر این جریان، اصل نبوت، پس از انحصار حاکمیت به خداوند براساس اصل توحید، مجرای تحقق حاکمیت تشریعی الهی را روشن می‌کند.این اصل، دو رکن بنیادی حاکمیت خداوند یعنی حاکم الهی و قانون الهی را مشخص می‌نماید؛ آنجاکه می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)

خدا را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید و صاحب امر از خود را اطاعت کنید.

فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (غافر: ۱۲)

پس حکم تنها برای خدای بلند مرتبهٔ بزرگ است.

وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر: ۷)

هر چه پیامبر(ص) به شما داد بستانید و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید.

---

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۱۷؛ بی گمان به فرزندان آدم کرامت دادیم.

پس عامل مهمی که جریان اسلامی را از دیگر جریان‌ها جدا می‌کند، اختصاص تشریع یعنی قانون گزاری به خداوند است.

۴ـ ۳ـ ۱. معاد

جریان سیاسی اسلامی،به دنیای پس‌از مرگ معتقد است و ایمان دارد که باید دربرابر اعمال خود ـ اعم از سیاسی و جز آن ـ در جهان آخرت پاسخگو باشد و بر خلاف دیگر جریان‌ها، اخلاق و سیاست و نیز دین و سیاست را به هم پیوسته می‌بیند و از فعالیت‌های سیاسی خود، خشنودی خداوند، انجام تکلیف الهی و پاداش بهشت را پی می‌جوید. از هرگونه زشتکاری و فساد سیاسی هراسان است. می‌داند که روزی باید پاسخگوی اعمال خود باشد.

۵ـ ۳ـ ۱. امامت

از مهم‌ترین مبانی فکری جریان اسلامی، امامت یا ولایت امامان دوازده گانهٔ معصوم(ع) است. جریان اصیل اسلامی،امامت را منصبی الهی می‌داند و معتقد است که انتخاب امام از توان بشر خارج است. امامت از نظر این جریان، استمرار نبوت است و در عصر غیبت کبری با ولایت فقیه تداوم می‌یابد. بنابر این دیدگاه، فقیه عادل، پرهیزگار، حافظ دین، مخالف هوای نفس و مطیع امام زمان(ع)، حاکم مشروع جامعه است. جریان اسلامی، هر گونه مشروعیت حاکم و حکومت را الهی دانسته، ضمن جایگاه والایی که برای مردم قائل است، آنان را در فعلیت و مقبولیت، نقش آفرین می‌داند.

۶ـ ۳ـ ۱. عدالت

اصل مهم دیگر در مبانی فکری جریان اصیل اسلامی، عدالت است. این جریان هدف از تشکیل حکومت را اجرای قسط و عدل می‌داند:

لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید: ۲۵)

و بی گمان، ما رسولانمان را با آیات روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به قسط برخیزند.

۷ـ ۳ـ ۱. مهدویّت

جریان اسلامی، با توجه به اصل امامت و عدالت، معتقد است که در پایان تاریخ، حضرت حجّة بن الحسن العسکری (عج)، امام زمان، پس از ظهور به اذن خداوند، عدالت را بر سراسر هستی حاکم می‌سازد و با شکوه‌ترین قطعهٔ تاریخ را سامان می‌بخشد، پس از اینکه جهان پر از ظلم و جور شده است. آن حضرت با تشکیل دولت کریمه روزگاری پر نعمت و مبارک خواهد آفرید.

۸ـ ۳ـ ۱. مرجعیت و ولایت فقیه

جریان اصیل اسلامی، تقلید از مجتهد اعلم را واجب می‌شمارد و با توجه به پذیرش رهبری ولی فقیه، کوشش‌ها و فعالیت‌های خود را بر اساس نظر او تنظیم می‌کند. جریان اسلامی، رابطهٔ مرجع و مقلد را از باب رجوع غیر متخصص به متخصص می‌داند. پیروی از مرجع اعلم یا عام که پیش از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی نیز در میان مؤمنین وجود داشت و در واقع همان رهبری و ولایت فقیه در حوزهٔ اجتماعی قبل از

حاکمیت سیاسی است، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با عنوان «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی گنجانده شد و جریان اسلامی، سخت به آن معتقد و پای بند است و این اصل را جزو اصول فکری خود می‌داند.

۹ـ ۳ـ ۱. اسلام فقاهتی

دین اسلام به دلیل جامعیت خود پاسخگوی همهٔ مسائل و مشکلات زندگی دنیوی و اخروی آدمی است. فقه شیعه (فقه اکبر و اصغر) به دلیل غنای فراوانش منبع پاسخگویی به نیازهای زمان و مکان است. از دیدگاه جریان اسلامی، فقه شیعه نه تنها وظایف و احکام فردی، بلکه احکام اجتماعی، سیاسی ـ حکومتی، اقتصادی، نظامی و جز آن را تعیین کرده است. بر این اساس همهٔ قوانین در حکومت، باید از فقه اسلام سرچشمه بگیرند. هر نوع تفکر اسلام منهای فقاهت بنابر مبانی این جریان، تفکری انحرافی تلقی می‌گردد.

۱۰ـ ۳ـ ۱. استبداد ستیزی

جریان اسلامی بر اساس آموزه‌های ظلم ستیز شیعه، هیچ استبداد فردی یا حکومتی و ظلم و ستمی را نمی‌پذیرد و به این دلیل بوده است که این جریان در تاریخ معاصر ایران همواره در رأس جنبش‌های ضد استبدادی جای داشته است.

۱۱ـ ۳ـ ۱. استعمار ستیزی

جریان اسلامی با هر گونه حاکمیت بیگانگان بر کشور اسلامی مخالف است و هوشیارانه با هر جریانی که کشور را به سوی بیگانگان سوق دهد، رویارویی می‌کند. در مبنای فکری این جریان بر اساس قاعدهٔ نفی سبیل و

آیه «لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»[۱] هرگونه سلطهٔ کفار و بیگانگان بر کشور اسلامی مردود است. رهبری نهضت ضد استعماری تنباکو علیه انگلیس و ایستادگی در برابر تجاوز حکومت روسیه و آمریکا نمودی است از ثمرهٔ چنین دیدگاهی.

۱۲ـ ۳ـ ۱. دفاع از تمامیت ارضی کشور اسلامی

جریان اسلامی دفاع از تمامیت ارضی کشور اسلامی ایران را واجب می‌داند و هنگام تجاوز بیگانگان، بر اساس آموزه‌های شریعت اسلام با هر شکل ممکن به دفاع از میهن اسلامی می‌پردازد. گواه این حقیقت، هزاران شهید و جانباز است که جریان اسلامی در رویارویی با حکومت‌هایی متجاوز مانند حکومت روسیه، انگلیس و نیز جنگ تحمیلی هشت سالهٔ عراق تقدیم کرده است.

۱۳ـ ۳ـ ۱. مردم سالاری دینی

از جمله اصول دیگر این جریان اعتقاد به مردم سالاری دینی است. بر این اساس مردم سالاری مطلق یا جمهوری مطلق به گونه‌ای که در آن مردم در مقابل اسلام بایستند، مردود است. البته حاکمیت مردم در تعارض با حاکمیت خداوند نیست و در عرض آن قرار ندارد. دین با مردم سالاری کاملاً سازگار است. مردم از طریق شرکت در انتخابهای گوناگون، بر اساس ضوابط شرعی، مسئولان نظام سیاسی اعم از رهبر، رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، اعضای شوراهای شهر و روستا را به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر می‌گزینند. جریان اسلامی با تأکید بر کرامت مردم و اعتبار

---

۱. نساء (۴)، آیهٔ ۱۴۱.

والای آرای مردمی برای آنها در همهٔ مراحل استقرار نظام سیاسی نقش قایل است.

۱۴ـ ۳ـ ۱. آزادی خواهی

جریان اسلامی، آزادی را یک نعمت خدادادی می‌داند، اما برای آن حدود و ثغور عقلانی و شرعی بر می‌نهد. انسان آزاد است، ولی در چارچوب قوانین و حدود الهی. بر این اساس بی بند و باری و آزادی به سبک غربی را بر نمی‌تابد که حاصل آن وِلنگاری اخلاقی است.

۱۵ـ ۳ـ ۱. پیوند اسلام با روحانیت

روحانیت در منظر جریان اسلامی، متخصص، مبیّن، مبلّغ، مروّج، مفسّر و حافظ دین است. این جریان معتقد است افراد مسلمان در صورتیکه امکان تحصیل تخصصی در دین تا سطح اجتهاد و دین‌شناسی برایشان مقدور نباشد، باید اسلام را از عالمان اصیل، با تقوا و متبحر دریافت کنند، لذا هر گونه تفکر جدایی اسلام از روحانیت، غیر تخصصی و انحرافی است.

۴ـ ۱. نهادها، احزاب و گروه‌ها

جریان اسلامی با توجه به اصالت و عمق نفوذش در جامعهٔ اسلامی، نهادها، احزاب، گروه‌ها و انجمن‌های پر شماری را بنیان نهاده است که مهمترین آنها نهاد روحانیت شیعه و حوزه‌های علمیه است. اینک پس از معرفی این نهاد، خواهیم کوشید احزاب، تشکل‌ها و گروه‌های مرتبط با جریان اسلامی را در انقلاب مشروطه، عهد پهلوی و دورهٔ جمهوری اسلامی باز شناسیم.

۱ـ۴ـ۱. نهاد روحانیت شیعه

روحانیت شیعه به آن گروه از افراد اطلاق می‌شود که با تحصیل در حوزه‌های علمیه به طور رسمی مبلغ، مروّج و مفسّر مذهب شیعه به شمار می‌آیند. آنان به تعبیر امام خمینی(ره)، به عنوان کارمندان اسلام «حفظ اسلام» را در همهٔ ابعاد وظیفهٔ خود می‌دانند.[۱]

این نهاد در واقع همزاد اسلام است، قرآن کریم می‌فرماید:

وَ ما كانَ الْمُؤمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُم طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (توبه: ۱۲۲)

و مؤمنان نباید همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای، کسانی برای فهم دین آماده نباشند تا قوم خود را هنگام بازگشت انذار کنند شاید آنان [از نافرمانی] حذر کنند.

در روزگار صدر اسلام علاوه بر دستور خداوند در قرآن، توصیه‌های پیامبر(ص) نیز لزوم تعلیم تازه مسلمانان به ویژه کسانی راکه از مرکز وحی دور بودند اثبات می‌کرد. دفاع نظری از اسلام هدفی دیگر بود که وجود این گروه را ضروری می‌ساخت.[۲]

به هر روی، نهاد روحانیت در اسلام، از آغاز وجود داشته و در بستر زمان متحول و پویا شده است به گونه‌ای که روحانیت شیعه در ایران، همواره تداوم بخش حرکت پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در ترویج دین و حفظ اسلام بوده است.

---

۱. امام خمینی(ره)، نقش روحانیت در اسلام، ص ۵ و ۳۵.

۲. نک: شهید مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۴۷۷؛ «تأملی در نظام آموزشی حوزه»، ص ۹۲ـ۹۳.

نهاد روحانیت به عنوان اصیل‌ترین تشکیلات وابسته به جریان اسلامی و قوی‌ترین ارگان سیاسی ـ اجتماعی، نقش بسیار مؤثری در امور سیاسی کشور و خدمت به مردم، به‌ویژه پس از عصر صفویه داشته است. این نهاد با وجود حوادث مختلف در طول زمان، امروزه به عنوان یک نهاد مقتدر اجتماعی، از سازماندهی مؤثر و کارآمدی در ایران، از پایتخت گرفته تا کوچک‌ترین شهرها و روستاها برخوردار است. نهاد روحانیت ازگونه‌ای سلسله مراتب برخوردار است که در رأس آن مراجع تقلید و در مرحلهٔ بعد آیات، حجج اسلام و طلاب علوم دینی جای دارند.

۲ ـ ۴ ـ ۱. تشکّل‌های عصر انقلاب مشروطه

در عصر مشروطه مهمترین تشکیلات جریان اسلامی، همان نهاد روحانیت شیعه است. این نهاد، که با رهبری توده‌های مسلمان، انجمن‌ها و هیئت‌های مذهبی، نهضت عدالتخواهی را بنیان نهاد و در ادامه تحت عنوان «انقلاب مشروطه» آن را به پیروزی رساند، در درون خود از دو جناح اکثریت مشروطه خواه و اقلیت مشروعه خواه برخوردار بود.

الف: اکثریت مشروطه خواه

رهبری روحانیت مشروطه‌خواه را در داخل کشور آیت‌الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی بر عهده داشتند. رهبری اصلی نهضت بر عهده آیت‌الله آخوند ملا کاظم خراسانی و آیت‌الله نائینی بود که در نجف اشرف سُکْنا داشتند. روحانیت مشروطه خواه با توجه به ساختار استبدادی دولت قاجار، باور داشتند که می‌توان میان اسلام و مشروطیت آشتی برقرار کرد.

مهم‌ترین اشکال و نقدی که بر اکثریت مشروطه خواه در تشکیلات

روحانیت داخل کشور وارد است، اعتماد آنان به روشنفکران سکولار بود. در پرتو این اشتباه بعدها روشنفکران با کنار زدن روحانیت، همهٔ زحمات آنان را بر باد دادند.

ب: اقلیت مشروعه خواه

رهبری جناح اقلیت در تشکیلات روحانیت مشروعه خواه را، آیت‌الله شیخ فضل الله نوری در دست داشت. از علمای نجف نیز آیت‌الله سید کاظم یزدی از حامیان او به شمار می‌آمد.

مشروعه خواهان، با تأکید بر مشروطهٔ مشروعه، نظام مشروطیت را امری وارداتی دانسته، باتوجه به حمایت انگلیسی‌ها از آن، نتیجه‌اش را اضمحلال دین و انحطاط اسلام می‌دانستند. دغدغهٔ اصلی شیخ فضل‌الله نوری، اجرای شریعت اسلام بود. او با تیزهوشی و آینده‌نگری‌اش، در پی‌گیری این هدف به هیچ وجه کوتاه نیامد و تا پای جان ایستاد و سرانجام به شهادت رسید. بد شانسی این جناح ضد مشروطه بودن سلطنت طلبان حاکم بود؛ مسئله‌ای که باعث شد تا بسیاری از افراد به حقیقت مبارزه و خواست شهید شیخ فضل‌الله نوری پی نبرند. در این دوره همچنین دو حزب «دموکرات» و «اعتدال» فعال بودند. حزب دموکرات را روشنفکران و حزب اعتدال را روحانیت مشروطه خواه یعنی آیت‌الله طباطبایی و بهبهانی رهبری و هدایت می‌کردند. در ترکیب این حزب با هدف تقویت مشروطه و صیانت از مذهب شیعه، سیزده روحانی حضور داشتند.[۱] این نکته را نباید فرو گذاشت که سرانجام، پی‌آمدهای منفی انقلاب مشروطه، بسیاری از روحانیان را نسبت به دخالت در سیاست دلسرد ساخت.

---

۱. نک: یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۹۵ ـ ۹۶.

۳ـ۴ـ۱. تشکل‌های عصر پهلوی

۱ـ۳ـ۴ـ۱: دورهٔ رضاشاه

روحانیان در ابتدای روی کار آمدن رضا خان به استثنای علمایی که در سیاست دخالت نمی‌کردند، به دو گروه موافق و مخالف او تقسیم شدند.

الف: گروه موافق

این گروه که مرکب از برخی علمای ایرانی مقیم عراق و علمای داخل کشور بودند،[1] به دلیل ضعف دولت احمد شاه قاجار، هرج و مرج حاکم در اواخر سلطنت قاجاریه و اقدامات به ظاهر اسلام خواهانهٔ رضا خان در ابتدای قدرت از آنجاکه خواستار وجود حاکمی مقتدر برای ایران جهت دفاع و حمایت از تشیع بودند، دربارهٔ رضاخان نظری مثبت داشتند و از تغییر نظام سلطنت حمایت می‌کردند. البته پس از آشکار شدن سیاست‌های ضد اسلامی رضا شاه به شدت به مخالفت با او برخاستند و در مقابل استبداد وحشتناک او ایستادگی کردند.

ب: گروه مخالف

در رأس گروه مخالفان رضا خان، آیت‌الله سید حسن مدرس قرار داشت. این مجتهد عالی مقام، از حیث استعداد، شجاعت، صراحت، سیاستمداری، علم، تقدس، پاکدامنی و هوش شخصیتی کم نظیر بود.[2] آیت‌الله مدرس از احمد شاه و سلسلهٔ قاجار دل‌خوشی نداشت، ولی از آن سو، با شخصیت مستبد رضاخان نیز از نزدیک آشنا بود و از مخالفان سرسخت او بود و سرانجام نیز به دست همو به شهادت رسید.

---

۱. نک: حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضا شاه، ص ۲۱۱ـ۲۱۴ و ۲۱۷.

۲. نک: علی جان زاده، خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ص ۴۰۵.

شایان ذکر است که تشکیلات روحانیت شیعه در این زمان با جمهوری خواهی رضا خانی به دلیل پیامدهای ضد اسلامی جمهوریت در ترکیه مخالفت نمود و رضا شاه را ناچار به عقب نشینی کرد. هنگامی که رضا شاه با پیش گرفتن سیاست سکولار و حتی ضدیت با اسلام، در پی بود تا نهاد روحانیت را از بین ببرد. مراجع بزرگی همچون آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی ـ بنیانگذار حوزهٔ علمیه قم ـ و بعد آیت الله بروجردی با احتیاط، بردباری و درایت این توطئه را به رغم سختی‌های فراوان خنثی ساختند.

۲ ـ ۳ ـ ۴ ـ ۱: دورهٔ محمدرضا پهلوی

تشکل‌های جریان اسلامی از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۴۰

سیاست اسلام ستیزی و شریعت زدایی رضا شاه دوران بسیار سختی برای نیروهای مذهبی به دنبال داشت و طبیعی می‌نمود که با سقوط دیکتاتور، روحانیان ودین باوران فرصت را مغتنم شمرند و به احیای مجدد ارزشهای اسلامی بپردازند.

بهره‌گیری مناسب از این فرصت آنان را وا می‌داشت تا تشکیلات نهاد روحانیت و حوزه‌های علمیه را، که بر اثر سیاست روحانی زدایی رضا شاه بسیار ضعیف شده بود، بازسازی کنند، سنتها و نمادهای شیعه را جانی دیگر ببخشند، فعالیتهای مذهبی، سخنرانیها، عزاداری‌ها، گرامیداشت اعیاد و وفیات بزرگان دین را از سرگیرند و در جهت مخالف سیاست سکولار رژیم پهلوی به تدریج دین را به صحنهٔ اجتماع و سیاست برگردانند.

برگزیدن راهبرد احیای دین در جامعه از سوی نیروهای مذهبی در این دوران، نیازمند راهکارهایی بود که بخشی از آن به سازماندهی مجدد

تشکیلات حوزه‌های علمیه بر می‌گشت و بخش دیگر آن نیازمند احزاب، گروهها و انجمنها بود.

در مسیر این راهبرد، نهاد روحانیت و تشکلهای اسلامی در دو محور اساسی مبارزات خود را آغاز کردند:

اول. مبارزه با انحرافات فکری و عملی بر جای مانده از اقدامات ضد دینی دولت رضا شاه؛ از جمله نفی تفکر سکولار با ورود به حوزهٔ سیاست و مبارزه برای احیای حجاب، بازگشت موقوفات به واقف شرعی، تلاش برای تعطیلی مجالس و مدارس مختلط زن و مرد، احیای امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن.

دوم. مبارزه با افراد، افکار و مکاتب انحرافی. درباره مبارزه با افکار نادرست و افراد منحرف به احمد کسروی، شریعت سنگلجی و علی اکبر حکمی زاده باید اشاره کرد. کسروی با شبهه افکنی و استهزاء ارزش‌های دینی و شیعی، اسلام را ناسازگار با عصر حاضر معرفی می‌کرد و ضمن توهین به پیامبر(ص) و امام صادق(ع) کتابهای دینی را می‌سوزاند. او حتی ادعای پیامبری کرد، از لزوم تأسیس دینی جدید سخن گفت و سرانجام به دست روحانی انقلابی سید مجتبی نواب صفوی پس از اینکه با چندین جلسه مناظره، حاضر نشد از ارتداد دست بردارد به قتل رسید.[۱] سنگلجی نیز به نام نوآوری، در دین بدعت می‌گذاشت و تفسیر به رأی می‌کرد. حکمی زاده نیز با نوشتن کتاب «اسرار هزار ساله» به ارزش‌های شیعی و روحانیت حمله می‌کرد و امام خمینی(ره)، در پاسخ او کتاب «کشف اسرار» را نوشت.[۲]

---

۱. نک: روح الله حسینیان، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۲۸۴ ـ ۲۸۸.

۲. همان.

مبارزه با مکتب مارکسیسم از جمله محورهای دیگر مبارزات روحانیان و متدینان بود که با تألیف کتابها و سخنرانیهای روشنگرانه صورت می‌گرفت. در این زمینه به کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تألیف علامه محمد حسین طباطبایی و پاورقی علامه شهید مرتضی مطهری می‌توان اشاره کرد. همچنین به مبارزه با بهائیت در این دوره اشاره می‌کنیم که به نوعی مبارزه با حکومت نیز تلقی می‌شد؛ چون برخی چهره‌های حکومت متهم به گرایش بهایی‌گری بودند.[۱]

روحانیت شیعه اندک اندک جایگاه از دست رفته خود را در سیاست باز می‌یافت. روحانیان ضمن مبارزه با بدعتهای دینی عصر رضا شاه، از دولت جدید می‌خواستند که سیاست‌های ضد اسلامی او را پی نگیرد، زنان از حجاب اسلامی استفاده کنند، موقوفات طبق نظر واقف بر مبنای شرع مسترد شود، مدارس مختلط دختر و پسر تعطیل و دروس دینی جزو برنامه‌های مدارس گردد، نماز در مدارس بر پا شود[۲] و ارزش‌های اسلامی گرامی داشته شود. دولت جدید نیز به دلیل نفوذ و اقتدار مردمی علما و قدرت روز افزون نیروهای مذهبی در جامعه نمی‌توانست آنان را نادیده گیرد.[۳] در این باره فعالیت‌ها و اقدامات مراجع و آیات عظام سیدابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، سیدابوالقاسم کاشانی و امام روح الله خمینی قابل توجه است که از سال ۱۳۲۰ شروع شده بود.[۴]

در ادامه فعالیت نیروهای اسلامی در این دوران، شاهد اقدامات دینی

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایرن (۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷)، ص ۱۹ ـ ۲۴.
۲. پیشین، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۳۶ ـ ۳۷.
۳. همان، نک: پاسخ نخست وزیر سهیلی به تلگراف حضرت آیت الله قمی.
۴. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران، ص ۲۴ ـ ۳۰.

و ضد استعماری آیت الله کاشانی به ویژه علیه دولت انگلیس و حمایت آیت الله العظمی بروجردی از نهضت اسلامی او،[1] پشتیبانی مراجع و عالمان دیگر همچون آیت الله العظمی خوانساری، آیات بهاء الدین محلاتی و شاهرودی و گروهی دیگر از علما هستیم که با صدور فتاوا و بیانیه‌ها، فعالیت سیاسی آیت الله کاشانی را ارج گذاشته، از نظر ایشان دربارهٔ ملی شدن صنعت نفت به شدت حمایت کردند.[2] آنان در این دوره از ملت مظلوم فلسطین نیز حمایت می‌کردند.

جریان اسلامی در این زمان در دو سطح فعال بود: یکی در سطح مراجع، آیات و علمای دینی که دخالت روز افزون در سیاست داشتند و در پی احیای ارزش‌های اسلامی در جامعه بودند و نمونه‌های آن گذشت.

دوم، در سطح گروههای متشکل سیاسی ـ مذهبی و هیئات که نمونهٔ آنها را در «جمعیت فداکاران اسلام»، «حزب مجمع مسلمانان مجاهد» و «فدائیان اسلام» می‌بینیم. دربارهٔ این گروهها توضیح کافی خواهد آمد.

با اطمینان باید گفت، اگر فعالیت نیروهای اسلامی در سطح مرجعیت شیعه و روحانیت از یک سو واقدامات گروههای مذهبی یاد شده به ویژه فدائیان اسلام از سوی دیگر در نهضت ملی شدن نفت وجود نداشت، کوششهای دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت ایران از دست استعمار انگلیس به نتیجه نمی‌رسید.

نیروهای مذهبی دراین زمان از چنان قدرتی برخوردار شدند که شاه،

---

۱. همان، ص ۵۵.

۲. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۱۵ و ۸۵ـ۹۵، اسناد شماره ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱.

دربار و نیروهای سلطنت طلب یارای رویارویی با آنها را نداشتند. این قدرت نمایی به ویژه هنگامی که دربار شاهنشاهی در سال ۱۳۳۰ در صدد بر آمد تا به جای دکتر محمد مصدق، احمد قوام السلطنه را به نخست وزیری برساند، آشکار است. آیت الله کاشانی در اواخر آبان ۱۳۳۰ شاه را ناچار کرد تا مانع از اقدام دربار شده، همچنان از نخست وزیری مصدق حمایت کند.[۱]

قدرت نمایی بالاتر، در جریان تلاش مجدد دربار ـ با حمایت سفارت انگلیس و آمریکا ـ برای نخست وزیری احمد قوام السلطنه نمایان شد. شاه برای کسب نظر آیت الله کاشانی، حسین علا وزیر دربار را مأمور کرد تا شاید بتواند دیدگاه آیت الله را برگرداند؛ اما سیدابوالقاسم کاشانی تهدید به انقلاب کرد:

> به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایند، دهانهٔ تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجهٔ دربار خواهم کرد.[۲]

دولت قوام و دربار شاهنشاهی که می‌خواستند سلطهٔ خود را بر اوضاع قطعی کنند، به درگیری با مردم به ویژه در روز سی‌ام تیرماه پرداختند؛ اما تانک‌ها و زره‌پوشهای آنان راه به جایی نبردند. سرانجام ۲۰ ساعت از هشدار آیت الله نگذشته بود که شاه ناچار به عقب نشینی شد. رادیو استعفای

---

۱. نک: فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ص ۳۷۱.

۲. پیشین، روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۱۵۵، سند شماره ۴۰.

قوام را اعلام کرد و دکتر مصدق به همت نیروهای مذهبی بـه رهـبری آیت الله کاشانی دوباره به دولت بازگشت.[۱]

متأسفانه دکـتر مـصدق و نـیروهای مـلی تـوانـایی بـهره‌برداری از ایـن قدرت بالای مذهبی و پشتوانهٔ ملی را نداشتند و به دلیل اخـتلاف فکـری و خودرأیی تلاش کردند تا آیت الله کاشانی و نـیروهای اسـلامی را از صـحنه خارج کـنند. سـرانـجام اوج اخـتلافات و سـهل انگـاری دولت مـصدق در مبارزه با مخالفان نهضت ملی شدن نفت، زمینه را برای تـوطئه مـثلث شـوم آمریکا، انگلیس و نیروهای سلطنت طلب آمـاده کـرد. آمـریکا بـا طـراحـی کودتایی نه چندان قدرتمند در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قـدرت را بـه دست گـرفت. استعمار پیر انگلیس نیز دوباره سهم خود را از نفت ایران دریافت کرد و بـه چپاول منابع نفت ایران ادامـه داد و کشـور ۲۵ سـال تـحت دست نشـاندگی شدید آمریکا قرار گرفت و آیت الله کاشانی منزوی گـردید و فـداکـاریهای او، روحانیت، نیروهای مذهبی و ملت ایران از دست رفت.

چنان که گفتیم نیروهای مذهبی در دو سطح فعال بـودند. ایـنک دربـارهٔ فعالیتهای این نیروها در سطح روحانیت به اختصار توضیح مـی‌دهیم و بـه معرفی گروه‌های اسلامی در این دوره می‌پردازیم:

جمعیت فداکاران اسلام

این جمعیت در حدود سال ۱۳۲۲ به وسیله شمس قـنات آبـادی کـه بـعدها از اطرافیان آیت الله کـاشانی شـد، تشکـیل گـردید. اعـضای آن را سـید مـجتبی نواب صفوی، سید حسین امامی، سیدجعفر امـامی، سـیدمحسن امـیر حـسینی

---

۱. نک: روزنامهٔ باختر امروز، ۱۳۳۱/۵/۱، به نـقل از بـیست سـال تکـاپوی اسلام شـیعی در ایران، ص ۱۷۸ ـ ۱۸۰.

و جواد ساعت ساز و چند نفر دیگر دانسته‌اند که بعدها یا از اعضای تشکیل دهندهٔ فدائیان اسلام شدند و یا از اعضای مجمع مسلمانان مجاهد.[۱]

شمس قنات آبادی با تلاش خود مجمع مسلمانان مجاهد را نیز تشکیل داد که در طول نهضت ملی شدن نفت فعال بود. قنات آبادی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سرلشکر زاهدی ـ نخست وزیر کودتا ـ در ارتباط بود و به لحاظ اخلاقی مورد تأیید نبود. او در مجلس نوزدهم شورای ملی از کسوت روحانیت بیرون آمد و از سال ۱۳۳۵ به کار تجارت پرداخت.[۲]

انجمن تبلیغات اسلامی

از جمله تشکلهای اسلامی، که در سطح وسیعی از کشور فعالیت داشت، انجمن تبلیغات اسلامی بود که در سال ۱۳۲۱ به دست دکتر عطاء الله شهاب پور کرمانشاهی، فارغ التحصیل دکترای حقوق دانشگاه تهران تأسیس گردید. انجمن علاوه بر پایتخت، در بسیاری از شهرستان‌ها نیز دارای شعبه بود. هدف از تأسیس انجمن عبارت بود از:

ـ تبلیغ دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری و اشاعه توحید؛

ـ پیراستن دین از خرافات؛

ـ آگاهی بخشی به جوانان و تحصیل کرده‌ها دربارهٔ حقیقت دین؛

ـ نشان دادن اهمیت دین و دینداری برای سعادت فرد و جامعه؛

ـ گسترش اخلاق اسلامی در ایران و سایر کشورهای جهان؛

ـ باز نمودن حقایق اسلام به زبان روز و طبق آخرین کشفیات علمی دنیا.[۳]

---

۱. همان، ص ۶۵ و جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران، ص ۵۴.

۲. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران، ص ۵۴ ـ ۵۵.

۳. همان، ص ۳۰ ـ ۳۴.

شرط عضویت در این انجمن تقلید از یک مرجع دینی بود که مورد تصدیق کافهٔ علمای روحانی باشد. اعضا یا کارمندان انجمن متعهد می‌شدند که وارد فرقه‌ها و مباحث سیاسی کشور یا دیگر کشورها نشوند.[۱]

فعالیت‌های تبلیغی انجمن بیشتر در دو بخش صورت می‌گرفت:

اول. دایر کردن کلاسهای دینی برای تعلیمات اسلامی؛

دوم. تشکیل مجالس وعظ و خطابه و چاپ و انتشار کتب و نشریات مذهبی.[۲]

هر چند هدف اصلی تأسیس انجمن طبق مرامنامه و عملکرد فعالیت فرهنگی بود، اما اعضای آن در عصر نهضت ملی شدن نفت به موضع‌گیری سیاسی پرداخته، از نهضت ملی و دکتر مصدق حمایت کردند و البته پس از اختلاف در نهضت ملی، به حمایت آیت الله کاشانی روی آوردند.[۳]

ارگان انجمن، مجلهٔ «نور دانش» بود و نشریات مختلفی از جمله به زبان فرانسه، انگلیسی و عربی منتشر می‌کرد. تعداد اعضای انجمن تبلیغات اسلامی که در شهرهای مختلف فعال بودند تا پانزده هزار نفر رسیدند. این انجمن همچنین در مبارزه با بهائیان و در راه وحدت شیعه و سنی و اتحاد دنیای اسلام فعال بود.[۴]

کانون نشر حقایق اسلامی

این کانون را محمد تقی شریعتی در مشهد، پس از شهریور ۱۳۲۰ بنیان

---

۱. نک: بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۶۰ ـ ۴۶۱، ماده دوم و پنجم مرامنامه این شروط را قایل شده‌اند.

۲. بیست سال تکاپوی شیعی در ایران، ص ۴۶۱.

۳. همان.

۴. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۳۲ ـ ۳۴.

نهاد که سابقهٔ لباس روحانیت نیز داشت. با توجه به اوج‌گیری فعالیتهای مارکسیستی در این زمان، در کنار ترویج حقایق اسلامی، یکی از مهم‌ترین محورهای فعالیتش، مبارزه با مارکسیست‌ها و جلوگیری از گرایش جوانان به آنها بود. علاوه بر محمد تقی شریعتی، از افراد مطرح در آن، طاهر احمدزاده بود که دو فرزندش مارکسیست شده و در تأسیس سازمان چریک‌های فدایی خلق شرکت داشته و کشته شدند.

هر چند آیت الله میلانی از کانون حمایت می‌کرد، اما آموزش‌های دینی این کانون از عمق کافی برخوردار نبود. ضعف باورهای عمیق دینی در بین افرادی همچون طاهر احمدزاده که به جبههٔ ملی گرایش داشت، در موضع‌گیری سیاسی کانون مؤثر بود.

ترویج و دفاع از اسلام، پاسخ به شبهات، ترویج شعائر مذهبی، تفسیر قرآن، رواج یافتن امر به معروف و نهی ازمنکر، اثبات موافقت اسلام با علم و تمدن صحیح و مبارزه با مارکسیسم از جمله محورهای مهم فعالیت کانون نشر حقایق اسلامی مشهد بود. یکی از آثار کانون «تفسیر نوین» بود که با استقبال بسیاری از طلاب جوان روبه رو شد.

کانون در جریان نهضت‌ملی شدن‌نفت‌ازآن هواداری می‌کرد و محمد تقی شریعتی به دلیل مواضع سیاسی‌اش در سال ۱۳۳۶ دستگیر و به تهران منتقل شد. کانون سرانجام پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تشدید اختناق در کشور تعطیل شد.[۱]

اتحادیه مسلمین

این تشکل را مهدی سراج انصاری از علمای معروف و مبارز آذربایجانی

---

۱. همان، ص ۵۵ـ۵۷ و بیست سال تکاپویی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۶۴ـ۴۶۵.

به سال ۱۳۲۵ تأسیس کرد. او از خانواده‌ای روحانی و صاحب آثاری مکتوب در دفاع از دین و از نویسندگان فعال نشریات مذهبی ازجمله آیین اسلام و نور دانش بود. انصاری برای مبارزه با افکار منحرف کسروی، جمعیت مبارزه با بی دینی را تشکیل داد و کتاب نبرد با بی دینی را در پاسخ به شبهات او نوشت. پس از قتل کسروی در اسفند ۱۳۲۴ به دست فدائیان اسلام فلسفهٔ وجودی جمعیت مبارزه با بی دینی از بین رفت و انصاری «اتحادیهٔ مسلمین» را بنیان نهاد.

ترویج و دفاع از اسلام، پاسخ به شبهات کسروی، رد عقاید مارکسیستی و تلاش برای وحدت جهان اسلام از مهم‌ترین محورهای فعالیت اتحادیه بود. اتحادیه از مبارزات مردم فلسطین، پاکستان، کشمیر، تونس، الجزایر و مراکش حمایت می‌کرد.

این اتحادیه در بسیاری از شهرستانها نیز دارای شعبه بود و ارگان آن «هفته نامهٔ مسلمین» نام داشت. عبدالحسین کافی، سیدغلامرضا سعیدی، علی اکبر تشید، منوچهر علایی، سیدجلال الدین گوشه و محمد جناب زاده از اعضای آن بودند. سازمان جوانان اتحادیهٔ مسلمین نیز به دست ولی الله یوسفیه ریاست می‌شد و نایب رئیس هیئت مدیره اتحادیه، احمد اخگر بود. اتحادیه در زمان اختلافات بین رهبران نهضت ملی شدن نفت جانب دکتر مصدق را گرفت.[۱]

جمعیت هواداران تشیع

این جمعیت را نیز مهدی سراج انصاری تأسیس کرد و عمدهٔ تلاش آن

---

۱. نک: همان، ص ۴۶۳ ـ ۴۶۴ و جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران، ص ۳۵ ـ ۳۷.

دفاع از شیعه بود. انصاری، که خود اهل قلم بود، به مبارزهٔ فکری با افکار انحرافی احمد کسروی پرداخت. او در کتابهای نبرد با بی دینی که در سال ۱۳۲۳ انتشار یافت و شیعه چه می‌گوید به شبهات کسروی پاسخ گفت. کسروی بوسیدن ضریح ائمه اطهار را بت پرستی می‌شمرد و در انحراف خود به جایی رسید که ادعا کرد دینی جدید آورده است.[۱]

جامعهٔ تعلیمات اسلامی

این جامعه به دست حاج شیخ عباسعلی اسلامی سبزواری تأسیس شد. وی از روحانیان بسیار فعال پس از شهریور ۱۳۲۰ بود که نخست در سال ۱۳۲۲ «جمعیت پیروان قرآن» را بنیان نهاد و بر اساس این جمعیت، بنیاد «جامعهٔ تعلیمات اسلامی» بنا نهاده شد.

هدف جامعهٔ تعلیمات اسلامی طبق اساسنامهٔ آن که در سال ۱۳۲۸ رسمیت یافت،[۲] در مادهٔ پنجم آمده است:

> هدف و منظور جامعه، تبلیغ و ترویج دین حنیف اسلام و مذهب شیعهٔ اثنا عشری طبق احکام‌قرآن و سنن حضرت پیغمبر اکرم (ص) و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و تقلید از اعلم علمای امامیه است.[۳]

هیئت مدیرهٔ جامعه را بیست و دو نفر تشکیل می‌دادند که از جملهٔ آنها علاوه بر آیت الله شیخ عباسعلی اسلامی، حاج شیخ نصرت الله شیخ العراقین بیات، دکتر مرتضی ملکی، حاج مهدی سراج انصاری و دکتر فقیهی شیرازی را می‌توان نام برد.[۴]

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۳۷ ـ ۴۱.
۲. نک: حمید کرمی پور، جامعهٔ تعلیمات اسلامی، ص ۲۷۱ ـ ۲۸۰.
۳. همان.
۴. نک: مجلهٔ یاد، ش ۱۸، سال پنجم، بهار ۱۳۶۹، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۹.

ارگان جامعهٔ تعلیمات اسلامی، مجلهٔ «تعلیمات اسلامی» نام داشت که صاحب امتیاز آن دکتر مرتضی ملکی و مدیر مسئول آن حسینعلی گلشن بود. از این مجله ده شماره تا زمان وفات دکتر ملکی منتشر گردید و پس از آن انتشار نیافت.[۱]

جامعه، عمدتاً به فعالیت‌های فرهنگی می‌پرداخت و از طریق تأسیس مدارس دبستان و دبیرستان پسرانه و دخترانه، چاپ و نشر کتب و رساله‌های دینی، تشکیل مجالس وعظ و خطابه و خدمات خیریه، هدفهای خویش را پی می‌جست. طبق آمار ساواک تعداد مدارس تأسیس شده توسط این جامعه ـ که در آنها معارف اسلامی و احکام شرعی به طور جدی تدریس می‌شد ـ در سال ۱۳۵۶ به ۱۸۳ باب رسیده بود.[۲]

در حالیکه رئیس جامعه تعلیمات اسلامی در فعالیت فرهنگی خود به سیاستهای فرهنگی رژیم پهلوی معترض بود و می‌کوشید به عرصهٔ مسائل سیاسی پا نگذارد، التهاب سیاسی جامعه، شیخ عباسعلی اسلامی را به مسائل سیاسی کشاند. در جریان نهضت ملی شدن نفت با آیت الله کاشانی همراهی کرد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چندین بار دستگیر شد. با شروع نهضت امام خمینی(ره) او بسیار فعال بود و در سخنرانیهای خود بر رژیم پهلوی محمدرضا شاه حمله می‌برد، در طول حیات رژیم پهلوی دوازده بار به زندان افتاد و امام خمینی (ره) از او تمجید کرد.[۳]

---

۱. نک: اسلامی، عباسعلی، طلایه دار فرهنگ اسلامی در عصر اختناق (خاطرات)، ص ۳۳۵.

۲. نک: جامعهٔ تعلیمات اسلامی، ص ۹۴.

۳. امام خمینی(ره)، صحیفهٔ امام، ج ۱، ص ۱۵۲.

بی گمان افراد تربیت یافته در مدارس آیت الله شیخ عباسعلی اسلامی، در زمینه سازی انقلاب اسلامی نقش داشته‌اند. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با وجود کهولت سن بارها به جبههٔ دفاع مقدس علیه بعثی‌های متجاوز عراق رهسپار شد و در سال ۱۳۶۴ رحلت کرد.[۱]

هیئت قائمیه

این تشکل را حاج شیخ محمد تهرانی پس از شهریور ۱۳۲۰ بنیان نهاد. او افکاری انقلابی داشت و از فدائیان اسلام حمایت می‌کرد. تهرانی از جمله افراد مؤثر در شخصیت نواب صفوی بود و در جریان قتل کسروی از او حمایت کرد. اعضای هیئت قائمیه علاوه بر فعالیتهای فرهنگی، در مسائل سیاسی نیز موضع‌گیری می‌کردند. آنان در جریان نهضت ملی شدن نفت فعال بودند و چون میان دکتر مصدق و آیت الله کاشانی اختلاف در گرفت، جانب آیت الله را نگه داشتند.

حکومت مصدق، شیخ محمد تهرانی را دستگیر کرد و پس از آن هیئت اطلاعیه‌های تهدیدآمیزی علیه مصدق و جبههٔ ملی صادر کرد. رهبر هیئت قائمیه پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق از زندان آزاد شد.[۲]

مجمع مسلمانان مجاهد

این گروه در سال ۱۳۲۷ به دست شمس قنات آبادی بنیان گذاری شد. مجمع مسلمانان مجاهد از هواداران جدی آیت الله کاشانی و در نهضت ملی شدن نفت بسیار فعال بود. اعضای این گروه در کنار فدائیان اسلام که بیش‌تر از مشی مخفی، رادیکال و انقلابی در رسیدن به اهداف خود پیروی

---

۱. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۳۴ ـ ۴۳۵.

۲. نک: بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۶۵ ـ ۴۶۶.

می‌کردند، فعالیت علنی، تظاهرات مردمی و تشکیل تجمعات سیاسی را برگزیده بودند.[۱] قنات آبادی با نواب صفوی بر سر قتل سیاستمداران فاسد و منحرفان اعتقادی اختلاف نظر داشت.[۲] مجمع بسیاری از فعالیتهای مذهبی و سیاسی مورد خواست آیت الله کاشانی را سازماندهی می‌کرد. برگزاری نمازهای عید فطر و قربان و تجمعات سیاسی مورد نظر آیت الله از این جمله بود.

مجمع مسلمانان مجاهد در طول فعالیت خود مواضع خود را در ارگان رسمی‌اش منتشر می‌کرد. تا سال ۱۳۳۰ روزنامهٔ «مهر میهن» به صاحب امتیازی دکتر محمود شروین و مدیریت شمس منتشر می‌شد و پس از توقیف آن، «مجمع مسلمانان مجاهد» انتشار یافت. در سال ۱۳۳۱ روزنامهٔ «دمکراسی اسلامی» با صاحب امتیازی رضا عبدالمجیدی و پس از آن روزنامهٔ «ملت ما» هر دو به مدیر مسئولی شمس تا سال ۱۳۳۲ به عنوان ارگان مجمع و پس از آن روزنامهٔ ملت ما هر دو به مدیر منتشر می‌شدند.[۳] چنان که گفتیم، شمس قنات آبادی به رغم آنکه در آغاز یک روحانی بسیار فعال بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو دوره (۱۸ و ۱۹) نماینده مجلس شد و در دورهٔ نوزدهم لباس روحانیت را کنار گذاشت. او در سال ۱۳۶۵ در تهران درگذشت. گفتنی است که مجمع مسلمانان مجاهد پس از کودتا تضعیف شد و سرانجام از میان رفت.

انجمن حجتیه

انجمن خیریهٔ حجتیه مهدویه را شیخ محمود حلبی در سال ۱۳۳۲

---

۱. همان، ص ۶۳ـ۶۶

۲. نک: تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۳، ص ۵۵ـ۵۶.

۳. مسعود برزین، شناسنامه مطبوعات ایران، ص ۱۹۴، ۳۷۷ و ۳۸۱.

تأسیس کرد. این روحانی پس از شهریور ۱۳۲۰ به کارهای تبلیغی روی آورد و سخنران معروف و مشهوری به شمار می‌آمد.

در جریان نهضت ملی شدن نفت او به حمایت از نهضت و آیت الله کاشانی پرداخت؛ اما پس از کودتای ۲۸ مرداد سیاست را کنار گذاشت.

عمدهٔ فعالیت انجمن، مبارزه با بهائیان بود و برای عضویت در آن عدم مداخله در سیاست شرط اساسی به شمار می‌آمد. محور دیگر اقدامات انجمن حجتیه بر فعالیتهای تبلیغی درباره امام زمان(عج) تمرکز یافته بود که از طریق سخنرانیهای مذهبی، برگزاری دعای ندبه و جشنهای نیمه شعبان انجام می‌شدند. بر این اساس، اعضا روحیهٔ مذهبی با تفکر خاص خود را در جامعه گسترش می‌دادند.

این انجمن تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شمار فراوانی از جوانان و متدینان را به خود جذب کرده بود و در شهرهای مختلف دارای تشکیلات بود.[۱]

با توجه به فعالیتهای مذهبی، مبارزه با بهائیان و آشنا کردن مخاطبان با شخصیت امام زمان (عج)، انجمن حجتیه طی استفتائی نظر امام خمینی(ره) را دربارهٔ فعالیت خود جویا شده، خواستار استفاده از سهم امام (ع) شد. امام خمینی (ره) در پاسخ به استفتاء به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۴۹ ش./ ۵ شعبان ۱۳۹۰ ق. بیان کردند که در فرض مذکور [در نامه] اقدامات آنان مورد تقدیر و رضای خداوند و مرضی ولی عصر (عج) است و اجازه دادند در صورت لزوم از ثلث سهم مبارک امام(ع) مؤمنین به آنها کمک کنند.[۲]

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۸۰ ـ ۱۸۳ و بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۶۶ ـ ۴۶۷.

۲. نک: صحیفهٔ امام، جلد ۲، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۰.

اما به دلیل مواضع ناصواب انجمن و بهره برداریهای رژیم شاه از فعالیت آن، امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۰ ش. در پاسخ به نامهٔ آقای گرامی که خواستار اعلام نظر دربارهٔ انجمن و مؤسس آن شده بود، نوشت:

«شخصی که مرقوم شده بود، جلساتش ضررهایی دارد، از وقتی که مطلع شده‌ام، تأییدی از او نکرده‌ام و ان شاء الله تعالی نمی‌کنم.»[۱]

با توجه به ویژگیهای فکری انجمن به ویژه عدم دخالت در سیاست، آیت الله خامنه‌ای و شهید هاشمی نژاد در بین روحانیت مشهد ـ به دلیل فعالیت آنها در این شهر ـ مخالف این جریان بودند.[۲]

فعالیتهای اعضای انجمن اذهان مردم را به سوی مبارزه با بهائیان فرا می‌خواند و از دشمن اصلی ـ یعنی شاه و دستگاه سلطنت ـ باز می‌داشت و از این رو حکومت هیچ گونه مانعی سر راه آنان نمی‌گذاشت و بلکه با آنان همکاری می‌کرد. انجمن حجتیه به جای انتظار مثبت برای امام زمان، یعنی مبارزه با ظلم و ستم و حکومت فاسد و زمینه سازی برای حکومت حق و ظهور حضرت مهدی (ع)، انتظار منفی را تبلیغ می‌کرد که عبارت بود از عدم جلوگیری از ظلم و فساد برای پر شدن جهان از زشتی و ستمکاری. آنان گمان می‌کردند که امام زمان(ع) تنها در این صورت است که ظهور می‌کند.

با تشدید جریان عظیم انقلاب اسلامی، برخی از نیروهای انجمن به صف انقلابیون پیوستند، گروهی دیگر بی تفاوت ماندند و بخشی نیز در برابر آن موضع منفی گرفتند.

---

۱. همان و ص ۳۵۷.

۲. نک: جریان و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۸۱.

با پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) به مخالفت جدی با انجمن حجتیه برخاستند و انجمن ناچار شد جلسات خود را در سال ۱۳۶۲ تعطیل کند. امام خمینی(ره) در پیام به روحانیت، نارضایتی خود را از فعالیتها و افکار انجمن حجتیه بیان کردند.[۱] شیخ محمود حلبی رهبر انجمن نیز در سال ۱۳۶۷ درگذشت.

حزب برادران

آیت‌الله سید نور الدین حسینی هاشمی در سال[۲] ۱۳۲۴ این حزب را در شیراز تأسیس کرد.

طرح نخستین حزب برادران در سال ۱۳۱۳ به صورت محرمانه ریخته شد و به جذب اعضا پرداخت. با سقوط دیکتاتوری رضا شاه و آزادی نسبی پدید آمده، حزب فعالیت خود را به تدریج آغاز کرد و در سال ۱۳۲۴ آشکار شد. ارگان حزب «آیین برادری» نام داشت.

این حزب از شماری هیئت مذهبی تشکیل شده بود و در برخی شهرهای استان فارس نیز شعبه داشت. هدف از تأسیس حزب طبق مرامنامه آن به قرار زیر بود:

۱ـ حفظ وحدت ملی ایران و توسعه مذهب جعفری؛
۲ـ اجرای قانون اساسی به خصوص نظارت علمای طراز اول؛
۳ـ تحول فکری در شئون اجتماعی و مبارزه با خرافات؛
۴ـ استحکام مبانی روحانیت و ضابطه‌مند کردن آن؛

---

۱. نک: امام خمینی (ره)، پیام به روحانیت، ۱۳۶۷/۱۲/۳.
۲. سال تأسیس این حزب ۱۳۰۱ و ۱۳۲۱ ش نیز ذکر شده است. نک: بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۷۰ ـ ۴۷۳.

۵ـ تقویت نیروی دفاع و مبارزه با هرج و مرج؛
۶ـ مبارزه با استبداد؛
۷ـ تحکیم روابط حسنه بین ملل و دول اسلامی.[۱]

دفاع از اسلام در برابر توده‌ای‌های مارکسیست و رد اندیشه‌های انحرافی کسروی و اجرای حدود شرعی از جمله فعالیت‌های این حزب بوده است. حزب برادران در جریان نهضت ملی نخست از دکتر مصدق حمایت می‌کرد؛ اما به تدریج موضع مخالف را برگزید.

هیئت علمیه

این تجمع، که با نام «جامعهٔ علمیه» نیز در تاریخ ثبت شده است، متشکل از روحانیان شهرهای مختلف بود. از جمله هیئتهای علمیه فعال در این دوره، هیئت علمیه تهران، اصفهان، شیراز، قزوین و تبریز بودند که در بین آنها هیئت علمیه تهران از همه فعال‌تر بود. این هیئتها در جریان ملی شدن صنعت نفت در پیروی و حمایت از آیت الله کاشانی فعال بودند.[۲]

نهضت خداپرستان سوسیالیست

این گروه در سال ۱۳۲۲ به دست محمد نخشب با همراهی حسین راضی تأسیس شد. چنان که از عنوان این حزب بر می‌آید. اعضای آن از نوعی تفکر التقاطی مرکب از اسلام و سوسیالیسم برخوردار بودند. آنان برای تلفیق شیعه با سوسیالیسم اروپایی تلاش می‌کردند.[۳]

---

۱. همان و جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۵۹ـ ۶۱.
۲. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی، ص ۴۶۷، همچنین نک: فصلنامه تاریخ معاصر ایران. سال پنجم، ش ۱۷، ص ۲۹۷.
۳. نک: یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۴۲۵.

برخی اعضای این حزب عبارت بودند از: محمد نخشب، حسین راضی، علی اکبر نوشین، احمد سمیعی، معین الدین مرجائی، محمدهادی جواهری، محمد حسن سالمی، کاظم سامی، حبیب الله پیمان، محمد ایزدی، علی اکبر معین فر، صادق قطب زاده و ابراهیم یزدی.

علاوه بر نخشب فرد دیگری که از نظر تئوریک در حزب مؤثر بود، مهندس جلال الدین آشتیانی بود.

نهضت خداپرستان سوسیالیست مدتی از لحاظ تشکیلاتی به حزب‌ایران به رهبری اللهیار صالح ـ که دکتر کریم سنجابی نیز عضو آن بود ـ پیوست. حزب ایران افکار ناسیونالیستی ـ سوسیالیستی داشت و تفکر اسلامی در آن کم رنگ بود.

وحدت بین دو حزب به دلیل اختلافات ایدئولوژیک دوام نیاورد و آنها از هم جدا شدند.[1]

افراد جدا شده عنوان «جمعیت آزادی مردم ایران» (جاما) را که همان نهضت خداپرستان سوسیالیست بود، برگزیدند. ارگان این حزب «مردم ایران» نام داشت. این گروه در برخی شهرها از جمله مشهد شعبه داشت، که دکتر کاظم سامی و دکتر علی شریعتی در آن فعال بودند. دکتر ابراهیم یزدی نیز در دورهٔ جوانی در این حزب فعال بوده است.[2]

در دورهٔ نهضت ملی شدن نفت، حزب به شدت از دکتر مصدق دفاع می‌کرد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عضو «نهضت مقاومت ملی» به شمار می‌رفت. جمعیت آزادی مردم ایران سپس نام خود را به «حزب مردم

---

۱. نک: تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۸، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

۲. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۹۵.

ایـران» تـغییر داد و تـا جـبههٔ مـلی دوم فـعال بـود. مـحمد نـخشب پس از دسـتگیری و آزادی از زنـدان بـه آمـریکا رفت و در نـهضت آزادی شـعبهٔ خارج از کشور (آمریکا) فعال شد و در سال ۱۳۵۵ در نیویورک درگذشت.[۱]

خداپرستان سوسیالیست قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با عـنوان سـازمان «جـاما» بـه رهـبری کـاظم سـامی فـعالیت ضـعیفی داشـتند و بـا سـازمان مجاهدین خلق (منافقین) همکاری می‌کردند. آنان پس از پـیروزی انـقلاب اسلامی نیز فعالیتهای اندکی داشـتند. تشـکـل دیگـر وابسـته بـه ایـن افکـار التقاطی، «جنبش مسـلمانان مـبارز» نـام دارد کـه بـه دست دکـتر حـبیب الله پیمان اداره می‌شود و هم اکنون نیز فعالیت‌های اندکی دارد.

انجمن پیروان اسلام

این انجمن از جمله تشکل‌های مذهبی شـهرستانی بـود کـه در سـال ۱۳۲۵ به همت دکتر علی شریعتمداری در مرکز استان فارس، (شیراز) تأسیس شد.[۲]

انجمن پیروان قرآن

با این عنوان دو تشکل یکی در تهران و دیگـری در مشـهد پس از شـهریور ۱۳۲۰ فعال بوده است. انجمن پیروان قرآن تـهران را دکـتر عـلی شـریعتمداری بنیان نهاد که در شیراز انجمن پیروان اسـلام را تأسـیس کـرده بـود. انـجمن پیروان قرآن مشهد به دست یکی از فعالان سـیاسی ـ مـذهبی ایـن شـهر بـه نام حاجی عابدزاده تشـکیل شـد. عـابدزاده پـیش‌تر در سـال ۱۳۲۷ انـجمن مهدیه را بنیان گذاشته بود.[۳]

---

۱. همان، ص ۹۵ ـ ۹۶.

۲. نک: تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۸، ص ۱۱۶.

۳. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایـران، ص ۶۳ و بـیست سـال تکـاپوی اسـلام شیعی، ص ۴۶۸ ـ ۴۶۹.

فدائیان اسلام

جمعیت فدائیان اسلام را در سال ۱۳۲۴ ش. روحانی مبارز سید مجتبی نواب صفوی تأسیس کرد. او فرزند سیدجواد میرلوحی بود و در سال ۱۳۰۳ ش. در خانی‌آباد تهران متولد شد. پدرش از روحانیان مخالف رضاشاه بود که در جریان خلع لباس از روحانیت به ناچار از لباس روحانیت بیرون رفت و وکیل دعاوی دادگستری شد. پدر نواب صفوی به دلیل درگیری با داور، وزیر عدلیه رضا شاه و نواختن سیلی به او سه سال در زندان عمر گذراند.[1]

سید مجتبی پس از تحصیل در رشتهٔ مکانیک برای تحصیل علوم دینی عازم نجف اشرف شد. همزمان با تحصیل در نجف، شاهد اوج‌گیری افکار ضد دینی در ایران بود که دولت رضاشاه و برخی از روشنفکران منحرف مانند احمدکسروی بدان دامن می‌زدند. سیاست دین زدایی رضاشاه پس از رسیدن کامل به قدرت - بر خلاف اوایل حکومتش - با کارگردانی روشنفکران غرب زده و حمایت دولتهای غربی، تهاجمی سخت علیه اسلام را در پی داشت. تحقیر و استهزاء باورهای مذهبی، تضعیف روحانیت و دین داران و اجرای الگوهای شبه تجدّد، که هدف اصلی آن انزوای دین در جامعه بود، بر غیرتمندان متدینی همچون سید مجتبی نواب صفوی بسیار گران و تحمل‌ناپذیر بود.

در این فضای فرهنگی فردی به نام احمد کسروی که پیش‌تر به دلیل افکار انحرافی از مدرسهٔ طالبیهٔ تبریز اخراج شده بود و کینهٔ روحانیت را به دل داشت، در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش مذهب تشیع را به باد انتقاد گرفت.

---

۱. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی، ص ۱۰۲.

او زیارت قبور، تکریم ائمه اطهار، بزرگداشت شهادت امام حسین(ع) در ایام محرم و سایر اعتقادات شیعه را موجب بدبختی مردم ایران می‌پنداشت.[۱]

کسروی حتی در کتاب شیعه‌گری به امام صادق(ع) توهین کرد، مصائب حضرت فاطمه(س) را دروغ خواند و وجود حضرت ولی عصر(عج) را انکار نمود.[۲]

انحراف کسروی بدانجا رسید که خود را پیامبری خواند که آیین نوی آورده است و نام آن را «پاکدینی» نام گذاشت. کسروی اصول عقاید دین انحرافی خود را در کتاب ورجاوند بنیاد یا اصول مقدس طرح نمود و آن را جانشین اسلام نامید.[۳]

افکار کسروی اعتراضات متدینان و علمای اسلام را علیه او برانگیخت و غیرت مؤمنان را به جوش آورد. نواب صفوی، که در این زمان طلبهٔ جوانی بود، با هدف ارشاد و مقابله با افکار کسروی با حمایت برخی از علما از جمله شهید آیت الله مدنی و مرحوم آیت الله سیدابوالقاسم خویی از نجف به تهران آمد.[۴] او نخست از طریق گفت و گو و جدال احسن با او وارد شد و پس از چندین جلسه بحث وقتی به ارتداد کسروی یقین کرد، او را مورد حمله قرار داد. این واقعه، که در سال ۱۳۲۴ اتفاق افتاد، زمینهٔ اعلام موجودیت فدائیان اسلام شد و نخستین اطلاعیه فدائیان اسلام منتشر گشت.[۵]

---

۱. نک: داوود امینی، جمعیت فدائیان اسلام، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۸ـ۵۹.

۳. همان.

۴. نک: شهید سیدمجتبی نواب صفوی، فدائیان اسلام، تاریخ، عملکرد، اندیشه، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ص ۳۷.

۵. جریان‌ها و جنبش‌های... ص ۱۰۳ و همچنین برای ملاحظه متن اعلامیه، ر.ک به: فدائیان اسلام، ص ۴۶ـ۴۸.

مضروب شدن کسروی موجب دستگیری نواب صفوی شد و موجی از حمایتهای مذهبی را به نفع او بر انگیخت. علما از جمله آیت الله حاج آقا حسین قمی طباطبایی، خواستار آزادی او شد و سرانجام پس از دو ماه او را از زندان آزاد کردند.[۱]

با وجود حملهٔ مسلحانهٔ روحانی جوانی چون نواب صفوی به کسروی و حمایتهای علما و مردم از اقدام او، کسروی و طرفدارانش به فعالیتهای خود شدت بخشیدند، بر این اساس بنیانگذار فدائیان اسلام، احساس کرد جریان خطرناکی به مبارزه با اسلام برخاسته است. او، که پیش‌تر در مقابله با تلاش رضا شاه برای از بین بردن هیئت‌های مذهبی، «جمعیت مبارزه با بی دینی» را به کمک حاج سراج انصاری، شیخ قاسم اسلامی و عده‌ای دیگر تأسیس کرده بود،[۲] به این نتیجه رسید که فعالیت فرهنگی به تنهایی کافی نیست و ایجاد یک تشکیلات رزمنده ضرورت دارد؛ از این رو، جمعیت فدائیان اسلام را تأسیس کرد. نواب شماری از طلاب جوان، مانند سید حسین امامی و عبدالحسین واحدی را با خود همراه کرد و سرانجام شهید سید حسین امامی در ساختمان عدلیه، به کسروی حمله کرد، در بیستم اسفند ۱۳۲۴ او را کشت.[۳]

رهبر جمعیت فدائیان اسلام به دنبال دستگیری قاتلان کسروی و تعقیب اعضای فدائیان اسلام از مشهد به گرگان و مازندران و از آنجا به رشت و قزوین و کرمانشاه رفته، از مرز خسروی به عراق رفت و حمایت علما را به نفع زندانیان فدائیان اسلام برانگیخت و سرانجام آنان آزاد شدند.[۴]

---

۱. جمعیت فدائیان اسلام، ص ۶۷ـ۶۸.

۲. نک: فدائیان اسلام، ص ۳۹ ـ ۴۰.

۳. برای مطالعه وقایع ترور کسروی نک: همان، ص ۴۹ ـ ۵۵.

۴. همان، ص ۵۵ ـ ۵۶.

پس از وفات آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵ ش. و آیت الله قمی چند ماه پس از آن، مرجعیت در اختیار آیت الله سید حسین بروجردی قرار گرفت.

علاوه بر آیت الله بروجردی شخصیت سیاسی ـ مذهبی مهم این دوران آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی بود. نواب صفوی به همکاری با او پرداخت و آنان ضمن مبارزه با استمرار سیاست به حمایت پر شور از مردم فلسطین در مقابل صهیونیست‌ها پرداختند.

فدائیان اسلام در ادامه فعالیت خود، سیاست ترور انقلابی افراد فاسد رژیم شاهنشاهی را پی گرفته و هژیر، وزیر دربار، به دست سید حسین امامی در سال ۱۳۲۸ ترور شد. امامی پس از آن به اعدام محکوم شد. آنان در ادامه کار در نهضت ملی شدن نفت مشارکت فعالی داشته و یکی از موانع اصلی ملی شدن نفت را که رزم آرا بود توسط خلیل طهماسبی به قتل رساندند. در پی این حادثه با تصویب مجلس شورای ملی و سنا، صنعت نفت ملی شد. پس از رزم آرا، حسین علاء نخست وزیر شد؛ اما به دلیل مخالفت آیت الله کاشانی و نواب صفوی کنار رفت و دکتر محمد مصدق دولت را به دست گرفت.

از آن رو که دولت مصدق دغدغهٔ دینی نداشت و هدفش اجرای احکام اسلام نبود، روابط فدائیان اسلام با دولت تیره گردید. فدائیان، اقدام به ترور دکتر سید حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق کردند، چون او را عامل دوری دولت از دین می‌دانستند.[1] اما ترور موفق نبود.

با تیره شدن روابط مصدق و فدائیان اسلام، نواب صفوی و ۵۱ نفر از

---

۱. جریان‌ها و جنبش‌های...، ص ۱۰۹.

فدائیان بازداشت شدند. در طول ۲۸ ماه نخست وزیری مصدق، نواب، ۲۰ ماه زندانی بود و در اسفند ۱۳۳۱ آزاد شد.[۱] روابط فدائیان اسلام با آیت الله کاشانی نیز در این زمان به دلیل حمایت آیت الله کاشانی از مصدق تیره شد.

رهبر جمعیت فدائیان اسلام پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به موضع‌گیری در قبال دولت زاهدی پرداخت و تلاشهای شاه برای جذب او با کمک امام جمعهٔ تهران بی‌نتیجه ماند. نواب در برابر امام جمعه، که از طرف دربار آمده بود، شاه را توله سگ خواند.[۲]

در سال ۱۳۳۳ نواب صفوی در کنگره اسلامی با هدف نجات فلسطین در بیت‌المقدس سخنان جهادی خود را بیان کرد و سپس از مصر و رهبران اخوان المسلمین دیدن کرد. او همچنین از کشورهای لبنان، سوریه و عراق دیدار نموده، با رهبران جنبش‌های اسلامی ملاقات و برای وحدت جهان اسلام تلاش کرد. سرانجام پس از پیوستن ایران به پیمان نظامی سنتو، طرح ترور حسین علاء را که باری دیگر نخست وزیری را به دست گرفته بود، به اجرا در آورد. علاء در مجلس فاتحهٔ آقا مصطفی پسر آیت الله کاشانی در ۲۵ آبان ۱۳۳۴ به دست مظفرعلی ذوالقدر ترور شد؛ اما جان سالم به در برد.[۳]

بر کفن مظفرعلی ذوالقدر با خط قرمز عبارات زیر نوشته شده بود:

ـ پیمان نظامی ـ قرارداد نفت و هر پیمان خارجی باید ملغی شود؛

ـ قل هو الله احد...؛

---

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. مجلهٔ خواندنیها، شماره ۲۶، ۳۰ آبان ۱۳۳۴، سال ۱۶، ص ۱۰.

ـ احکام اسلام باید اجرا شود؛
ـ قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام و ایران: انگلیس، آمریکا، روس؛
ـ برقرار باد حکومت قرآن ـ واژگون باد حکومت کفر و معصیت؛
ـ **الاسلام یعلو و لا یُعلی علیه**؛ اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از آن نیست؛
ـ **وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.**[1]

در پی ترور علاء، مظفرعلی ذوالقدر که در حادثه مضروب شده بود، نواب صفوی، سیدمحمد واحدی و خلیل طهماسبی و عبدالحسین واحدی و شماری دیگر از فدائیان اسلام دستگیر شدند. عبدالحسین واحدی در دفتر تیمور بختیار به دست او با شلیک کلت به شهادت رسید و بقیه در یک دادگاه نظامی محاکمه و به اعدام محکوم شدند و صبح روز ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴. رادیو خبر اعدام نواب صفوی و یارانش را اعلام کرد. برخی دیگر از اعضای فدائیان اسلام نیز به زندان محکوم شدند.[2]

مهم‌ترین مبانی فکری فدائیان اسلام را چنین می‌توان بر شمرد:
۱ـ جامعیت اسلام و برتری آن بر همهٔ مکاتب (**اَلْاِسْلَامُ یَعْلُو وَلَا یُعْلیٰ عَلَیْهِ**)؛
۲ـ پیوند دین و سیاست؛
۳ـ بر پایی حکومت اسلامی؛
۴ـ غیر قانونی بودن قوانین خلاف اسلام؛
۵ـ ضرورت اجرای قوانین اسلام و شیعه از سوی حکومت.[3]

---

۱. نک: همان.
۲. جمعیت فدائیان اسلام، ص ۳۲۲ ـ ۳۴۰.
۳. نک: فدائیان اسلام، تاریخ، عملکرد، اندیشه، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۶ آخرین سند از شهید نواب صفوی.

جمعیت فدائیان اسلام به ویژه رهبر آن از نظر فکری، برنامهٔ منظم و منسجمی را بر اساس اندیشه اسلام دارا بودند. آنان اصول اندیشه مذکور را به صورت یک اعلامیه گسترده در حد یک کتاب در سال ۱۳۲۹ و باری دیگر در ۱۳۳۲ ش. در نود صفحه منتشر کردند. اعلامیه انقلابی یاد شده در دو بخش تنظیم شده بود. در بخش اول ریشه‌های مفاسد خانمان سوز ایران و جهان در چهارده عامل بیان شده است. در بخش دوم نیز طریق اصلاح عموم طبقات و حکومت مطلوب آنان به صورت دستورالعملی برای شئون مختلف حکومت و جامعه در چهارده فصل ارائه شده بود که طی آن نخست دربارهٔ روحانیت و سپس وزارتخانه‌ها و از جمله وزارت دربار و شاه، دیدگاه‌های خود را طرح کرده بودند. آنان پیشنهادات عملی فراوانی برای حل مشکلات جامعه ارائه نموده و در ادامه نظر خود را دربارهٔ مشروطیت و مجلس شورای ملی بیان کرده و هشدار لازم را به مخالفان اجرای احکام اسلام داده بودند. سرانجام، در این کتاب به صراحت از شاه خواسته بودند تا قوانین اسلام و تشیع را به طور کامل اجرا کند.[۱]

فدائیان اسلام در اجرای احکام اسلام در کشور و از میان برداشتن رجال فاسد هیچ گونه مسامحه‌ای به خرج نمی‌دادند. هستهٔ اصلی این تشکل را گروهی از طلاب رادیکال تشکیل می‌دادند که تا حدود فراوانی مستقل عمل می‌کردند. به نظر آنان اگر مراجع نمی‌توانند دست به کارهای انقلابی بزنند، دلیلی ندارد که طلاب نیز بنشینند و سکوت کنند. شهید نواب صفوی در بازجویی، خود را سرباز اسلام و آیت الله بروجردی را افسر اسلام خواند و اعلام کرد تا زمانی که سرباز هست، افسر به میدان

---

۱. نک: همان، ص ۱۹۲ ـ ۳۳۱.

نمی‌رود. حرکت فدائیان اسلام همچنین در بین جوانان متدین بازار مؤثر بود و شماری از همین کسان پس از شروع قیام امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۱، هیئت‌های مؤتلفهٔ اسلامی را بنیان نهادند و در انقلاب اسلامی نقش آفرین شدند.[۱]

حوزه و مرجعیت (۱۳۴۰ـ ۱۳۵۷)

چنان که می‌دانیم، پیوندی استوار میان اسلام ناب محمدی (ص) و سیاست و نحوهٔ ادارهٔ درست جامعهٔ انسانی وجود دارد. از این رو، سکولاریزم به شهادت آیات قرآن، روایات معصومان و سنت پیامبر (ص) امامان شیعه و علمای صالح مردود است. سیاست در ادبیات اسلامی عمدتاً با تعبیر امامت و ولایت مترادف است. به فرمودهٔ امام باقر (ع):

وَ لَم یُنادَ بِشَیءٍ کَمٰا نُودِیَ بِالوِلایَةِ[۲]

[در اسلام] به هیچ چیزی مانند ولایت و رهبری توجه نشده است.

بر این پایه، دخالت در سیاست در نظر روحانیت و مرجعیت شیعه از واجبات است. مرجعیت و روحانیت شیعه تداوم حرکت پیامبر (ص)، امامان معصوم و نواب خاص امام مهدی (عج) است و تاکنون ادامه دارد. با آغاز دورهٔ غیبت کبری در سال ۳۲۶ هـ. عالمان بزرگی همچون شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ.) شیخ مفید (م۴۱۳ هـ.) و سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ.) شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ.) نیازهای جامعهٔ اسلام به تعلیم معارف اسلامی بر اساس مقتضیات زمان و مکان را بر آورده‌اند. آنان در برابر هجوم دشمنان،

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی، ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸.

از حقایق نورانی اسلام به خوبی دفاع کرده‌اند. اجتهاد در فقه، تبیین اصول عقاید، اخلاق، تاریخ، تفسیر قرآن، تدریس علوم اسلامی، تبلیغ دین، تربیت دینی جامعه، تهذیب اخلاق مردم و مبارزه با ظلم و ستم، استبداد از مهم‌ترین کارکردهای آنان بوده است.

روی کار آمدن حکومت صفوی در ایران (۹۰۷ هـ./ ۱۵۰۱م.) و رسمی شدن مذهب تشیع موقعیت ممتازی را برای روحانیت شیعه آفرید؛ اما با سقوط صفویه این جایگاه تضعیف شد. روحانیان شیعه در عصر قاجار، سازمان خود را بازسازی کردند. در این دوره نهاد مرجع عام، که قدرت فراوانی به شیعیان می‌داد، از سوی شیخ مرتضی انصاری دزفولی پدید آمد و این نهاد در جریان نهضت تنباکو با رهبری میرزای شیرازی استبداد داخلی ناصرالدین شاهی و استعمار انگلیس را به زانو در آورد.

در عصر مظفرالدین شاه روحانیان با کمک مردم، استبداد را به مشروطه تبدیل کردند؛ اما نفوذ افکار انحرافی غربی سرانجام خوبی برای مشروطیت رقم نزد. اختلاف علمای مشروطه خواه و مشروعه خواه و همچنین روشنفکران سکولار، برخی از علما را از دخالت در سیاست به رغم تمایلات آنان مأیوس کرد و برخی سیاست پرهیزی و احتیاط را در پیش گرفتند.

با تأسیس حوزهٔ علمیهٔ قم توسط آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در ۱۳۰۱ ش./ ۱۳۴۰ ق. روحانیت شیعه با درایت دست به اقدامی بنیادی زد که در نهایت تربیت یافتگان آن طومار دودمان رژیم پهلوی را در سال ۱۳۵۷ ش. با رهبری بزرگ مرجع تقلید شیعیان امام خمینی (ره) بر چیدند.

با درگذشت آیت الله حائری در سال ۱۳۱۵، حوزه قم در اختیار آیات،

سید صدر الدین صدر، سیدمحمد حجت و سید محمدتقی خوانساری قرار گرفت. در همین زمان مرجع عام شیعه در دست آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی بود که در نجف اشرف سکونت داشت. او در سال ۱۳۲۵ ش. درگذشت و آیت الله قمی سه ماه مرجعیت را در اختیار گرفت و با رحلت نامبرده و حضور آیت الله بروجردی در قم با توجه به برجستگیهای علمی، مرجعیت عام شیعه در اختیار ایشان قرار گرفت.

با رهبری آیت الله بروجردی حوزهٔ علمیهٔ قم جانی دوباره گرفت و شمار طلاب حوزهٔ قم، که در شرایط خفقان رضاشاهی به حدود چهارصد طلبه رسیده بود[۱]، به دو هزار نفر در سال ۱۳۲۶ ش. افزایش یافت.[۲]

مرجعیت شیعه با رهبری آیت الله بروجردی، در شرایط پس از شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر حفظ و تقویت حوزه‌های علمیه، می‌بایست در مقابل فعالیتهای ضد دینی و الحادی کمونیستها می‌ایستاد که با حمایت ابرقدرت شوروی تبلیغات فراوانی در ایران راه انداخته بودند و همچنین می‌بایست اقدامات خلاف دین دولت محمدرضا پهلوی را نقش بر آب می‌کرد.

با دخالت در سیاست از جمله دربارهٔ کشف حجاب به رضاخان اعتراض کرد، ولایت فقیه را که ریشه در قرآن و سنت دارد، در دروس خود قاطعانه اثبات کرد.[۳] او با محمدرضا پهلوی سازش نکرد و در برابر زشتکاریهای او بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اصل نصیحت و ارشاد ایستاد. محمدرضا شاه او را مانع نقشه‌های خود می‌دانست.[۴]

---

۱. نک: سخن امام خمینی(ره) در صحیفهٔ نور، ج ۱۱، ص ۱۲۷.
۲. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۲۲.
۳. نک: البدر الزّاهر، تقریرات درس آیت الله بروجردی، ص ۵۰ ـ ۵۸.
۴. نک: جمعی از نویسندگان، شکوه فقاهت، مقالهٔ «چشم اندازی بر دیدگاه سیاسی آیت

با رحلت آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی در سال ۱۳۴۰ ش. به تدریج امام خمینی (ره) سرآمد علمای حوزه شد و به رغم اوضاع پلیسی و خفقان حاکم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. سیاست احتیاط را کنار گذاشت و با شجاعتی وصف‌ناپذیر حرکت جهادی خود را در مقابله با استبداد داخلی محمدرضا شاهی و سلطهٔ آمریکای مستکبر آغاز کرد. پس از اینکه رژیم پهلوی در جریان لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به مقابله با اسلام آمد، امام خمینی(ره)، با هدف دفاع از اسلام قیام کرد.

ایجاد نهضت روحانیت

طلوع شخصیت سیاسی امام خمینی (ره)، آغازی بر پایان رژیم پهلوی بود. هنگامی که تفکر جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) در جامعه و حتی حوزه‌های علمیه حکومت یافته بود و برخی کسان شأن دین را تنها در امور معنوی و فردی می‌دیدند و گروهی دیگر تشکیل حکومت اسلامی و قیام برای آن را در دورهٔ غیبت کبری جایز نمی‌دانستند، دخالت یک فقیه و مرجع در سیاست و تلاش برای ایجاد نهضت روحانیت شگفت‌انگیز می‌نمود. امام خمینی(ره) دربارهٔ آن شرایط سخت می‌گوید:

> وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاهت در منطق ناآگاهان غرق‌شدن در مسائل فردی و عبادی شد قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید.[۱]

ادامه از صفحه قبل الله بروجردی»، نوشتهٔ محمد محمدی اشتهاردی، ص ۲۳۵ ـ ۲۴۶.

۱. امام خمینی(ره)، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱.

امام خمینی(ره) با شجاعت بی نظیر خود این جو فکری را شکست و با صدای بلند اعلام کرد:

و الله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیهٔ اوقات برای خود سلطان باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.[۱]

حرکت اسلامی امام خمینی (ره)، موجی از امید و نشاط رادر حوزه‌های علمیه به ویژه در بین طلاب جوان بر انگیخت و نهضت روحانیت شیعه به رهبری آن رادمرد الهی، نوید بخش دوران جدیدی بود.

هنگامهٔ شروع نهضت امام خمینی، روحانیان، چهار جریان متمایز را تشکیل می‌دادند. روشن است در سالهای آغازین نهضت (۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲) روحانیت انقلابی در اقلیت قرار داشت، اما به مرور زمان از سایر جریان‌های درون نهاد روحانیت ـ که توضیح آن خواهد آمد ـ به آنان پیوستند و اکثریت روحانیان به مقابله با رژیم پهلوی برخاستند.

جریان‌های درون نهاد روحانیت

۱ ـ روحانیت وابسته به دستگاه حکومت پهلوی

این گروه از روحانیان که در اقلیت بودند و در بین مردم جایگاهی نداشتند، به شدت با نهضت امام خمینی(ره) و جنبش سیاسی روحانیت مخالف بودند. آنان از محمدرضا پهلوی به عنوان تنها پادشاه شیعه حمایت

---

۱. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، جلد اول، ص ۶۵۷.

می‌کردند و دعاگوی رژیم بودند و برخی از آنان با دربار و سازمان امنیت رژیم (ساواک) رابطه داشتند. افراد برجسته در بین آنان معمولاً به استقبال و بدرقهٔ شاه در سفرها می‌رفتند. امام خمینی(ره) به شدت با روحانیان درباری یا وعاظ السلاطین مخالفت می‌کرد و خواستار طرد و رسوایی آنها بود.[۱]

دلیل وابستگی بخشی از این روحانیان و بالتبع مخالفت با نهضت امام خمینی(ره)، منافع مادی و دنیایی آنان بود؛ از قبیل اشتغال به کار در دفاتر طلاق و ازدواج و ادارات اوقاف که زیر نظر دولت اداره می‌شدند.

۲ ـ روحانیت انقلابی

این گروه از روحانیان که در رأس آنان امام خمینی (ره) جای داشت. سقوط رژیم پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی را هدف گرفته بودند.

آنان برخلاف تبلیغات سکولار رژیم پهلوی دخالت در سیاست را تکلیفی دینی می‌دانستند و خود را برای همه نوع مقابله با رژیم و تحمل زندان، شکنجه و شهادت آماده کرده بودند. شخصیتهای برجستهٔ این جریان در نهضت امام خمینی(ره)، تشکّل یافتند و جامعهٔ روحانیت مبارز را پدید آوردند.

در شرایطی که مراجع و علمای بزرگی همچون آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله کاشانی با توجه به شرایط و مقتضیات زمان خود از درگیری مستقیم با شاه پرهیز داشتند، امام خمینی(ره) محور نظام سلطنتی یعنی محمدرضا شاه پهلوی را هدف گرفته بود. امام خمینی(ره) کوله باری از تجربهٔ سیاسی را با خود داشت؛ از مشروطه گرفته تا نهضت ملی شدن نفت،

---

۱. نک: امام خمینی(ره)، حکومت اسلامی، ص ۲۰۱ ـ ۲۰۲.

و از کوششها و فعالیتهای علمای بزرگی چون شهید مدرس آگاه بود و راه نجات کشور را در ایجاد نهضت روحانیت و انقلابی عظیم می‌دید.

امام (ره) در سال ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۳ ش. با تألیف کتاب کشف الاسرار پس از اینکه دوره‌ای از جهاد اکبر و خودسازی را پشت سر نهاد، مبارزهٔ فکری و سیاسی‌اش را آغاز کرد. کتاب کشف الاسرار در پاسخگویی به شبهات و افکار انحرافی فردی به نام حکمی زاده نوشته شد. در این کتاب، امام ضمن تأکید بر اصل نظام سیاسی و ضرورت حکومت، ولایت فقیه را نیز مطرح کرده است.[۱]

در سال ۱۳۴۱ هنگامی که رژیم در لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی، سوگند به قرآن و شرط اسلام را از انتخاب شوندگان حذف کرد، اسلام در ایران با مخاطره‌ای جدی مواجه شد، امام (ره) برای نجات اسلام به پا خاست و با مبارزهٔ قاطع خود، دولت اسدالله علم را وادار به عقب نشینی کرد. پس از آن، شاه اصول شش گانهٔ الغای نظام ارباب و رعیتی، ملی شدن جنگلها، فروش سهام کارخانه‌ها، سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، اصلاح قانون انتخابات و مشارکت زنان و همچنین ایجاد سپاه دانش را به عنوان انقلاب سفید مطرح و بر خلاف قانون اساسی مشروطه که اجازهٔ رفراندوم به شاه نداده بود، به رفراندوم گذاشت. این حرکت، که به دستور اربابان آمریکایی شاه، در راستای منافع آمریکا نه ملت ایران و به ظاهر برای جلوگیری از انقلاب کمونیستی صورت گرفت، با مخالفت علما رو به رو شد و امام (ره) رفراندوم را غیر قانونی اعلام کرد.

بنیانگذار نهضت روحانیت با هوشمندی فوق العادهٔ سیاسی خود،

---

۱. نک: امام خمینی(ره)، کشف الاسرار، ص ۱۸۵ ـ ۱۹۰.

ریشه‌های اصلی فساد در ایران، یعنی شاه و دربار، رژیم استکباری آمریکا، صهیونیزم و اسرائیل و بهائیانی راکه در حکومت نفوذ داشتند نشانه گرفته بود. شاه نهضت روحانیت انقلابی را «ارتجاع سیاه» نام گذاشت.

رابطهٔ این جریان از روحانیت با رژیم پهلوی روز به روز تیره‌تر می‌شد و امام خمینی در عصر روز عاشورا، یعنی ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، خطابه‌ای آتشین علیه رژیم در فیضیه ایراد کرد. رژیم پهلوی رهبر نهضت اسلامی را در شب ۱۵ خرداد دستگیر نمود که پس از آن قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران، قم و ورامین به وقوع پیوست.

با مخالفت علما و مراجع بزرگ و اعلام مرجعیت امام از سوی روحانیت انقلابی، رژیم ناچار شد امام را در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ آزاد کند. هنگامی که امام (ره) در بازداشت به سر می‌برد، رژیم در تلاش بود تا نظریهٔ شیطانی بودن سیاست و جدایی آن از دیانت را به امام(ره) تحمیل کند؛ اما ایشان در مقابل نظر پاکروان رئیس ساواک که گفت: «آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید». فرمود: «ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم.»[1]

امام خمینی(ره) و روحانیان انقلابی پیرو او همچنان بر مبارزهٔ خود علیه رژیم افزودند و سرانجام، مخالفت امام(ره) علیه کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ موجب تبعید ایشان به ترکیه شد. امام(ره) در سال ۱۳۴۴ به نجف رفت و در سال ۱۳۴۸ نظریهٔ جایگزین خود برای رژیم پهلوی یعنی حکومت اسلامی و ولایت فقیه را تدریس کرد. روحانیان انقلابی با انتشار

---

۱. سیدحمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی(ره)، ج ۱، ص ۶۵۷.

آن با عنوان کتاب ولایت فقیه حرکت خود را استمرار بخشیدند و تحت رهبری امام (ره) تا سقوط رژیم پهلوی فعالیت خود را با ایثار و فداکاری فراوان پی گرفتند.

از جمله شخصیتهای برجستهٔ این جریان از روحانیت، می‌توانیم از شهید سیدمحمدرضا سعیدی، شهید سید اسدالله مدنی، شهید مرتضی مطهری، شهید سیدمحمدحسین بهشتی، شهید سید علی اندرزگو، شهید محمد منتظری، مرحوم ربانی املشی، مرحوم ربانی شیرازی، آیت الله خامنه‌ای، آیت الله هاشمی رفسنجانی، آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری نام ببریم. آیت الله خامنه‌ای در مشهد از جمله ارکان استوار مبارزه علیه رژیم به حساب می‌آمد و ضمن تدریس علوم دینی به ویژه تفسیر قرآن و تربیت طلاب انقلابی، مبارزه علیه رژیم پهلوی و افکار انحرافی مانند تفکر انجمن حجتیه را پی می‌گرفت.

هستهٔ اصلی نهضت روحانیت، که پس از سال ۱۳۴۱ به رهبری امام خمینی(ره) آغاز شد، متشکل از همین جریان روحانیت بود و آنان بودند که با کمک اقشار مختلف مردم و به ویژه استادان، دانشجویان و دانش‌آموزان مذهبی وانقلابی، بار سنگین انقلاب اسلامی را بر دوش می‌کشیدند.

۳ـ روحانیت مخالف میانه رو

این جریان از روحانیت با اینکه استبداد رژیم پهلوی را بر نمی‌تافتند، به مبارزهٔ قهرآمیز و براندازی نظام شاهنشاهی نیز معتقد نبود. روحانیان مخالف میانه رو، تلاش داشتند تا محمدرضا پهلوی قانون اساسی مشروطه را به طور کامل اجرا کند. در مراحل بعدی انقلاب آنها به جریان روحانیت انقلابی به رهبری امام خمینی(ره) پیوستند؛ اما آقای شریعتمداری ارتباطات

خود را با شاه و دربار بیش‌تر کرد.[1] رژیم پهلوی نیز برای تضعیف روحانیت مبارز و انقلابی به این جریان بها می‌داد.

۴ـ روحانیت غیر سیاسی

این گروه از روحانیان هر چند به لحاظ تئوریک دین را از سیاست جدا نمی‌دانستند، اما در عمل، یا به دلیل شرایط خاصی که در آن قرار داشتند، به شدت از ورود و دخالت در سیاست پرهیز می‌کردند. آنان به تحصیل، تدریس، توجه به مسائل اخلاقی و معنوی مشغول بودند.[2] یک شاخه از این جریان انجمن حجتیه بود که خود را ولایتی و منسوب به امام زمان (ع) می‌دانست. البته در دورهٔ شتاب انقلاب اسلامی بخشی از این جریان به روحانیت انقلابی پیوست.

نباید فرو گذاشت که هر یک از جریان‌های چهارگانه علاوه بر قم و تهران در استان‌های مختلف کشور نیز هواداران و نمایندگانی داشتند و لازم است از فعالیتهای ضد رژیم مراجعی نظیر آیت الله محمد هادی میلانی در مشهد و بهاء الدین محلاتی در شیراز یادکرد.[3]

فعالیت‌های فرهنگی روحانیت در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷

فعالیتهای فرهنگی روحانیت در فاصلهٔ سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷، یعنی آغاز نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی، بیش‌تر صبغهٔ سیاسی داشت. البته دارالتبلیغ اسلامی و انجمن حجتیه را در این میان باید استثناء کرد.

---

۱. سیدحمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، ص ۵۰ـ۱۱۵.
۲. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۴۳۶ـ۴۳۹.
۳. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۳۱ـ۱۳۴.

محورهای مهم این فعالتیها که نقش بنیادی سیاسی خود را بعدها آشکار کرد، به قرار زیر بود:

۱ـ عنوان کردن اجتهاد برای ارائه احکام خدا از منابع اصیل اسلامی، در پاسخگویی به نیازهای مردم مسلمان؛

۲ـ تبیین اصول عقاید اسلامی و پاسخگویی به شبهات معاندان و مخالفان؛

۳ـ تلاش برای ارائه اصول اخلاقی اسلام، اهتمام به تزکیه و تهذیب نفس خود و جامعه و تربیت انسان‌های متخلق به اخلاق الهی؛

۴ـ تبیین تاریخ اسلام و بهره‌گیری از آن برای پیشبرد مبارزه علیه استبداد و استعمار؛

۵ـ روشن نمودن حقایق نورانی قرآن از گذر علم تفسیر؛

۶ـ تبلیغ علوم اسلامی در سراسر کشور و حتی خارج از ایران؛

۷ـ امر به معروف و نهی از منکر؛

۸ـ تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب جوان و دانشمند.

برای این فعالیت‌ها، روحانیان علاوه بر بهره‌گیری از حوزه‌های علمیه، مساجد، تکایا و بقاع متبرکه، مؤسسات جدیدی نیز بنیان نهادند. آنان همچنین مدارس جدیدی از جمله مدرسه حقّانی و رسالت را بنا نهادند که در کنار دروس معمول حوزه‌ها، یعنی ادبیات عرب، فقه و اصول، به دروس مورد نیاز دیگری نیز توجه داشتند.

روحانیان همچنین در کنار انتشار کتب دینی، مجلات خاصی را مانند مکتب اسلام، مکتب تشیع، سالنامه معارف جعفری و نشریهٔ مسجد اعظم را منتشر می‌کردند.

نکتهٔ توجه بر انگیز در این دروه احساس ضرورت اصلاحات در تشکیلات

حوزه‌ها است که برخی از علما از جمله شهید مرتضی مطهری مبتکر آن بودند.[۱] همچنین توجه بیش‌تر به کارهای تشکیلاتی و سازماندهی شده، از ویژگیهای این دوره در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی است.

اگر در دروهٔ پیش از نهضت روحانیت عمدتاً به صورت فردی به ابهامات و شبهات فکری پاسخ داده می‌شد و نمونهٔ آن را در کتاب کشف‌الاسرار و یاکتب منتشر شده در پاسخ به افکار انحرافی کسروی می‌بینیم،[۲] در این زمان تلاش می‌شود تا در قالب ایجاد مؤسسات فرهنگی جواب فراهم آید و از اسلام دفاع گردد.

از میان مؤسسات یاد شده مؤسسهٔ در راه حق و دارالتبلیغ اسلامی یاد کردنی ترند.

مؤسسهٔ در راه حق در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد. بنیانگذاران آن آقایان سید هادی خسروشاهی، سیدمحسن خرازی و سیدجمال الدین دین پرور بودند. آنان باکمک برخی از بازاریان به فعالیتهای فرهنگی می‌پرداختند. محورهای اصلی فعالیت این مؤسسه مبارزهٔ فکری با تبلیغات مسیحیت و مارکسیسم بود.[۳]

دارالتبلیغ اسلامی را در سال ۱۳۴۴ آیت الله شریعتمداری بنیان نهاد در این مرکز دروسی از قبیل نهج البلاغه، عقاید، تراجم علمای اسلام، فن نویسندگی، ادبیات فارسی، فن خطابه، تاریخ اسلام، درایه، حدیث‌شناسی، تفسیر قرآن، فقه و هیئت تدریس می‌شد.

---

۱. نک شهید مرتضی مطهری، بحثی در بارهٔ مرجعیت و روحانیت.

۲. از جمله این کتاب‌ها به «کجرویهای کسروی» اثر فرهنگ نخعی و «شکست کسروی» از سید نورالدین مجتهد شیرازی می‌توان اشاره کرد.

۳. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۶۳ـ۱۶۴.

روحانیت انقلابی نسبت به تأسیس دارالتبلیغ بدبین بود و از دلایل این بدبینی ایجاد انحراف در مسیر نهضت انقلابی روحانیت بود. در هنگام آغاز نهضت، توجه طلاب به این مرکز می‌توانست راهبرد اصلی مبارزه با رژیم را -که راهبردی سیاسی و انقلابی بود- منحرف نماید و به ایجاد شکاف در صفوف روحانیت بینجامد. دوم اینکه ایجاد چنین مرکز گستردهٔ تبلیغی نیازمند کسب موافقت ساواک، همکاری با دولت ستم شاهی و امتیاز دهی به آنان بود. بر این اساس امام خمینی (ره) و روحانیان مبارز نسبت به آن با دیدهٔ منفی می‌نگریستند. تأسیس دارالتبلیغ این شبهه را در ذهن برخی افراد دامان می‌زد که ممکن است این مرکز همان طرح دانشگاه اسلامی باشد که محمدرضا شاه پهلوی می‌خواست آن را برای تربیت طلاب وابسته به دولت بنیان نهد.[1]

دارالتبلیغ علاوه بر آموزش طلاب ایرانی برای تبلیغ، بخشی را نیز برای طلاب خارجی و زنان طلبه اختصاص داده بود. همچنین نشریاتی را به نام «نسل نو» برای جوانان، «پیام شادی» برای کودکان و مجلهٔ پژوهشی علمی «الهادی» به زبان عربی منتشر می‌کرد. موضع‌گیری در برابر تبلیغات مسیحیت و مبارزه فرهنگی با مارکسیسم از جمله محورهای فعالیت فکری دارالتبلیغ بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و جریان حزب خلق مسلمان این مؤسسه به دفتر تبلیغات اسلامی واگذار شد.[2]

ترجمهٔ آثار سیدقطب (۱۹۰۳ ـ ۱۹۶۶ م.) از رهبران اخوان المسلمین مصر و محمد قطب برادر او نیز از جمله آثار فرهنگی روحانیان است و

---

۱. همان، ص ۱۵۶ ـ ۱۶۱.
۲. همان، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳.

همچنین می توان به ترجمهٔ کتاب آینده در قلمرو اسلام اشاره کرد که به قلم حضرت آیت الله خامنه‌ای ترجمه شد.[۱]

شایسته بیان است که فعالیتهای فکری ـ فرهنگی علامه سید محمد حسین طباطبایی و شهید مرتضی مطهری در ضربه زدن به سامانه‌های فکری مارکسیسم و اندیشه‌های سکولار غربی در این دوره بسیار مؤثر بود. همچنین باید از اقدامات فکری ـ فرهنگی دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی یاد کرد.

تشکل‌های اسلامی خارج از حوزه‌های علمیه

در کنار جریان بزرگ روحانیت، که سرچشمهٔ نشر افکار اسلامی و مبارزه با رژیم پهلوی بود، تشکل‌های دیگری نیز خارج از حوزه‌های علمیه در سالهای ۱۳۴۰ به بعد شکل گرفت. بعضی از این گروهها با روحانیت ارتباط داشتند؛ اما بخشی دیگر مستقل از روحانیت عمل می‌کردند. اینک خواهیم کوشید مهم‌ترین آنها را بر شماریم و رفتار آنها را توضیح دهیم.

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی

هیئت‌های مؤتلفهٔ اسلامی جمعی از فعالان مساجد و جوانان بازاری بودند که در اوایل سال ۱۳۴۲ طبق توصیهٔ امام خمینی(ره) گرد هم آمدند و این تشکل سیاسی را پدید آوردند.[۲] برخی از اعضای این گروه سابقهٔ همکاری با فدائیان اسلام نیز داشتند.

---

۱. همان، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۹.

۲. نک: اسدالله بادامچیان و علی بنایی، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، ص ۳۵.

ارتباط هیئت‌های مؤتلفه با روحانیت بسیار قوی بود. آنان خود را تابع مرجعیت می‌دانستند. بر این اساس، در رأس این تشکیلات یک شورای روحانی مرکب از محیی‌الدین انواری، شهید مرتضی مطهری، شهید محمد حسین حسینی بهشتی و مولایی قرار داشت.

هسته اصلی این گروه شامل سه هیئت مذهبی بود:

اول، گروه مسجد امین الدوله که افراد برجستهٔ آن عبارت بودند از: شهید مهدی عراقی، حبیب الله عسکر اولادی، حاج حبیب الله شفیق، حاج ابوالفضل توکلی، مصطفی حائری، حاج مهدی احمد، حاج سید محمود محتشمی و حاج هاشم امانی.

دوم، هیئت مسجد شیخ علی که افراد برجستهٔ آن عبارت بودنداز: صادق امانی، محمدصادق اسلامی، سیداسدالله لاجوردی، حاج احمد قدیریان، عباس مدرسی‌فر (که بعد عضو مجاهدین خلق گروه رجوی شد)، حاج حسین رحمانی و حاج عبدالله مهدیان.

سوم، گروه اصفهانی‌ها که افراد برجستهٔ آن عبارت بودند از: حاج سید علاءالدین میرمحمد صادقی، حاج مهدی بهادران، عزت الله خلیلی، حاج محمد متین و اسدالله بادامچیان.[۱]

تصمیم گیرندگان اصلی این تشکل، شهید صادق امانی، شهید محمد صادق اسلامی و حبیب الله عسکر اولادی بودند. هیئت‌های مؤتلفه از یک شاخهٔ نظامی نیز برخوردار بود که شهید سیدعلی اندرزگو از اعضای آن محسوب می‌شد.

از جمله اقدامات اساسی مؤتلفه ترور حسنعلی منصور نخست وزیر

---

۱. همان، ص ۱۳۶ ـ ۱۵۴.

وقت، پس از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳ بود در نتیجهٔ این اقدام محمد بخارایی، رضا صفار هرندی، مرتضی نیک نژاد و صادق امانی دستگیر و در خرداد ۱۳۴۴ به شهادت رسیدند. شمار دیگر از اعضای مؤتلفه نیز دستگیر و به زندان محکوم شدند. از جمله این افراد عسکر اولادی، شهید مهدی عراقی و انواری بودند که نفر آخر به ۱۵ سال زندان محکوم شد.[۱]

جهت دادن سیاسی به فعالیتهای هیئتهای مساجد، توزیع اعلامیه‌های امام خمینی(ره)، شرکت فعال در راهپیماییهای ضد رژیم، توزیع نشریات مذهبی در بین مردم از جمله اقدامات مؤتلفه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود. آنان هم اکنون تحت عنوان «حزب مؤتلفه اسلامی» همسو با روحانیت مبارز و با پیروی از ولایت فقیه مشغول فعالیت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی‌اند.

انجمنهای اسلامی

توجه به مسائل سیاسی و مذهبی تنها در بین اقشار روحانی و بازاری رایج نبود؛ بلکه در طول سالهای ۱۳۴۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، جوانان دانشگاهی و حتی دبیرستانی نیز دارای گرایشهای سیاسی و مذهبی بودند. افزون بر دانشجویان و دانش‌آموزان، معلمان و مهندسان و پزشکان نیز در این عرصه فعال بودند. آنان با تشکیل انجمن‌های اسلامی به فعالیتهای دینی و سیاسی می‌پرداختند. بسیاری از این انجمنها با دعوت از شخصیت‌های روحانی تلاش می‌کردند تا با حقایق اسلام بیش‌تر آشنا شوند. البته بسیاری از آنان به دلیل تحصیلات جدید و غیر حوزوی از

---

۱. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۱۸۵ ـ ۱۸۹.

مکاتب جدید غربی و اندیشه‌های روشنفکری متأثر بودند. از این انجمنها بودند: انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه تهران، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی مهندسین و انجمن اسلامی معلمان.

در سال ۱۳۴۰ کنگره‌ای از سیزده انجمن و کانون اسلامی با حضور برخی شخصیت‌های روحانی، از جمله آیت الله طالقانی، در تهران تشکیل شد و سال بعد، این کنگره با حضور هفده گروه بر پا گشت و برخی از علما از جمله آیت الله میلانی و شریعتمداری برای آنها پیام و نماینده فرستادند.[۱]

انجمن‌های مذکور در طول نهضت اسلامی ایران فعال بودند و در راهپیماییها و تظاهرات مردمی شرکت گسترده داشتند. گفتنی است که به دلیل ضعف اطلاعات اسلامی و ارتباط کم رنگ با روحانیت اصیل، از یک سو و قرار گرفتن در فضای تبلیغات مارکسیستی و لیبرال در دانشگاهها از سوی دیگر، برخی از اعضای این انجمنهای اسلامی به انحرافات فکری در افتادند و به عضویت برخی از سازمان‌های مسلحانه مانند چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق درآمدند و پس از پیروزی انقلاب در مقابل نظام جمهوری اسلامی ایستادند.

حزب ملل اسلامی

این حزب را سیدمحمد کاظم بجنوردی فرزند آیت الله میرزا حسن بجنوردی به سال ۱۳۴۰ ش. بنیان نهاد. هدف حزب، سرنگونی نظام شاهنشاهی و برقراری حکومت اسلامی بود. حزب برای نیل به این

---

۱. نک: همان، ص ۲۱۵ ـ ۲۱۶.

مقصود عضوگیری خود را از میان نیروهای مذهبی جوان و برخی طلاب در سالهای ۱۳۴۳ـ۱۳۴۴ آغاز و ۵۵نفر را جذب خودکرد.

از جمله اعضای این حزب عبارت بودند از: ابوالقاسم سرحدی زاده، محمد میرمحمدصادقی، سیدحسن طباطبائی، عباس دوزدوزانی، سیداصغر قریشی، سید محمودی، جواد منصوری، محمد جواد حجتی کرمانی، احمد احمد و مرتضی حاجی.[۱]

راهبرد مبارزاتی حزب، جنگ مسلحانه بود. نشریهٔ ارگان آنها «خلق» نام داشت. حزب ملل اسلامی به دلیل جوان بودن و کم تجربگی در سال ۱۳۴۴ شناسایی شد و اعضای آن به سرعت دستگیر شدند؛ اما حمایت علمای نجف مانع از اعدام بجنوردی شد و از این رو، او و دیگر اعضا برای سالها در زندان باقی ماندند.[۲]

گروه‌های هفت گانه

در دهۀ ۱۳۵۰، در شرایطی که مبارزه مسلحانه با رژیم پهلوی گونه‌ای ارزش به حساب می‌آمد و از سوی دیگر ماهیت ارتدادی و منافقانه سازمان مجاهدین خلق آشکار شده بود، برخی از افراد مرتبط با سازمان مجاهدین خلق و یا هوادار آن که گرایش مذهبی آنان مانع از همراهی با سازمان بود، دست به تأسیس گروه‌های مسلح کوچکی زدند.

از جملۀ این گروه‌های کم‌شمار هفت گروه منصورون، امت واحده، توحیدی بدر، توحیدی صف، فلاح، فلق و موحدین بودند که پس از پیروزی

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌ها...، ص ۱۹۰ـ۱۹۱. و مجلهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۲ تا ش۸ که خاطرات رهبر و اعضای آن بیان شده است.

۲. همان.

انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند و در آغاز سال ۱۳۵۸ اعلام موجودیت کردند. آنان اعلام نمودند که با عناصر، سازمانها، حکومتها ابرقدرتها و هر جریانی که علیه گسترش و تحقق انقلاب اسلامی عمل کند، اعم از امپریالیستهای چپ و راست و صهیونیست‌ها و منافقان، فرصت طلبان و منحرفان داخلی مبارزهٔ ایدئولوژیک ـ سیاسی خواهند کرد و در صورت لزوم حملهٔ نظامی ترتیب خواهند داد.[۱]

در اینجا به اختصار گروه‌های هفت گانه یاد شده را معرفی می‌کنیم:

۱ ـ منصورون: اعضای این گروه، که مرکب از انشعابهای مجاهدین خلق پس از ماجرای ارتداد سال ۱۳۵۴ و عده‌ای دیگر بودند، بیش‌تر در مناطق جنوبی کشور ـ شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان و دزفول ـ فعالیت داشتند. بنیانگذار آن شهید غلامحسین صفاتی‌دزفولی بود. آنها برای جلوگیری از تجربهٔ تلخ منافقین روابط خود را با روحانیت استحکام بخشیدند. کسانی که سخت به عقاید دینی و اسلام فقاهتی پایبند بودند، سعی کردند تا از طریق آیت الله راستی‌کاشانی ارتباط خود را با مرجعیت و روحانیت حفظ کنند آنان همچنین کوشیدند از اصطلاحات قرآنی مانند «حصین» برای «خانه تیمی» و «تواصی» به جای «انتقاد» استفاده کنند. از اعضای برجستهٔ این گروه، محسن رضایی (فرماندهٔ پیشین سپاه پاسداران و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت نظام)، سردار محمد باقر ذوالقدر (جانشین سابق فرمانده کل سپاه و جانشین فعلی وزیر کشور) و دریابان علی شمخانی (وزیر سابق دفاع) بودند که پس از تشکیل سازمان در سال

---

۱. نک: مجموعه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها، ج ۱، ص ۱۳

۵۸ از امام درخواست کردند تا آیت الله راستی به عنوان نماینده در سازمان معرفی شود. این گروه در حفظ جریان اعتصاب کارگران شرکت نفت در جنوب در آستانه پیروزی انقلاب نقش داشتند و چند اقدام مسلحانه نیز در سال‌های ۵۷ـ۵۶ در جنوب کشور انجام دادند.[۱]

۲ـامت واحده: این گروه را بهزاد نبوی تشکیل داد. او نیز پس از ارتداد سازمان منافقین از آن جدا شد و در سال ۱۳۵۵ این تشکل را بنیان نهاد. از افراد برجستهٔ آن، محمد سلامتی، پرویز قدیانی، صادق نوروزی و علی شجاعی‌زند بودند.[۲]

۳ـگروه موحدین: به دست شهید سیدحسین علم الهدی پایه گذاری شد. پیروان این گروه نیز در خوزستان فعال بودند و با گروه منصورون همکاری داشتند. عمدهٔ فعالیت آنها سال ۱۳۵۶ بود و «پل گریم» آمریکایی از مسئولان شرکت نفت را ترور کردند.[۳]

۴ـگروه فلاح: بنیانگذار این گروه، شهید محمد منتظر قائم (فرماندهٔ سپاه پاسداران یزد) بود. از اعضای این گروه برادرش حسن منتظر قائم و مرتضی الویری بودند.[۴]

۵ـگروه توحیدی بدر: این گروه در شهر ری فعال بود و در سال ۱۳۵۴

---

۱. نک: تاریخچهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ج ۱، ص۵۳ـ۱۴۳.

۲. نک: همان، سعدالله زارعی، روند کارکرد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، گزیدهٔ اخبار و تحلیل، ش ۹۹، ص ۷.

۳. نشریه عصر ما، شماره ۷، ۱۳۷۳/۱۱/۱۹، ص ۶ـ۷.

۴. نک: لطف علی لطیفی، جامعه‌شناسی سیاسی احزاب، شماره (۴)، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ص ۲۰.

تشکیل شد. بنیانگذار آن حسین فدایی (رئیس فعلی جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی) و از اعضای آن افراد زیر بودند: علی عسگری، حسن اسلامی‌مهر، شهید قلمبر، شهید طابه نژاد، شهید فدایی و شهید اخوت.[۱] این گروه ارتباط نزدیکی با روحانیت داشت و امام خمینی (ره) را به عنوان رهبر و مرجع پذیرفته بود.

۶ـ گروه توحیدی صف: در سال ۱۳۵۵ تشکیل شد و از جمله اعضای برجسته آن شهید محمد بروجردی (از فرماندهان سپاه که در کردستان به شهادت رسید) و شهید سلمان صفوی، اکبر براتی و حسین صادق بودند.[۲]

۷ـ گروه فلق: متشکل از دانشجویان ایرانی بود که در خارج فعالیت می‌کردند و به ایران بازگشته بودند. از اعضای برجستهٔ آن می‌توان به سید مصطفی تاج زاده و حسن واعظی اشاره کرد.[۳] یادآور می‌شویم که رابطهٔ گروه‌های هفت گانه با روحانیت پس از انقلاب اسلامی دچار تحولاتی شد که در این کتاب در صدد بیان آن نیستیم.

نباید فرو گذاشت که علاوه بر گروه‌های یاد شده، تشکل‌های دیگری نیز فعال بودند که می‌توان به گروه «ابوذر» (مرکب از جوانان مبارز نهاوند که با حجج اسلام فاکر، موحدی ساوجی و ربانی شیرازی در ارتباط بودند) و «مهدویون» در اصفهان (با مسئولیت مهدی امیر شاه کرمی) و «مجاهدین اسلام» (به رهبری رجبعلی طاهری) در شیراز اشاره کرد.[۴]

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۳۱۷ ـ ۳۲۱.

روحانیت‌مبارز و هدایت فکری ـ سیاسی ملت ایران در انقلاب اسلامی

بررسی و مطالعه تحولات سیاسی ـ اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ ما را به این اصل رهنمون می‌شود که جریان اسلامی به رهبری روحانیت بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین نقش را در هدایت ملت ایران برای دست زدن به انقلاب علیه رژیم استبدادی پهلوی داشته است.

با جرأت باید گفت که بدون رهبری نایب امام زمان (عج)، مرجع تقلید بزرگ عالم تشیع، امام روح الله موسوی خمینی(ره) و ایثار و از خودگذشتگی روحانیت مبارز و همراهی اقشار مختلف مردم، اعم از دانشگاهی، دانش آموزی، بازاری، کارگری و دیگران، هیچ یک از جریانهای مارکسیستی، ملی گرا و التقاطی توان شکست رژیمی تا دندان مسلح را نداشتند؛ به ویژه آنکه از سوی ابرقدرتها و به خصوص آمریکا حمایت می‌شد.

روشن است که راه انداختن یک انقلاب عظیم نیازمند رهبری هوشمند، مکتبی غنی، کادر انقلابی آگاه و شجاع و مردمی فداکار است. همچنین تشکیلاتی وسیع و سراسری می‌طلبد تا کل جامعه را از پایتخت تا دورترین روستاها علیه رژیم بسیج کند و مهم‌تر آنکه پشتوانهٔ مالی قدرتمندی تمنا دارد.

از میان جریانهای مختلف سیاسی ـ فکری در ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ تنها جریان اسلامی بود که از همهٔ امتیازات فوق نصیب داشت:

۱ ـ رهبری داشت همچون امام خمینی(ره) با شخصیتی پر جاذبه و زندگی ساده و بی‌آلایش همانند مردم عادی. او مبارزی بود که با طاغوت

سر سازش نداشت، اسلام‌شناسی بود بی بدیل و سیاستمداری هوشمند و در یک کلام «مرد خدا».

۲ـ از مکتبی ناب، ظلم ستیز و دشمن استبداد و استعمار و جامع یعنی تشیع برخوردار بود که ریشه در اعماق وجود مردم ایران داشت.

۳ـ کادر اصلی رهبری آن را روحانیان مبارز و شجاعی تشکیل می‌دادند که بی‌اعتنا به دنیا، دلسوزانه خود را وقف خدمت به مردم کردند. رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله) در این باره می‌گوید:

> ما با یک لا قبا، مثلاً چه چیزی داشتیم که موجب بشود مردم با حرف روحانیت و حرف امام، آن طور حرکت کنند، پانزده سال مبارزه نمایند و بعد با فداکاری آن را به پیروزی برسانند و سپس ده سال دوران مبارک حضرت امام، در مقابل این همه توطئه ایستادگی کنند و بعدش همینطور: آیا جز معنویت و جز این اعتقاد در دل مردم که روحانیت برای خودش کار نمی‌کند بلکه برای خدا و خیر مردم است و امر خدا را اجرا می‌کند، چیز دیگری بوده است؟ چند سال پیش... خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم که این انقلاب به پشتوانهٔ هزار سال نفوذ معنوی روحانیت شیعه به پیروزی رسید.[۱]

۴ـ مردمی فداکار و معتقد به مبانی انقلاب، پشتیبانی‌اش می‌کردند که حاضر بودند همهٔ هستی خود را برای اعتلای اسلام قربانی کنند.

۵ـ جریان اسلامی از تشکیلات وسیع و فعالی در سراسر کشور برخوردار بود که هیچ یک از سازمان‌ها و احزاب از آن برخوردار نبودند.

---

۱. آیت الله خامنه‌ای، حدیث ولایت، ج ۵، ص ۳۰۲ـ۳۰۴.

نقش آیت الله عبدالکریم حائری یزدی در تأسیس حوزۀ علمیه قم و مراجع عظام بعدی، از جمله آیت الله بروجردی در حفظ و گسترش حوزۀ علمیه بدون شک پشتوانۀ عظیمی برای انقلاب اسلامی بود که از سال ۱۳۴۱ نمایان گشته بود.

همین حوزه بود که بستر لازم برای تربیت طلاب فداکار و مخلص از جمله امام خمینی(ره) را فراهم ساخت و آموزش‌های مورد نیاز کادرهای طراز اول انقلاب اسلامی را سامان داد. آیت الله العظمی اراکی در اشاره به این نقش می‌گوید:

> آقای خمینی از قم مبعوث شد، در اثر حوزۀ علمیه‌ای که آقای حائری منعقد کرده بود و این یکی از نتایج آن حوزه بود.[1]

آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی دربارۀ تشکیلات گسترده روحانیت و نقش آن در هدایت مردم برای انقلاب اسلامی می‌گوید:

> در جریان این مبارزه عملاً روشن شد که روحانیت شیعه در ایران ویژگی‌های یک حزب تمام عیار را دارد و فاقد عیوب احزاب است. زیرا معلوم شد که یک شبکه گسترده‌ای ـ که به طور طبیعی در همۀ مملکت هست ـ پایگاهش در مساجد و حسینه‌ها و اماکن مذهبی پراکنده است و زمان‌های مناسبش هم، ماه رمضان و محرم و اعیاد و وفیات بود که مردم به طور طبیعی جمع می‌شدند. روح حاکم بر این اجتماعات، عاشورای امام حسین(ع) بود. فکر مبارزه با طاغوت در قیام تاریخی امام حسین (ع) نهفته

---

۱. نک: فصلنامۀ یاد، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، سال اول، شماره ۴، پاییز ۱۳۶۵، ص ۲۳ ـ ۳۰.

است. در سخنان امام حسین(ع) و حضرت زینب (س) الهاماتی وجود داشت که این افکار را زنده نگه می‌داشت. این تشکیلاتی بود که بودجه‌اش توی خودش بود. نه تنها بودجه‌ای نمی‌برد بلکه بودجه‌ای هم می‌داد. اصلاً حوزه‌ها را همین مجالس روضه اداره می‌کرد. برای اینکه هر طلبه‌ای که به تبلیغ می‌رفت در بازگشت از سفر یک مقدار سهم امام می‌آورد که در مجموع یک رقم درشتی بود. از طرفی نقطهٔ بسیار قوی این تشکیلات آن بود که افکار و خواسته‌های مردم از اعماق جامعه به حوزه منتقل می‌شد. در هر ماه رمضانی که به تبلیغ می‌رفتیم در مراجعت تازه‌ترین مسایل جامعه را که بیانگر روحیه و نیازهای مردم بود، به حوزه وارد می‌کردیم. حوزه علمیه قم بویژه مدرسهٔ فیضیه ـ مثل شورای مرکزی یک حزب ـ مکانی بود برای جمع‌آوری امکانات مالی و تبادل نیازها و مسایل فکری مردم. همهٔ اینها واقع بینی طلبه‌ها را افزایش می‌داد و بر رشد فکری آنها می‌افزود. ضمناً طلبه‌ها در بازگشت به مراکز تبلیغی، افکار حوزه را دوباره در سراسر کشور پخش می‌کردند، طبعاً اگر یک مسئله سیاسی قوی توی حوزه مطرح بود بعد از پنج ـ شش ماه به همهٔ کشور می‌رسید.[۱]

۶ـ پشتوانهٔ مالی مبارزات انقلابی از خمس مؤمنان یعنی سهم امام، صندوق‌های قرض الحسنهٔ خودجوش و کمک‌های بازاریان مسلمان تأمین می‌شد نه از سرقت بانکها که برخی جریانهای غیر اسلامی بدان دست می‌یازیدند.

بسیار یادکردنی است که علمای مبارز با فعالیت در شهرهای مختلف کشور هر یک همچون یک گروه سیاسی و تشکیلات قوی کار آمد بودند.

---

۱. فصلنامهٔ یاد، ش ۱۲، سال سوم، پاییز ۱۳۶۷، ص ۴۹ ـ ۵۰.

به عنوان نمونه می‌توان از مبارزات آیت الله طالقانی، منتظری، ربانی شیرازی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، و نیز آیت الله خامنه‌ای و دیگران نام برد. حمایت و همراهی مردم از این روحانیان موج انقلاب اسلامی را به هر سوی کشانید. چون این تشکل‌ها عنوان گروه سیاسی نداشتند، بسیاری از فعالیتهای آنها ثبت و ضبط نشده است.

بسیاری از مساجد در سراسر کشور کانون مبارزه علیه رژیم و هدایت مردم به سوی انقلاب اسلامی بود. به عنوان نمونه، از نقش آفرینی «مسجد هدایت» (با سخنرانی آقایان طالقانی، باهنر، هاشمی رفسنجانی، امامی کاشانی و مرتضی مطهری)، مسجد جامع نارمک (با سخنرانی آقایان آیت الله خامنه‌ای و خزعلی)، مسجد جاوید (با سخنرانی شهید مفتح)، مسجد جلیلی (آیت الله مهدوی کنی)، کانون توحید (آیت الله موسوی اردبیلی)، مسجد الجواد (شهید مطهری از سال ۱۳۵۰ به بعد)[۱] و هزاران نمونه آن در سراسر کشور باید یاد کرد.

جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه قم

از تشکل‌های فعال حوزهٔ علمیه قم «جامعهٔ مدرسین» بود، که جمعی از علما و اساتید بزرگ حوزه در سال ۱۳۴۰ آن را پایه گذاری کردند. جامعهٔ مدرسین، نخست یک تشکیلات مخفی بود و با آغاز قیام ملت مسلمان دعوت امام خمینی(ره) را لبیک گفته، با تمام توان در چاپ، تکثیر و پخش اطلاعیه‌های امام خمینی(ره) و سایر علما، ارسال اطلاعیه‌ها به شهرستانها و اعزام سخنران می‌کوشید. از جمله فعالیتهای اعضای جامعهٔ مدرسین همراهی با مراجع در تأیید مرجعیت امام خمینی(ره) در سال

---

۱. نک: جریان و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۷.

۱۳۴۲ پس از دستگیری بود. چون مراجع تقلید طبق قانون اساسی مصونیت داشتنند، این اقدام مانع از محاکمه امام(ره) در دادگاه نظامی و اعدام شد.[۱] پس از تبعید امام(ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳ و سپس به عراق، اعضای جامعهٔ مدرسین همگام با دیگر علمای مبارز و دانشگاهیان کوشیدند تا دایرهٔ مرجعیت امام خمینی (ره) را بگسترانند و نام او را زنده نگاه دارند و علیه رژیم افشاگری کنند.

مهم‌ترین فعالیت‌های جامعهٔ مدرسین از زمان تبعید امام(ره) تا پیروزی انقلاب عبارت بود از:

- تماس با امام خمینی(ره) به هر طریق ممکن و اخذ رهنمود؛
- تماس با فقها و مراجع قم و علمای بلاد و تقاضای حمایت از مبارزات؛
- تهیهٔ اعلامیه در فرصتهای مناسب؛
- تکثیر و پخش اعلامیه‌ها در شهرستانها؛
- ایراد سخنرانی در مواقع لازم؛
- اعزام طلاب به شهرستان‌ها برای سخنرانی؛
- دعوت مردم به تعطیلی و شرکت در تظاهرات؛
- پخش عکس و رساله امام خمینی و ترویج مرجعیت ایشان؛
- رسیدگی به اعتصاب کنندگان و خانواده زندانیان و تبعیدشدگان و شهدا؛
- صدور اعلامیه مبنی بر خلع محمدرضا شاه پهلوی از سلطنت و پیشنهاد تأسیس حکومت اسلامی در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۲۱.[۲]

---

۱. نک: تاریخچهٔ فعالیت جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، سایت اینترنت file://A:jameeh-files/moarfi.htm.

۲. پیشین.

این تشکیلات برجستهٔ روحانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با پذیرفتن مسئولتیهای کلیدی در تثبیت نظام جمهوری اسلامی نقش خود را در دفاع از اسلام، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایفا می‌کند.

جامعه روحانیت مبارز

بخشی از عالمان مبارز و روحانیان انقلابی تهران در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۶ با توجه به تجربیات گذشته و با هدف مبارزهٔ سازمان یافته‌تر با رژیم استبدادی پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی گرد هم آمدند و تشکیلات «جامعهٔ روحانیت مبارز» را بنیان نهادند. آنان عبارت بودند از آیات شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتح، شهید باهنر، شهید محلاتی، مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، امامی کاشانی، موحدی کرمانی و عباسعلی عمید زنجانی.[۱]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی با توجه به اختلاف نظر بین اعضای جامعه روحانیت مبارز، جناحی از آن انشعاب یافت و «مجمع روحانیون مبارز» را در فروردین ۱۳۶۷ تشکیل داد. اعضای این انشعاب عبارت بودند از: حجج اسلام مهدی کروبی، سید محمود دعایی و حیدر علی جلالی خمینی.[۲]

پس از انشعاب، امام خمینی(ره) هر دو جناح را تأیید فرمود؛ چون به تعبیر ایشان، در اصول با هم مشترک بودند؛ ولی هر یک برای رشد اسلام و خدمت به مسلمانان طرح و نظری داشتند که به عقیدهٔ خود موجب رستگاری است.[۳]

---

۱. نک: صادق سلیمی بنی، جامعه‌شناسی سیاسی احزاب، ش ۱، جامعه روحانیت مبارز، ص ۶۲.
۲. همان، ص ۶۳.
۳. امام خمینی، صحیفهٔ نور، ج ۲۱، ص ۴۶ ـ ۴۷.

بار دیگر بر این نکته پای می‌فشریم که جریان اسلامی به رهبری عارف واصل امام خمینی(ره) و روحانیت انقلابی بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین نقش را در هدایت مردم برای سرنگونی نظام کهنهٔ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و بر پایی نظام جمهوری اسلامی داشته است؛ اما بسیاری از زوایای این فعالیت هنوز بر مردم و تاریخ مخفی مانده است.

تشکلهای بی‌نام و نشان شخصیتهای روحانی مسلمان و چهره‌های مبارز فراوانی از اقشار مختلف کشور در جامعهٔ شهری و روستایی در پیشبرد انقلاب اسلامی نقش داشتند که شرح فعالیت آنها تحقیقات گسترده‌ای می‌طلبد. از این رو مؤلف کتاب حاضر اعتراف می‌کند آن سان که شایسته است، حق مطلب را ادا نکرده است.

۴ـ۴ـ۱. تشکل‌های اسلامی عصر جمهوری اسلامی

در عصر جمهوری اسلامی نهاد روحانیت، جامعه مدرسین، جامعهٔ روحانیت مبارز، جمعیت مؤتلفه اسلامی، گروه مهدی هاشمی و انجمن حجتیه که از پیش از انقلاب فعال بودند، همچنان کما بیش به استمرار حرکت خود پرداختند. اما در فواصل زمانی مختلف گروه‌های دیگری نیز پدید آمدند که اینک آنها را به اختصار معرفی می‌کنیم.

در سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۶۷ ش. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی و مجمع روحانیون مبارز ـ از گروه‌های عمدهٔ جریان اسلامی ـ پا به عرصه وجود نهادند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، فراهم آمده از هفت گروه کوچک

مسلح مسلمان بود که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی علیه نظام شاهنشاهی با مشی مسلحانه عمل می‌کردند.

این گروه‌ها عبارت بودنداز: گروه منصورون، امت واحده، موحّدین، فلاح، بدر، توحیدی صف و توحیدی فلق. این گروه‌ها به صورت نیمه مخفی در فروردین ۱۳۵۸ ش. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تأسیس کردند. هدف آنها در آن مقطع دفاع مسلحانه از انقلاب اسلامی بود. پس از تشکیل سازمان، آیت‌الله حسین راستی کاشانی به نمایندگی امام خمینی مأموریت هدایت اعضای آن را بر عهده گرفت؛ اما سرانجام سازمان به سه جناح تقسیم شد: ۱ـ جناح آیت‌الله راستی کاشانی که بر حاکمیت رأی نمایندهٔ امام تأکید می‌کرد؛ ۲ـ جناح مخالف که حکم سازمان را بر حکم نمایندهٔ ولایت ترجیح می‌داد؛ ۳ـ جناح میانه که به دلیل شدت اختلافات خواستار انحلال سازمان شد. اختلاف داخلی سازمان بیشتر بر سر دیدگاه‌های اقتصادی بود و چون برای حل آن به نتیجه‌ای نرسیدند، سازمان در مهر ۱۳۶۵ منحل گردید. مهم‌ترین اشکال وارد بر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی فقدان اطاعت پذیری بخشی از اعضای آن از ولی فقیه بود.

در سال ۱۳۷۰ چند نفر از اعضای گذشتهٔ سازمان به رهبری محمد سلامتی و بهزاد نبوی بار دیگر با مشی آشکار و غیر نظامی و با افزودن کلمه ایران بر عنوان آن، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را تأسیس کردند.[1] سازمان جدید، که هم اکنون نیز فعال است، از هویتی

---

۱. برای اطلاع بیشتر نک: لطف‌علی لطیفی، جامعه‌شناسی سیاسی احزاب شماره ۴، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی.

بسیار متفاوت نسبت به سازمان گذشته برخوردار است. سازمان امروزی متشکل از همان جناحی است که با دیدگاه‌های نمایندهٔ امام در سازمان مخالف بودند. همچنین سازمان با وجود حمایت از رئیس جمهوری سابق سید محمد خاتمی و ایفای نقش مهم در جبههٔ دوم خرداد، به توصیه‌های او نیز توجهی نکرد.[۱] شایان ذکر است که در پی سخنان اهانت‌آمیز هاشم آغاجری در سال ۱۳۸۱ دربارهٔ روحانیت و مرجعیت و دفاع سازمان از سخنان او، جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم طی اطلاعیه‌ای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را نامشروع اعلام کرد.[۲]

حزب جمهوری اسلامی

حزب جمهوری اسلامی، در سال ۱۳۵۸ به وسیله شهید بهشتی، شهید باهنر، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تأسیس شد. این حزب به دبیر کلی شهید بهشتی در تثبیت نظام در سال‌های بحران و خنثی کردن توطئه‌های دشمنان انقلاب، افشای ماهیت لیبرال‌ها و گروه‌های برانداز بسیار مؤثر بود.[۳] رهبران این حزب مسئولیت‌های کلیدی را در نظام جمهوی اسلامی بر عهده داشتند. از مهم‌ترین مبانی فکری این حزب اطاعت از ولایت فقیه، تلاش برای استقرار حکومت اسلامی و دفاع از نظام جمهوری اسلامی بود. حزب جمهوری اسلامی، سرانجام پس از بروز یک سری اختلافات داخلی از جمله دربارهٔ بند ج قانون زمین شهری، قانون کار، قانون تعاونی‌های تولیدی، حدود

۱. به عنوان نمونه پایان دادن به تحصن در اواخر مجلس ششم.

۲. نک: به سایت جامعه مدرسین در اینترنت www.jameeh.com.

۳. نک: مهدی نظر پور، جریان‌شناسی سیاسی، ص ۵۰.

مالکیت، نخست وزیری مهندس میر حسین موسوی[1] و فرصت نکردن رهبران حزب برای رسیدگی به امور آن به دلیل مشاغل مهم سیاسی و اجرایی، در سال ۱۳۶۶ با موافقت امام خمینی(ره) به فعالیت‌های خود پایان داد.[2]

گروه مهدی هاشمی

گروه انحرافی دیگری که علاوه بر انجمن حجتیه به نوعی در نهاد روحانیت نفوذ داشت، با عنوان «باند سید مهدی هاشمی» و هواداران آیت الله منتظری شناخته می‌شود.

مهدی هاشمی پیش از پیروزی انقلاب به جرم قتل مرحوم شمس‌آبادی امام جماعت مسجد سیّد اصفهان دستگیر و زندانی شد، اما پس از پیروزی انقلاب آزاد گشت. این باند با نفوذ در بیت آیت‌الله منتظری ـ از مبارزان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ـ و سوء استفاده از موقعیت او دست به اعمال خلاف شرع و قانون می‌زد. با دستور امام خمینی(ره) به وزیر اطلاعات وقت، مهدی هاشمی و گروهش دستگیر شدند[3] و سرانجام در سال ۱۳۶۶ مهدی هاشمی پس از اعتراف به قتل چند چهرهٔ مذهبی، سازماندهی و رهبری گروه‌های ترور و آدم ربایی، رابطه با ساواک، خارج کردن غیر قانونی سلاح و مهمات از سپاه، ایجاد شبکه نفوذ در ارگان‌ها و سرقت اسناد، افشاگری علیه کشور و اقدام علیه سیاست‌های خارجی

---

۱. نک: عباس شادلو، احزاب و جناح‌های سیاسی، ص ۷۰ ـ ۷۱.

۲. امام خمینی(ره)، صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۹۲ ـ ۹۳.

۳. امام خمینی(ره)، صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۱۴۵؛ نک: محمد محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی، ص ۵۲ ـ ۵۹.

جمهوری اسلامی، شایعه پراکنی و ایجاد اختلاف در بین مسئولان به اعدام محکوم شد.[۱]

دستگیری وبازداشت مهدی هاشمی که از همان ابتدا با مخالفت آقای منتظری روبرو شده بود، سرانجام بزرگترین ضربه را به او زد. امام خمینی(ره) آقای منتظری را نصیحت کرد و به او دربارهٔ عوامل نفوذی تذکر داد و خواستار محاکمه عادلانهٔ مجرم در هر مقامی بود؛ امّا آقای منتظری نپذیرفت و رهبر انقلاب نیز به دلیل یاد شده و نفوذ منافقان و لیبرال‌ها در بیت او و برای حفظ انقلاب در تاریخ ۱۳۶۸/۱/۶ طی نامه‌ای وی را از قائم مقامی رهبری عزل کرد.[۲]

اعضای این گروه علاوه بر انحرافات فکری همچون توجه افراطی به سیاست، مطلق‌اندیشی دربارهٔ دیدگاه‌های خود و رابطه با گروه‌های انحرافی مانند منافقین و نهضت آزادی، از دو انحراف بزرگ دیگر نیز برخوردار بودند: یکی انحرافات عملی و اقدامات خودسرانهٔ خلاف قانون و شرع و دیگری، اطاعت نکردن از ولیّ‌فقیه و رهبر انقلاب اسلامی. این کژروی‌ها را می‌توان آشکارا از اعترافات و سخنان خود مهدی هاشمی نیز بازیافت.[۳]

مجمع روحانیون مبارز

مجمع روحانیون مبارز، در سال ۱۳۶۷ ش. به دنبال اختلاف نظر اعضای جامعهٔ روحانیت مبارز و انشعاب آن پدید آمد. این انشعاب مورد تأیید

---

۱. نک: محمد محمدی ری شهری، خاطرات سیاسی، ص ۱۳۵ ـ ۱۴۱.

۲. همان، ص ۲۸۳ ـ ۲۹۰.

۳. همان، ص ۲۴۵ ـ ۲۸۰.

امام خمینی(ره) نیز قرار گرفت. بنیانگذار انقلاب اسلامی بر اشتراک در هدف این دو تشکل مهم روحانی پای فشرد و اختلاف این دو شعبه را در سلیقه، راهکارها و چگونگی وصول به اهداف دانست، امام خمینی(ره) فرمود:

... و این مسئله روشن است که بین افراد و جناح‌های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف نظر هم باشد. صرفاً سیاسی است ولو اینکه شکل عقیدتی هم به آن داده شود. چرا که همه در اصول باهم مشترکند و به همین خاطر است که من آنها را تأیید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن وفادارند و دلشان برای مردم و کشور می‌سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیدهٔ خود موجب رستگاری است.[۱]

پس از تشکیل مجمع روحانیون مبارز، دو جناح اساسی در کشور شکل گرفت که هر یک تشکل‌های همفکر و همسو را با خود همراه کردند.[۲] این تشکل پس از پیروزی آقای سید محمد خاتمی در ریاست جمهوری ۱۳۷۶ ش. و تشکیل جبهه دوم خرداد، از ارکان مهم این جبهه به شمار می‌رفت.

حزب کارگزاران سازندگی

از ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۶ مهم‌ترین گروهی که پا به میدان سیاست نهاده است، حزب کارگزاران سازندگی است. انگیزهٔ تشکیل حزب تداوم سیاست‌های آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت در رابطه با دوران سازندگی پس از جنگ و ماندن بر سر قدرت بود. هنگامی که در آستانهٔ انتخابات

---

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۶ـ۴۷.
۲. نک: حجت مرتجی، جناح‌های سیاسی در ایران امروز، ص ۱۱ـ۲۳.

مجلس پنجم شورای اسلامی، جامعهٔ روحانیت مبارز حاضر نشد پنج نفر از طرفداران آقای هاشمی را در فهرست مشترک قرار دهد، شانزده نفر مرکب از ده وزیر، چهار معاون رئیس جمهور، رئیس کل بانک مرکزی و شهردار تهران، با نام «جمعی از کارگزاران سازندگی» با شعار عزت اسلامی، تداوم سازندگی و آبادانی ایران، اعلام موجودیت کردند. با مخالفت مقام معظم رهبری و افکار عمومی به دلیل احتمال نفوذ در انتخابات ده وزیر ناچار به کناره‌گیری شدند و افراد باقی مانده، حزب کارگزاران سازندگی را تشکیل دادند و حزب در سال ۱۳۷۸ با مجوز رسمی وزارت کشور رسمیت یافت.[۱] مهم‌ترین مبنای فکری این گروه، تکنوکراسی یا فن سالاری است و بر توسعهٔ اقتصادی پای می‌فشارد. اعضای حزب هر چند بر اصل نظام جمهوری اسلامی، جمهوریت و اسلامیت و ولایت فقیه نیز تأکید دارند، اما در عمل نشان داده‌اند که بیشتر به توسعه اقتصادی می‌اندیشند. مهم‌ترین اشکال وارد بر این گروه رویکرد شبه سرمای داری در توسعه اقتصادی و عدم توجه به توسعه همه جانبه است. همچنین اختیارات ولی فقیه را محدود به قانون اساسی می‌دانند.

عدم اعتقاد به ولایت مطلقهٔ فقیه در بین برخی از افراد حزب، در پیش‌گیری سیاست تساهل و تسامح فرهنگی و نداشتن موضع ثابت در انتخابات مختلف از جمله موارد دیگر اشکال بر حزب کارگزاران است.[۲]

جبههٔ دوم خرداد

از مقطع زمانی خرداد ۱۳۷۶ ش. به بعد ـ یعنی از پیروزی آقای خاتمی

---

۱. نک: عبدالله شمسی، جامعه‌شناسی سیاسی احزاب ۵، حزب کارگزاران سازندگی، ص۱۸ـ۳۲.

۲. همان، ص ۴۵ ـ ۴۸ و ۶۳ ـ ۷۱.

در هفتمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری ـ مهم‌ترین تشکل ایجاد شده جبههٔ دوم خرداد است. این جبهه، که حول محور رئیس جمهور خاتمی تشکیل شده بود و از سیاست‌های توسعهٔ سیاسی و جامعهٔ مدنی ایشان حمایت می‌کرد، مرکب از هجده گروه بود که مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، خانهٔ کارگر، حزب اسلامی کار، حزب همبستگی ایران اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، جمعیت زنان جمهوری اسلامی و حزب مشارکت ایران اسلامی از گروه‌های معروف آن بودند.

جبههٔ دوم خرداد یک تشکیلات نامتجانس و دارای تشتت ایدئولوژیک بود. در میان گروه‌های آن از نیروهای ارزشی و اصول گراگرفته تا نیروهای ملی ـ مذهبی و ضد نظام جمهوری اسلامی یافت می‌شد. بر همین اساس برخی اعضای این جبهه به ولایت فقیه اعتقادی نداشتند.[۱]

مهم‌ترین نقش را در جبههٔ دوم خرداد، حزب جبههٔ مشارکت ایران اسلامی بر عهده داشت. این حزب، که فراهم آمده از اعضای فعال ستادهای انتخاباتی رئیس جمهور خاتمی بود، با هدف ایجاد تشکلی سیاسی که گرایش‌ها و سلیقه‌های مختلف هوادار آقای خاتمی را حفظ نماید و برای حمایت از دولت وی، در ۱۴/ ۹ / ۱۳۷۷ اعلام موجودیت کرد.[۲] دبیر کلی این حزب بر عهدهٔ محمدرضا خاتمی برادر رئیس جمهور سابق است.

اساسی‌ترین اشکالات جبهه مشارکت عبارتند از:

---

۱. نک: مهدی نظر پور، جریان‌شناسی سیاسی، ص ۸۰ـ ۸۱.

۲. همان، ص ۷۷.

- عبور از خط قرمزهای نظام جمهوری اسلامی؛
- حضور برخی نیروهای مخالف نظام جمهوری اسلامی در آن؛
- تأثیر پذیری از فلسفهٔ سیاسی لیبرال غرب؛
- پای‌فشاری بر مشروعیت مردمی ولی فقیه به جای مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی؛
- عدم تجانس ایدئولوژیک و اختلاف آرای اعضا؛
- راه دادن تساهل و تسامح به قلمرو ارزش‌های اسلامی؛
- گذار از مبانی فکری امام خمینی(ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران.

شایان ذکر است گروه‌ها، احزاب و تشکل‌هایی که در جریان اسلامی جای گرفته‌اند، تا زمانی اطلاق عنوان اسلامی بر آنها صحیح است که به مبانی فکری این جریان التزام اعتقادی و عملی داشته باشند.

۲

جریان سلطنت طلب

در ایران پیش از انقلاب اسلامی، جریان سلطنت‌طلب به‌عنوان جریان سیاسی حاکم، همواره وجود داشته است. از میان جریان‌های مختلفی که به مبارزه با این جریان برخاستند، تنها جریان اصیل اسلامی توانست آن را از صحنهٔ حاکمیت کشور خارج کند.

۱ـ۲. تعریف

جریان سلطنت طلب از لحاظ فکری ریشه در ایران باستان دارد و با اعتقاد به نظام سلطنتی، به حمایت و طرفداری از حاکمیت یک خاندان به صورت موروثی بر مقدرات کشور می‌پردازد. این جریان شاه را به عنوان محور همهٔ امور کشور دانسته، از قدرت مطلقهٔ او طرفداری می‌کند و توجیه‌گر فساد و ظلم شاهان بوده است. اعضای آن خود را نوکر، غلام خانه‌زاد، چاکر جان‌نثار و حلقه به‌گوش شاه می‌دانند. هدف جریان سلطنت‌طلب، حفظ و تقویت نظام سلطنتی و اجرای اوامر شاه بوده است.[۱]

---

۱. برای اطلاع بیشتر نک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱و۲.

۲ـ۲. تاریخچه

چنان که گفتیم، نظام سلطنت، ریشه در ایران باستان دارد. بنابراین، جریان هوادار آن به همین میزان کهنه است؛ چنان که گفته می‌شود سلطنت در ایران سابقه، ۲۵۰۰ ساله دارد. به دنبال گرویدن ایرانیان به اسلام و فتح ایران به دست سپاه اسلام، کشور ایران تحت حاکمیت خلافت اسلامی قرار گرفت. با ضعیف شدن امپراتوری‌های اسلامی، حاکمان و ملوک محلّی در بخش‌هایی از کشور، دولت‌هایی بنیان نهادند و عهد و لواء از خلیفهٔ اسلامی طلب کردند. سرانجام پس از روی کار آمدن سلسله‌های مختلف در کشور، صفویان در اوایل قرن دهم هجری حاکمیت یافتند. با وجود نزدیکی دین و دولت در عصر صفوی و رسمی شدن تشیع، در کنار جریان اصیل اسلامی علما و روحانیت شیعه، جریان دربار و سلطنت نیز وجود داشت که از منافع سلسله حاکم و شاهان صفوی حمایت می‌کرد.

پس از اتمام حاکمیت نُه پادشاه صفوی (۹۰۷ـ۱۱۳۵ هـ. ق.) و سقوط سلسلهٔ صفوی به دست افغان‌های سنی مذهب، جنگ قدرت میان قبایل مطرح کشور، یعنی افشار، قاجار و زند در گرفت و کشور را به چند قلمرو حاکمیت جداگانه تبدیل کرد. سرانجام قاجارها بودند که حکومت را در دست گرفتند. با تأسیس سلطنت قاجار (۱۲۱۰ ق. / ۱۱۷۴ ش.) سلطنت طلبان حامی این سلسله برای رسیدن به منافع شخصی و دنیوی، جایگاهی در حکومت برای خویش یافتند و به نوکری دربار شاهنشاهی افتخار کردند. شاهان قاجار و هواداران سلطنت طلب آنها ظلم و فساد را تا آنجا رساندند که کاسهٔ صبر مردم لبریز شد و جریان اسلامی به رهبری روحانیت، همراه روشنفکران، نهضت عدالتخواهی و مشروطه‌طلبی را در

زمان مظفرالدین شاه به پیروزی رساند. از این پس تقابل دو جریان اسلامی و سلطنت طلب با وجود تحول سلطنت مطلقه به مشروطه تداوم یافت. سلطنت طلبان مستبد خواهان نابودی نهضت مشروطه و بازگشت به استبداد سابق بودند و در برهه‌ای از زمان نیز استبداد صغیر را بر پا کردند و مجلس شورای ملی را به توپ بستند.

پس از کودتای رضاخان (۱۲۹۹ ش.) و تاجگذاری او به سال ۱۳۰۴ ش. هواداران نظام سلطنتی در کنار روشنفکران لائیک، زمینه را برای استبداد کبیر رضا شاهی با یاری انگلیسی‌ها فراهم ساختند. آنان با حمایت از دیکتاتوری رضا شاه و استبداد خشن او به سرکوبی جریان اسلامی و دیگر مخالفان پرداختند و با تقلید از ظواهر تمدن غربی، سکولاریزم را بر کشور حاکم کردند. سلطنت طلبان در این دوره کوشیدند تا از حاکمیت اسلام در کشور و نقش آن در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جلوگیری نمایند. تلاش برای جایگزینی حقوق غربی به جای فقه اسلامی، برگزاری کنگره‌های بین المللی باستان‌شناسی، کوشش بی‌فرجام برای زدودن لغات عربی از زبان فارسی، تغییر محتوای برنامه‌های درسی مدارس، تأسیس مدارس مختلط دخترانه و پسرانه، کشف حجاب و منع مراسم عزاداری برای ائمه(ع)، تلاش برای سرکوبی روحانیت و حوزه‌های علمیه[1] و نظایر آن همه و همه از فعالیت‌های جریان سلطنت طلب برای مبارزه با اسلام و جریان اسلامی بود.

این جریان در عصر رضا شاه، مقابله و عناد خود با جریان اسلامی را بیش

---

۱. نک: حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضا شاه، ص ۵۳ـ ۱۱۹.

از پیش افزایش داد و به روحانی زدایی و نابودی کیان جریان اسلامی پرداخت؛ اما نتوانست جریان اسلامی را از صحنه سیاست ایران خارج کند.

سلطنت طلبان ادامه سیاست برخورد با اسلام را در عصر محمدرضا پهلوی این بار به کمک آمریکائیان با شدت و ضعف در مقاطع مختلف پی گرفتند. دشمنی‌های آنان به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. بسیار شدت یافت. اما سرانجام با ظهور امام خمینی(ره) در رأس جریان اسلامی، انقلابی عظیم به وقوع پیوست و در ۲۲بهمن ۱۳۵۷ ش. طومار نظام شاهنشاهی و جریان سلطنت‌طلبی از ایران به هم پیچید. با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از درباریان و سلطنت‌طلبان حاکم به دلیل فساد در زمین و ظلم بر بندگان خداوند، محاکمه و به اعدام محکوم شدند و گروهی از آنان نیز گریختند و به کشورهای غربی به ویژه آمریکا پناه بردند. این جریان هم اکنون در دو شاخهٔ سلطنت‌طلبان استبدادی و سلطنت‌طلبان مشروطه خواه، رضا پهلوی را به عنوان رهبر خود پذیرفته و به فعالیت‌های ضد نظام جمهوری اسلامی مشغول‌اند.

گفتنی است که جریان سلطنت‌طلب از دورهٔ قاجار تا سقوط پهلوی همواره از حمایت اجانب برخوردار بوده است. سلطنت‌طلبان عصر قاجار از حمایت دولت روس برخوردار بودند. وقتی انقلابیون مشروطه تهران را فتح کردند، محمد علی شاه قاجار، نخست به سفارت روس و سپس به کشور روسیه پناهنده شد. در دورهٔ رضا شاه، انگلیس، این پیر استعمار، از جریان سلطنت طلب حمایت می‌کرد و در عصر محمدرضا پهلوی، آمریکا، در کنار انگلیس، حامی و پشتیبان آن بود. امروز نیز سلطنت طلبان به صورت پنهان و آشکار در خدمت اهداف سیاستمداران آمریکایی، علیه جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند هر چند در داخل کشور از پایگاه مردمی برخوردار نیستند.

۳ـ ۲. مبانی فکری

جریان سلطنت طلب از مبنای عقیدتی و ایدئولوژیک روشنی همچون دیگر جریان‌هابرخوردار نیست.تلاش رژیم پهلوی و هوادارانش برای ساختن نوعی ایدئولوژی شاهنشاهی با استفاده از آثار باستانی بر جای مانده از هخامنشیان و ساسانیان و احیای نمادین آداب و رسوم و لباس‌های حاکمان، سربازان و اقوام باستانی ایران در طول جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به‌نتیجهٔ دلخواه نرسید و نتوانستند همچون جریان‌های دیگر بامبانی عقیدتی خود، نیروهای اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهند. عمدهٔ هواداران جریان سلطنت طلب کسانی بوده و هستند که منافع شخصی آنان، تنها با وجود نظام سلطنتی حاکم تأمین می‌شد. با این حال، نظام سلطنتی برای بقای خود اصول یا مبانی فکری زیر را ترویج می‌کرد.

۱ـ ۳ـ ۲. شاه محوری

مهم‌ترین مبنای فکری این جریان، شاه محوری است. بر این اساس شاه مرکز، قلب و قطب همهٔ امور در کشور است و همه چیز باید حول او به گردش در آید. شاه برای این جریان، موجودی مقدس به شمار می‌رود و بندگی او شرط ورود به این جریان است. طبق این دیدگاه، شاه موجودی الهی، سایهٔ خدا، دارای فرّ ایزدی و شخصیتی کاریزماتیک است. سخن او قانون به شمار می‌رود و خود نیز در اجرا یا زیر پاگذاشتن آن طبق استبداد شخصی و هواهای نفسانی آزاد است.

۲ ـ ۳ ـ ۲. وفاداری به نظام سلطنت

همچنان که شاه، سایهٔ خدا در زمین است، سلطنت نیز موهبتی الهی است.[۱] حکومت در واقع ملک شخصی شاه و حق انحصاری او است و کسی را حق دخالت در آن نیست. وفاداری به رژیم سلطنتی و اعتقاد به اینکه بهترین رژیم سیاسی در جهان، این نوع نظام است، مبنای فکری دیگر این جریان محسوب می‌شود.

۳ ـ ۳ ـ ۲. باستان ستایی و ناسیونالیزم

سلطنت‌طلب‌ها از ایران قبل از اسلام با عظمت یاد می‌کنند و با تحسین از دوران باستانی، اسلام را به چشم دشمن می‌نگرند. بدین سان، با تحقیر ارزش‌های دینی در پی احیای آداب و رسوم جاهلی پیش از اسلام‌اند. آنها ناسیونالیزم گذشته گرا را برای ارائهٔ ایدئولوژی جایگزین اسلام در ایران مطرح می‌کنند و می‌کوشند فرهنگ باستانی را به جای فرهنگ اسلامی بنشانند. ملی گرایی مورد ادعای آنان نیز تنها جنبهٔ تبلیغی دارد. آنچه در عمل از این جریان در دورهٔ معاصر دیده شده است، فروختن کشور به بیگانگان، روسیه، انگلیس و آمریکا بوده است. در حال حاضر بسیاری از گروه‌های سلطنت طلب در خارج از کشور برای سازمان‌های اطلاعاتی بیگانگان، علیه ایران جاسوسی می‌کنند و برای توطئه چینی علیه کشور، از برخی کشورهای غربی کمک مالی می‌گیرند.

۴ ـ ۳ ـ ۲. پست شمردن مردم

از دیدگاه سلطنت‌طلبان، مردم جز نوکران شاه نیستند. از آنجا که از

---

۱. نک: متمم قانون اساسی مشروطه، اصل سی و پنجم.

نظر آنان شاه هم باید سلطنت کند و هم حکومت، بنابراین مردم نه تنها در سرنوشت سیاسی کشور حق مشارکت ندارند، بلکه به عنوان «رعیت» و بندگان شاه، بر اساس ادبیات سیاسی حاکم بر شاهان، جز اطاعت و جان نثاری وظیفه‌ای ندارند و مجاز نیستند که در امور مملکت دخالت کنند.

البته برخی سلطنت طلبان پس از انقلاب مشروطه ناچار شدند مانند نظام پادشاهی مشروطهٔ غربی بین حکومت و سلطنت تفکیک قائل شوند. آنان می‌خواستند به نوعی بین حاکمیت شاه و حاکمیت مردم آشتی برقرار کنند، اما همین گروه نیز به دلیل تضاد بین حاکمیت شاه و مردم، کفه را به نفع شاه تغییر دادند و تلاش خود را برای بی رنگ کردن نقش مردم در امور سیاسی به کار بستند. اینان هنگامی که ناچار شدند مجلس و نظام نمایندگی را بپذیرند، در صدد بر آمدند تا انتخابات فرمایشی برگزار کنند و حمایت نمایشی مردم را برای توجیه قدرت و سلطنت تبلیغ نمایند.

۵ـ ۳ـ ۲. سکولاریزم

سکولاریزم، به معنای جدایی دین از سیاست، یکی دیگر از مبانی فکری جریان سلطنت طلب است. دین اسلام در ایران همواره مانعی در برابر فساد شاهان و درباریان بوده و با استبداد و ظلم مبارزه می‌کرده است. از این رو شاه، دربار و سلطنت طلبان حاکم همواره کوشیده‌اند تا از دخالت دین در امور اجتماعی و سیاسی جلوگیری کنند. آنان هر چند از ترس مردم متدین، ناچار به تظاهر به دین بودند، در واقع علاقه‌ای به دین و دینداری نداشتند. سلطنت طلبان بر اساس سیاست ماکیاولیستی ضمن تلاش برای جدایی دین از سیاست، برای رسیدن به قدرت و منافع شخصی هر جا که فرصت پیدا کرده‌اند، به استفادهٔ ابزاری از دین و اخلاق پرداخته‌اند. به

هرحال، شواهد تاریخی نشان می‌دهند که این گروه در عمل به شدت ضد دین و اخلاق فاصله عمل کرده‌اند.[۱]

۶ـ ۳ـ ۲. غرب زدگی

سلطنت طلبان از دورهٔ قاجار به بعد به شدت در برابر دنیای غرب احساس حقارت کرده‌اند. بر این اساس تقلید از ظواهر تمدن غرب به شکل افراطی از جملهٔ مبانی فکری آن به حساب می‌آید.

برداشت سطحی از مدرنیسم (نوگرایی) غربی، بدون پشتوانهٔ عقلانی و همچنین عدم توجه به زیر ساخت‌های آن، سلطنت طلبان را به رفتاری احساسی نسبت به بهره‌گیری از تمدن غربی وا داشته است. بر مبنای این فکر آنان به تغییر نوع پوشاک مردان و زنان، رواج الگوهای غربی، ایجاد کلوپ‌ها و باشگاه‌های فساد، برگزاری میهمانی‌های مختلط زن و مرد، همراه با رقص و موسیقی و بر پایی کارناوال‌های شادی، حتی در ایام عزاداری امام حسین(ع) روی آوردند.[۲]

احساس حقارت نسبت به تمدن غربی تا به آن حد در این جریان ریشه دارد که بدون شناخت صحیح، معیار پیشرفت را در کشف حجاب، کلاه لگنی (شاپو) و حتی توالت فرنگی و وان حمام می‌دیدند.[۳] به هر روی، این جریان می‌خواهد به تعبیر رضا شاه، «صورتاً و سنتاً» غربی بشود.[۴]

---

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به خاطرات منتشر شده از سوی سران رژیم پهلوی از جمله خاطرات فردوست و عَلَم مراجعه شود.

۲. نک: پیشین، بصیرت منش، ص ۴۶ـ ۵۱.

۳. نک: دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، ص ۴۳۷ـ ۴۴۶.

۴. رضا شاه به هیأت دولت در خرداد ۱۳۱۶ گفته بود: ما باید صورتاً و سنتاً غربی شویم و

۴ـ۲. احزاب و گروه‌های وابسته

جریان سلطنت طلب البته به دلیل اعتقاد به استبداد حاکمان و ایجاد رابطهٔ خدایگانی ـ بندگی بین شاه و رعیت ـ اعتقادی به وجود احزاب ندارد، اما در دورهٔ معاصر به ویژه در عصر محمدرضا پهلوی برای تظاهر به مردمی بودن و نیز برای حل بحران‌های مشارکت؛ بحران مشروعیت و ایجاد ثبات سیاسی دست به کار شد و نهادها، احزاب و گروه‌های وابسته‌ای را ایجاد کرد.

این احزاب را ـ که با عنوان «احزاب دولتی» شناخته می‌شوند ـ شخص شاه، یا دربار، نخست وزیران وقت یا سابق و دیگر عاملان لشکری و کشوری به صورت فرمایشی و تصنعی تشکیل دادند و هر یک ظهور و سقوطی داشته‌اند. احزاب وابسته، به طور تنگاتنگی با دولت پیوند خورده بودند و برای رفع بحران‌های نظام شاهنشاهی؛ مانند بحران مشروعیت سلطنت، بحران مشارکت سیاسی مردم و بحران ثبات سیاسی رژیم،[۱] در مواقع سرکوب احزاب مردمی و یا برای مقابله با آنها اعلام موجودیت می‌کردند.

از جمله احزاب و گروه‌های عمدهٔ وابسته به این جریان، به حزب وطن، حزب ارادهٔ ملی، حزب دموکرات ایران، حزب مردم، حزب ملیون، کانون مترقی، حزب ایران نوین و حزب رستاخیز ملت ایران می‌توان اشاره کرد.

ادامه از صفحه قبل در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو بشود. نک: صدر الاشراف، خاطرات صدر الاشراف، ص ۳۰۲.

۱. نک: اصغر صارمی شهاب، احزاب دولتی ایران و نقش آنها در تاریخ معاصر، ص ۸.

حزب وطن و ارادهٔ ملی هر دو به وسیله سید ضیاء الدین طباطبایی، همکار رضا خان در کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ ش. تأسیس شد. حزب وطن در سال ۱۳۲۲ ش. و حزب ارادهٔ ملی در سال ۱۳۲۳ ش تشکیل شد. با تأسیس حزب جدید، حزب وطن تحت الشعاع آن قرار گرفت. این دو حزب تا اواسط سال ۱۳۲۴ ش. توانستند به حیات خود ادامه دهند.[۱]

حزب دموکرات ایران را احمد قوام السلطنه به سال ۱۳۲۵ در دوران نخست وزیری خود بنیان نهاد. این حزب به دلیل اختلافات داخلی سرانجام از صحنهٔ سیاسی کشور بیرون رفت. احمد قوام السلطنه در ابتدا قوهٔ مقننه و مجریه را در دست داشت؛ اما وقتی قدرت سیاسی‌اش رو به افول نهاد و کابینه‌اش سقوط کرد، حزب او نیز در عمل از میان رفت.[۲]

حزب مردم در اردیبهشت ۱۳۳۶ ش. اعلام موجودیت کرد، رهبر این حزب اسدالله علم نخست وزیر وقت بود. این حزب نیز همواره از اختلافات درونی رنج می‌برد و سرانجام در سال ۱۳۵۳ ش. با برقراری نظام تک حزبی از میان رفت.[۳]

حزب ملّیون را در سال ۱۳۳۷ ش. دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر وقت تشکیل داد. این حزب به عنوان حزب اکثریت (دارای اکثریت کرسی‌های مجلس) در مقابل حزب مردم به عنوان اقلیت، نقش ایفا می‌کرد. حزب ملّیون عمر کوتاهی داشت. پس از انتخابات مجلس دورهٔ

---

۱. نک: محسن مدیر شانه چی «احزاب دولتی»؛ تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۵۷ـ ۱۳۲۰، ص ۲۶۲ـ۲۶۳.

۲. همان، ص ۲۶۴ـ۲۶۵.

۳. نک: اصغر صارمی شهاب، احزاب دولتی ایران و نقش آنها در تاریخ معاصر، ص ۱۲۴ ـ۱۲۵.

بیستم شورای ملی، به دلیل رسوایی و تقلبی که در انتخابات پیش آمده بود، رهبر حزب از مقام نخست وزیری استعفا کرد و با روی کار آمدن دولت شریف‌امامی، این حزب به کلی از میان رفت.[۱]

کانون ترقی را در سال ۱۳۴۰ ش. حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا بنیان نهادند. کانون ترقی با از میان رفتن حزب ملیون اقبال، در مقابل حزب مردم ظاهر گردید. این کانون مقدمهٔ تشکیل حزب ایران نوین بود که در سال ۱۳۴۲ ش. با تغییر نام کانون به وجود آمد. حزب ایران نوین توسط حسنعلی منصور رهبری می‌شد و یک دهه فعالیت کرد. با قتل منصور در بهمن ۱۳۴۳ ش. معاون دبیر کل حزب امیر عباس هویدا، رهبری آن را به‌دست گرفت و سرانجام با تشکیل حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۳ در آن ادغام و منحل گردید.[۲]

واپسین حزب جریان سلطنت طلب، حزب رستاخیز ملت ایران نام داشت که پس از بر چیده شدن نظام دو حزبی نمایشی به دستور محمدرضا شاه به عنوان یک حزب فراگیر تأسیس شد. با تشکیل این حزب، نظام سیاسی در ایران، تک حزبی شد و پس از مدتی دو جناح به نام‌های لیبرال سازنده و ترقی خواه در درون آن پدید آمد. وجود حزب رستاخیز در زمانی که انقلاب عظیم و سراسری ملت ایران پای گرفت، نه تنها گره‌ای از مشکلات رژیم شاه نگشود، بلکه بر گره‌ها نیز افزود. چون شاه دریافت که احزاب دولتی گذشته در جذب مردم کارایی و توانایی ندارند، در صدد بر آمد تا با بر پایی این حزب مشارکت سیاسی نمایشی مردم را به عنوان

---

۱. نک: محسن مدیر شانه چی، احزاب دولتی، ص ۲۶۷.
۲. همان، ص ۲۶۸.

حامیان رژیم جلب نماید. حزب مبانی خود را «نظام شاهنشاهی»، «قانون اساسی» و «انقلاب شاه و مردم» اعلام کرد. به دستور شاه همهٔ مردم مجبور به عضویت در آن بودند. شاه آشکارا اعلام کرده بود، هر کس نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیز شود، گذرنامه بگیرد و کشور را ترک کند.[۱]

امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی پس از تشکیل حزب طی اعلامیه‌ای به تحریم آن فرمان داد:

> نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین است و مخالفت با آن از روشن‌ترین موارد نهی از منکر است.[۲]

سرانجام، واپسین حزب شاه ساخته، در پاییز ۱۳۵۷ ش. به علت ناکامی در رسیدن به اهداف و در پی اعتراضات مردمی، رسماً به دست خود رژیم منحل شد.[۳]

شاید نیاز به ذکر نباشد که احزاب و گروه‌های وابسته به جریان سلطنت طلب در دورهٔ معاصر ایران به دلیل فساد حاکم بر نظام سلطنتی، از جملهٔ فاسدترین احزاب کشور بوده‌اند. اعضای این تشکل‌های شاه ساخته، اغلب از رجال وابسته به دربار و همچنین جاسوسان، فراماسونرها و وابستگان به اجانب، یعنی آمریکا و انگلیس، بوده‌اند. برخی از ویژگی‌های آنها به گونهٔ خلاصه عبارت بودند از:

---

۱. نک: سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۲۲۶ ـ ۲۲۹.
۲. نک: همان، اعلامیه مورخه ۲۸ صفر ۱۳۹۵ ق.
۳. نک: اصغر صارمی، شهاب، احزاب دولتی ایران و نقش آنها در تاریخ معاصر، ص۱۴۷ ـ ۱۴۸.

ـ همگی با دستور مقامات بالای رژیم سلطنتی تشکیل شده بودند.

ـ چنین نبود که مانند احزاب سیاسی معمول جهان، گروهی همفکر و طرفدار یک آرمان و ایدئولوژی گردهم آمده و تشکیل حزب داده باشند. آنها احزاب مردمی نبودند؛ احزاب دولتی و ضد مردم بودند.

ـ استبداد و خود محوری شاه اجازهٔ فعالیت استقلالی را به آنها نمی‌داد. احزاب می‌بایست غلام حلقه به گوش و چاکر جان نثار باشند تا آنچه فرمان می‌رود، بی چون و چرا انجام دهند.

ـ انگیزهٔ تشکیل این احزاب و عضویت افراد در آنها، سودجویی، منفعت‌طلبی، مقام خواهی و ارضای امیال و هوس‌های شخصی بود.

ـ بیشتر رهبران و اعضای این احزاب از رجال وابسته به بیگانگان و فراماسونرها بودند. فراماسونری، تشکیلاتی استعماری و بین‌المللی است که ارتباط بسیار نزدیکی با یهودیت و صهیونیزم دارد. بر این اساس رجال وابسته به این تشکیلات ضمن توجیه چهرهٔ کریه استعمار در انعقاد قراردادهای ضد منافع ملی به نفع بیگانگان دست داشتند.[1]

کوتاه سخن آنکه، جریان سلطنت طلب در دورهٔ معاصر تاریخ ایران کارنامه سیاهی داشته است. رهبران و متولیان این جریان ضمن تحمیل نظام استبدادی بر کشور، آگاهانه باند بازی، خویشاوندگرایی، رانت خواری و انواع فساد را در کشور رواج دادند و ننگین‌ترین قراردادهای استعماری را بر کشور تحمیل کردند و مسئول عقب ماندگی ایران از کاروان علم و تمدن بشری به حساب می‌آیند.

---

۱. نک: گروه تحقیقات علمی، مبانی فراماسونری، ترجمه جعفر سعیدی، ص ۱۲۵ ـ ۱۵۵؛ غلامرضا علی‌بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۴۵۵ ـ ۴۵۸.

۳

جریان مارکسیستی

مارکسیسم از مکاتبی است که در دورهٔ معاصر، فضای سیاسی ایران را متأثر ساخته است. این جریان نیز همچون جریان سلطنت طلب از حمایت بیگانگان برخوردار بوده است. بیشترین تأثیر مارکسیست‌ها در عصر اشغال ایران پس از جنگ جهانی دوم بود. در این زمان آنان با حمایت دولت شوروی فعالیت‌های خود را گستراندند و با شعار خدمت به خلق، با بیگانگان متحد شدند و دست دشمنان ملت ایران را فشردند.

۱ـ ۳. تعریف

جریان مارکسیستی، ازنظر ایدئولوژیک در افکار کارل مارکس و فریدریش انگلس آلمانی ریشه دارد. این جریان با حمایت از کارگران، به هیچ روی نظام سرمایه داری را برنمی‌تابد و بر بنیان مادیگرایی و الحاد استوار شده است. جریان مارکسیستی پس از ورود به ایران همزمان با انقلاب مشروطه تحت عنوان دو شاخهٔ چپ قدیم و چپ جدید مارکسیستی با تأسیس احزاب و سازمان‌های خاص خود، در تحولات سیاسی اجتماعی ایران به ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ ش. نقش پیدا کرد. می‌توان گفت که

هدف این جریان ترویج افکار مارکسیستی و استقرار رژیم سوسیالیستی در ایران بوده است.

۲ـ ۳. تاریخچه

خاستگاه جریان مارکسیستی اروپای غربی به ویژه آلمان و انگلیس است. مارکسیسم در واکنش به ستمگری‌های نظام سرمایه داری و لیبرالیزم کلاسیک حاکم بر قرن ۱۹ اروپا پدید آمد. شکاف طبقاتی و فقر وحشتناک مردم، که پیامد لیبرال سرمایه داری کلاسیک بود، برخی را به این نتیجه رساند که راه نجات مردم، نابودی نظام سرمایه داری است. این کسان، که به راه حل‌های جمع گرایانه و توجه به کارگران و تهیدستان معتقد بودند، «سوسیالیست» نام گرفتند. از مهم‌ترین اندیشمندان سوسیالیست، کارل مارکس آلمانی است. او فرزند یک وکیل دعاوی یهودی الاصل و شاگرد هِگل بود. مجموعهٔ افکار مارکس را همفکر او انگلس، مارکسیسم نامید. این اندیشه‌ها سپس به وسیلهٔ شاگردان آنها گسترش یافته، دچار انشعاب‌های فراوان به قرار زیر گردید:[۱]

۱ـ ۲ـ ۳. مارکسیسم ـ لنینیسم

این شاخه را لنین رهبر انقلاب شوروی پدید آورد که بر خلاف مارکس برای ایجاد انقلاب سوسیالیستی منتظر تاریخ نماند، بلکه به توطئه گری و تصرف قدرت سیاسی از طریق ایجاد حزب اعتقاد داشت.

---

۱ . نک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سیاست و سازمان حزب توده، ج ۱، ص ۱۷ـ۳۳.

۲ ـ ۲ ـ ۳. مارکسیسم ـ مائوئیسم

به افکار مائو تسه تونگ رهبر حزب کمونیست چین اطلاق می‌شود. مائو با توجه به جامعهٔ چین به جای تکیه بر طبقهٔ پرولتاریا یا کارگر صنعتی ـ که مورد توجه مارکس بود ـ به طبقهٔ دهقان توجه داشت. مارکس دهقانان را ارتجاعی می‌دانست، اما مائو آنها را انقلابی می‌انگاشت. «مائوئیسم» به عنوان «مارکسیسم چینی» نیز معروف است.

۳ ـ ۲ ـ ۳. چپ نو

جریانی بود که در دهه ۱۹۷۰م. در اروپای غربی، آمریکای شمالی، برخی کشورهای آمریکای لاتین و آسیایی از جمله ایران در بین دانشجویان و روشنفکران هواخواهانی پیدا کرد. چپ نو واکنشی بود در قبال سر سپردگی و وابستگی احزاب کمونیستی قدیمی یا چپ قدیم به روسیه، این جریان گرچه با فساد دنیای سرمایه داری مخالف بود. اما به دلیل گرایش ضد شوروی مورد توجه سازمان‌های اطلاعاتی غرب قرار گرفت.

۴ ـ ۲ ـ ۳. اروکمونیزم یا کمونیزم اروپایی

سانیاگو کاریلو دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا در دهه ۱۹۷۰ ـ ۱۹۸۰ م. جریانی را بنیان نهاد که هدف آن استقلال از رهبری مسکو، کنار گذاشتن تز دیکتاتوری پرولتاریا و نظام تک حزبی سوسیالیستی بود. هواخواهان این جریان، به انقلاب سوسیالیستی نیز معتقد نبودند و مشارکت در نظام دموکراسیِ چند حزبی غربی را پذیرفته بودند و به‌جای انقلاب به رفرم اعتقاد داشتند.

۵ـ ۲ـ ۳. گورباچفیسم

واپسین و مهم‌ترین ضربه بر بنیاد مارکسیسم را باید از آنِ جریانی دانست که میخائیل گورباچف بنیان نهاد. او بر مارکسیسم خط بطلان کشید و سیاست‌هایش را تحت عنوان «جزم اندیشی و ذهنی گرایی» محکوم کرد. گورباچف با اعلام سیاست گلاس‌نوست[1]، واژه‌ای روسی به معنای فضای باز سیاسی و پرسترویکا[2] به معنای بازسازی اقتصادی، کوشید تا از فروپاشی شوروی جلوگیری کند؛ امّا نتوانست و اتحاد جماهیر شوروی پس از هفتاد سال حاکمیت کمونیسم فرو پاشید.

امام خمینی(ره) پیش از آن، در نامه‌ای به گورباچف، شکست مارکسیسم را نوید داده و با بیان اینکه مشکل اصلی کشور شما مالکیت، اقتصاد و آزادی نیست،بلکه عدم اعتقاد به خدا است، او را از پناه بردن به دنیای غرب بر حذر داشته بود. با این حال، گورباچف نتوانست معنای ژرف این پیام را دریابد. امام خمینی(ره) با بیان مشکلات بنیادین مارکسیسم پیش بینی کرده بود:

> بر همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چراکه مارکسیسم جواب‌گوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چراکه مکتبی است مادی و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعهٔ بشری در غرب و شرق است، به درآورد.[3]

---

1 . Glasnost.

2 . perestroika.

۳. امام خمینی(ره)، آوای توحید، نامهٔ امام خمینی به گورباچف، با شرح آیت‌الله جوادی آملی (حامل نامه) ص ۹ـ ۱۰.

مارکسیسم به‌عنوان یک مکتب فکری اروپا را تحت تأثیر قرار داد،امّا در آنجا محصور نماند و دیگر کشورها از جمله ایران را نیز در تأثیر خویش گرفت، اندیشه‌های مارکسیستی نخستین بار همزمان با انقلاب مشروطه پا به ایران نهاد. از این پس جریان مارکسیستی در شاخهٔ چپ قدیم سه دوره را در ایران پشت سرگذاشت:[1]

۱ـ دورهٔ سوسیال دموکراسی انقلابی؛

۲ـ دورهٔ حزب کمونیست ایران؛

۳ـ دورهٔ حزب تودهٔ ایران.

دورهٔ نخست با انقلاب مشروطه آغاز شد و تا روی کار آمدن رضاخان ادامه داشت. این افکار از طریق کارگران ایرانی که به روسیه می‌رفتند و دانشجویانی که در اروپا درس می‌خواندند، به ایران وارد شد. در این دوره مارکسیست‌ها خود را «سوسیال ـ دموکرات» می‌نامیدند.

دورهٔ دوم از روی کار آمدن رضا خان در ۱۲۹۹ ش. (کودتای سوم اسفند) آغاز گشت و تا سقوط حکومت او در شهریور ۱۳۲۰ ش. ادامه داشت. در این دوره مارکسیست‌ها حزب کمونیست را در باکو بنیان نهادند که ادامهٔ افکار سوسیال دموکرات‌ها بود. نخست، نام آن را «حزب عدالت» گذاشتند و سپس در کنگرهٔ انزلی حزب خود را «حزب کمونیست» نامیدند.[2]

خیانت بزرگ حزب کمونیست در این دوره حمایت از رضا شاه و خنجر زدن از پشت به نهضت جنگل به رهبری روحانی آزاده میرزا کوچک خان

---

۱. نک: مقدمهٔ احسان طبری بر کتاب «شمه‌ای دربارهٔ تاریخِ جنبش کارگری ایران، نوشتهٔ عبدالصمد کامبخش، ص ۷.

۲. نک: احسان طبری، کژ راهه، خاطراتی از حزب توده، ص ۱۶.

بود که برای دفاع از مملکت اسلامی براساس شرع به مقابله با اشغالگران برخاسته بود. البته رضا شاه به‌دلیل خصلت دیکتاتوری‌اش تحمل هیچ حزبی را نداشت و از این رو، کمونیست‌ها را نیز سرکوب و زندانی کرد.

با سقوط رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ ش. کمونیست‌های زندانی آزاد شدند و با توجه به این تجربه که جامعهٔ ایران زمینهٔ پذیرش افکار الحادی کمونیستی را ندارد، حزب جدیدی با عنوان «حزب تودهٔ ایران» تشکیل دادند. توده‌ای‌ها در شرایط اشغال کشور به دست شوروی،انگلیس و آمریکا، تحت حمایت دولت الحادی شوروی، توانستند هشت نماینده به مجلس بفرستند و از دولت‌های جدایی طلب آذربایجان و کردستان حمایت کنند.

رویارویی با نهضت ملی شدن نفت و دفاع از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی بخش‌های دیگری از کارنامهٔ سیاه چپ قدیم در این دوران است. با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. توده‌ای‌ها نیز همچون دیگر جریان‌ها سرکوب شدند.

در شرایط خفقان پس از کودتا، شماری از جوانان حزب توده، که از وابستگی حزب به شوروی و پیروی از اجانب و اتخاذ مشی مسالمت‌آمیز در قبال استبداد محمدرضا شاهی ناخشنود بودند، جنگ چریکی و مشی مسلحانه را پیش گرفته و سازمان فداییان خلق را پدید آوردند. این گروه و گروه‌های دیگری که با همین تفکر و برنامه پس از این تاریخ اعلام موجودیت کردند، با عنوان «چپ جدید» شهرت یافتند. حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره جان گرفت، امّا در سال ۱۳۶۲ش. به دنبال اقدام به براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی، فعالیت‌های آن غیر

قانونی اعلام شد و حزب منحل گردید. سرانجام، فروپاشی شوروی ضربهٔ نهایی را بر بنیاد حزب توده وارد ساخت. باقیمانده جریان مارکسیستی در دو شاخهٔ چپ قدیم و جدید هم اینک در خارج از کشور فعالیت‌های کمرنگی علیه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی انجام می‌دهند.

۳ـ ۳. مبانی فکری

مبانی فکری جریان مارکسیستی به گونهٔ خلاصه به قرار زیر است:[۱]

۱ ـ ۳ ـ ۳. ماتریالیسم دیالکتیک: ماتریالیسم یا مادی گرایی اساس تفکر این جریان به شمار می‌رود. بنابر این مبنا، خداوند، عالم غیب، ماوراء الطبیعه و امور معنوی نفی می‌شود و اصالت از آنِ ماده است.[۲]

۲ ـ ۳ ـ ۳. نفی خداوند، دین و مذهب: از نظرگاه جریان مارکسیستی جهان آفرینش را خدایی نیست و دین و مذهب امری موهوم و عامل تخدیر جوامع است که آنها را به پذیرش ظلم و سکوت در برابر ظالمان وا می‌دارد.

۳ ـ ۳ ـ ۳. زندگی اشتراکی و نفی خانواده: مارکسیست‌ها اصیل‌ترین بنای اجتماعی را نفی می‌کنند و بر زندگی اشتراکی پای می‌فشارند.

۴ ـ ۳ ـ ۳. نفی مالکیت خصوصی: جریان مارکسیستی مالکیت خصوصی را عامل استثمار جامعه می‌داند و با آن به ستیزه بر می‌خیزد و در مقابل، بر مالکیت دولتی و اشتراکی تأکید دارد.[۳]

---

۱. برای اطلاع بیشتر نک: عبدالرسول بیات و همکاران، فرهنگ واژه‌ها، ص ۴۸۰ـ ۴۹۸؛ حسین بشیریه، تاریخ اندیشهٔ سیاسی در قرن بیستم، ج ۱، مارکسیسم.
۲. غلامرضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۶۹۹ـ ۷۰۰.
۳. نک: ژان ژاک، شوالیه، آثار بزرگ سیاسی از ماکیاولی تا هیتلر، ترجمه لی لا سازگار، ص ۲۸۹ـ ۲۹۴.

۵ ـ ۳ ـ ۳. زیر بنا بودن اقتصاد: از مبانی فکری جریان مارکسیستی این است که، اقتصاد را زیر بنای جامعه و حکومت می‌شمارد و دین، سیاست، حقوق، اخلاق و... را رو بنای آن می‌پندارد. طبق نظر مارکسیست‌ها، اقتصادِ جامعه است که نوع فرهنگ، سیاست، اخلاق و... را تعیین می‌کند.

۶ ـ ۳ ـ ۳. تضاد طبقاتی: مارکسیست‌ها معتقدند که در هر جامعه‌ای دو طبقه وجود دارد؛ یکی طبقهٔ کوچک که صاحب ابزار تولید و مالکیت است و بر جامعه حکم می‌راند و دیگری طبقهٔ اکثریت که فاقد ابزار تولید و مالکیت است و برای طبقهٔ حاکم کار می‌کنند. این دو طبقه همواره در طول تاریخ با یکدیگر جنگیده‌اند.

۷ ـ ۳ ـ ۳. ماتریالیسم تاریخی: مادی گرایی تاریخی به این معناست که تاریخ از یک حرکت جبری برخوردار است و همهٔ جوامع، ناچارند مسیر زیر را سپری کنند:

کمونیزم، سوسیالیزم، سرمایه‌داری، فئودالیته، برده‌داری، کمون‌اولیه

→ → → → → →

پایان شروع

مارکسیست‌ها با اصالت دادن به ماده و مادی‌گرایی آسیبی جبران‌ناپذیر برپیروان خود وارد ساخته‌اند؛ زیرا آنها را از عامل بسیار مهمّ حیات بشری یعنی معنویت محروم کرده و از کمال راستین باز داشته‌اند. عقل و فطرت انسان‌ها بر وجود خداوند گواهی می‌دهد. انکار خالق هستی جز بر اثر جهالت، عناد و کوردلی نیست. چه کسی می‌تواند این همه آثار خلقت را

ببیند و به خالق هستی ایمان نیاورد؟ انکار معنویت پی آمدهای زیانبار و وحشتناکی در پی دارد که سرانجام جامعه کمونیستی شوروی را با فروپاشی رو به رو ساخت. جوامع غربی نیز هر چند به وجود خداوند معتقدند، امّا رویکرد مادّی و دوری آنها از خدا، بحران‌هایی سخت و جانکاه بر ایشان به ارمغان آورده است؛ بحران‌هایی همچون از هم گسستگی خانواده‌ها، جنایت، فساد، افسردگی روحی و... .

وقتی احساس مالکیت امری فطری است و حتی کودکان بی آنکه از کسی بیاموزند، به مالکیت علاقمندند،نفی آن جز مبارزه با خواست فطری بشر و بی‌انگیزه کردن او برای پیشرفت، حاصلی ندارد.

زندگی اشتراکی نیز تباهی و نیستی نسل بشر را درپی دارد و نیازی به باز نمودن دلایل آن نیست. زیر بنا دانستن اقتصاد نیز از خطاهای دیگر مارکسیسم است. آری، اقتصاد در زندگی بشر بسیار مهم است، اما به عنوان زیر بنا نمی‌تواند مطرح باشد. اگر بخواهیم عاملی را زیربنا بدانیم، آن عامل، اندیشه است نه اقتصاد.

وجود دو طبقه در همهٔ جوامع نیز امری مردود است. در بسیاری جوامع طبقات بینابینی و متوسط وجود دارد. البتّه می‌توان گفت، در هر جامعه‌ای دو جریان حق و باطل وجود دارد، اما این متأثر از ویژگی‌های فکری و اخلاقی است و چنین نیست که هر کس ثروت بیشتری دارد، بر باطل است؛ چنان که کسی را که تهیدست است نمی‌توان حتماً بر حق دانست. هر کس از اندیشهٔ الهی و تقوای عملی برخوردار است، در جریان حق است؛ چه صاحب ابزار تولید و ثروت باشد و چه فقیر باشد و کسی نیز که ایمان وعمل صالح ندارد، فقیر یا ثروتمند، در جریان باطل جای می‌گیرد.

ماتریالیسم تاریخی و نگاه جبری به تاریخ نیز امری موهوم است؛ زیرا در عمل فرمول مارکسیست‌ها در بسیاری از جوامع تحقق نیافته است.

شگفت‌تر از همهٔ اصول مارکسیستی، افیون دانستن دین است. دین دروغین ممکن است چنین نقشی داشته باشد، اما نمی‌توان این حکم را به دین راستین تعمیم داد. دین راستین، یعنی اسلام و مذهب ناب یعنی تشیع، نه‌تنها عامل سکون و توجیه‌گر ظلم‌نبوده، بلکه همواره در طول تاریخ در مقابل ظلم و بی عدالتی ایستاده است. انقلاب‌های عظیم انبیای الهی و به ویژه رسول گرامی اسلام علیه ستم و ستمگران گواهی است بر این حقیقت. نهضت‌های بزرگ امامان معصوم به ویژه امام حسین(ع) و رهبری قیام‌ها و جنبش‌های ضد استبدادی به وسیلهٔ علمای بزرگ شیعه در ایران و جهان اسلام و سرانجام، انقلاب اسلامی ایران خط بطلانی است بر چنین افکار و موهوماتی.

۴ ـ ۳. احزاب و گروه‌های مارکسیست

چنان که گذشت، احزاب و گروه‌های مارکسیستی در دو شاخهٔ چپ قدیم و چپ جدید جای می‌گیرند. از آنجا که دربارهٔ تشکل‌های چپ قدیم در عنوان تاریخچه به قدر کافی سخن گفتیم، اینک تنها از گروه‌های مهم چپ جدید سخن خواهیم گفت.

۱ ـ ۴ ـ ۳. سازمان فداییان خلق ایران (چریک‌های فدایی خلق)

تمایز عمدهٔ چپ نو از چپ قدیم در چگونگی مبارزه است. چپ نو بر مبارزهٔ مسلحانه و چپ قدیم بر مبارزهٔ مسالمت آمیز پای می‌فشرد. براین

اساس، سازمان چریک‌های فدایی خلق، از مهم‌ترین گروه‌های چپ نو محسوب می‌شود. این سازمان از پیوند دو گروه بیژن جزنی از یک سو و مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان از سوی دیگر پدید آمد. آنان با اتخاذ مشی چریکی، چند حملهٔ مسلحانه، از جمله حمله به ژاندارمری سیاهکل در ۱۳۴۹ ش. و کلانتری قلهک را سامان دادند، امّا هفده نفر از اعضا دستگیر و سیزده تن اعدام شدند. باقیماندهٔ گروه در سال ۱۳۵۰ با هم ادغام و سازمان چریک‌های فدایی خلق را تشکیل دادند.[1]

پس از پیروزی انقلاب سازمان به علت یأس از ایجاد حکومت کمونیستی در ایران، اختلافات شدید درون گروهی بر سر استراتژی مبارزه با نظام جمهوری اسلامی و بی‌نتیجه ماندن مبارزهٔ مسلحانه دچار انشعاب اکثریت و اقلیت شد. اکثریت به حزب توده نزدیک شد و پس از اقدام علیه نظام جمهوری اسلامی، به سرنوشت آنان دچار گشت. اقلیت نیز بر رویارویی مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی پای می‌فشرد که نتیجه‌ای از آن نگرفت. پایایی و مانایی نظام جمهوری اسلامی ایران و فروپاشی شوروی این گروه را همچون دیگر گروه‌های مارکسیستی دچار استیصال کرد و سرانجام اعضای سازمان چاره‌ای جز گریختن به خارج در پیش ندیدند.

۲ـ۴ـ۳. سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر

این گروه پس از پیروزی انقلاب از افراد انشعابی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) پس از تغییر مواضع ایدئولوژیک و پذیرفتن مارکسیسم با

---

۱. نک: سرهنگ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران، ج ۱، ص ۳۸۰ـ۳۸۶.

همراهی گروه‌های مائوئیستی تشکیل شد و با اقدامات مسلحانهٔ ناچیز خود به مبارزه با نظام جمهوری اسلامی پرداخت، اما جز شکست نتیجه‌ای نگرفت.

۳ـ ۴ ـ ۳. حزب دموکرات کردستان ایران

این حزب در سال ۱۳۲۴ ش. هنگام اشغال ایران به دست متفقین، با حمایت مستقیم دولت شوروی بنیان نهاده شد. رهبری حزب را قاضی محمد حضیری بر عهده داشت. حزب افزون بر گرایش‌های سوسیالیستی، از گرایش ناسیونالیسم قومی نیز برخوردار بود. اعضای حزب با پشتیبانی شوروی دولت خودمختار کردستان را به مرکزیت مهاباد پدید آوردند که یازده ماه بیشتر دوام نیافت و قاضی محمد اعدام شد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی این حزب فعّال شد و با سوء استفاده از ضعف دولت موقت بازرگان با تصرف برخی پادگان‌ها و غارت سلاح موقعیت خود را در بخش‌هایی از کردستان تحکیم بخشید. رهبری حزب پس از انقلاب با عبدالرحمن قاسملو بود که در سال ۱۳۶۸ در وین (اطریش) به قتل رسید.

این حزب نیز در کارنامهٔ خود مزدوری و وابستگی به شوروی، اقدامات جدایی طلبانه تحت عنوان خود مختاری کردستان و همکاری با دولت بعثی عراق و آمریکا علیه منافع ملی و نظام جمهوری اسلامی به ثبت رسانده است و هنوز هم کما بیش به فعالیت‌های تخریبی خود ادامه می‌دهد.[۱]

۴ـ ۴ ـ ۳. کومله

این گروه در منطقه کردستان فعال بوده است. اعضای حزب مدّعی‌اند که به سال ۱۳۴۸ آن را بنیان نهاده‌اند، اما در سال ۱۳۵۷ با شعار دفاع از

---

۱. نک: پیشین، سیاست و سازمان حزب توده ج ۱، ص ۳۶۲ـ۳۶۷.

دهقانان اعلام موجودیت کرده‌اند، کومله علاوه بر گرایش‌های مارکسیستی مائوئیستی، از ناسیونالیزم کُرد دفاع می‌کند و کارنامه‌اش در باب منافع ملی همچون حزب دموکرات سیاه است. این گروه با حمایت دولت بعثی عراق و سلاح هایی که از پادگان‌های منطقه غارت کرده بود، به جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی پرداخت. امّا با گسترش اقتدار دولت جمهوری اسلامی در معرض انحلال و اضمحلال قرار گرفت.

واپسین سخن این که جریان مارکسیستی به دلیل وابستگی به دولت شوروی، فقدان درک درست از بافت ایدئولوژیک مردم ایران و دست زدن به اقدامات غیر عقلایی، عجولانه و عاطفی همچون مبارزهٔ مسلحانه بدون ارزیابی و سنجش امکانات هیچ گاه نتوانست در بین توده‌های مردم جایگاهی پیدا کند و به دلیل همین فقدان پایگاه مردمی به همکاری با بیگانگان پرداخته و در نتیجه به کشور خیانت کرده‌اند.

۴

جریان ملی‌گرا

ملی گرایی یا ناسیونالیزم (Nationalism) از جریان‌هایی است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پدید آمده و همچنان ادامه یافته است و هم به عنوان «ایدئولوژی» و هم «جنبش سیاسی» مطرح بوده است. این جریان، که از افکار ناسیونالیستی و لیبرال غربی متأثر بوده است، در قالب تشکیلاتی به نام «جبههٔ ملی» و احزاب وابسته پس از جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به دست متفقین، در کشور فعال شده است. ملی گرایان به دلیل اثر پذیری از مکاتب فکری مختلف، شئون متفاوتی را از خود بروز داده‌اند. گرایش‌های لیبرال؛ مارکسیستی و اسلامی، از جمله این شئون است؛اما آنچه روشن است منشأ غربی این جریان است. در همه گرایش‌های ملّی گرایانه، اصالت با ملیت و کشور است ملی‌گرایان خود را هواخواه ملت، دارای تعصّب ملی و وطن پرست می‌خوانند.

۱ـ۴. تعریف

«ملی گرایی» به معنای دوست داشتن وطن و زادگاه، امری فطری است و قدمتی به اندازهٔ تاریخ بشر دارد، اما آنچه به عنوان جریان ملی گرایی از آن سخن می‌گوییم، پدیده‌ای جدید است که ریشه در تحولات

سیاسی ـ اجتماعی اروپای غربی دارد. با توجه به این نکته ملی گرایی یا ناسیونالیزم به عنوان یک مکتب از واژهٔ Nation یعنی «ملت» گرفته شده است. «ملت» را جامعهٔ معینی از مردم دانسته‌اند که ایدئولوژی، نهادها و آداب و رسوم مشترکی را شکل داده و دارای احساسی از مشابهت یا هم نوعی هستند.[1] «ناسیونالیزم» یا «ملی گرایی» نیز آمیزه‌ای از وطن پرستی و آگاهی بر ملّیت و یا یک حالت روحی است که در آن، فرد عالی‌ترین حد وفاداری خود را نسبت به ملّیت و میهن خویش ابراز می‌دارد.[2] ملی گرایی ممکن است در اشکال مختلف زبانی، قومی، نژادی منطقه‌ای یا سرزمینی، تاریخی و فرهنگی ظهور نماید. با توجه به آنچه گذشت، ملی گرایی در ایران، جریانی است که از نظر ایدئولوژیک ریشه در مکتب ناسیونالیزم اروپایی دارد. افکار ملی گرایانه پس از ورود به ایران در قالب جبههٔ ملی به رهبری دکتر محمد مصدق تجلّی یافت و باکمک جریان اسلامی نهضت ملی شدن صنعت نفت علیه استعمار انگلیس را به پیروزی رساند. این جریان بر خلاف جریان اصیل اسلامی بر «هویت ایرانی» به جای «هویت اسلامی» پای می‌فشارد. هدف ملی گرایان ایجاد یک حکومت ملی در کشور است.

۲ـ۴. تاریخچه

ناسیونالیزم به معنای جدید ـ یعنی مکتب ملی‌گرایی در مقابل علاقهٔ فطری به زادگاه ـ پدیده‌ای است متعلق به تاریخ غرب که به کشورهای دیگر از جمله ایران نیز سرایت کرده است. آغاز ناسیونالیزم به قرن ۱۶

1 . Jack c. plano, Roy olton, the international relations dictionary, p.33

۲. غلامرضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۷۵۶.

میلادی و اقدامات سلاطین و شاهزادگان اروپایی بر می‌گردد. آنان حکومت واحد مسیحی را بر هم زدند و جنگ‌های مذهبی را تشدید نموده، با ترویج افکار ناسیونالیستی بر قلمرو حکومت خود افزودند.

با ظهور انقلاب فرانسه، ناسیونالیزم توان بسیاری یافت.در شرایط پس از این انقلاب، ناسیونالیزم با گرایش‌های لیبرال علاوه بر تأکید بر اصول آزادی، برابری و برادری، از خودمختاری گروه‌های خاصی هواخواهی می‌کرد که‌خود را متفاوت از افراد و گروه‌های یک کشور یا امپراتوری می‌شمردند. این پدیده در ایتالیا، آلمان و شوروی به ملی گرایی افراطی، نژاد پرستی و برتری ایدئولوژی و حزب خاص انجامید و پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا چهرهٔ ضد استعماری به خود گرفت و به نهضت‌های ملی منتهی شد.[۱]

در ایران ناسیونالیزم، نخست با گرایش لیبرال درعصر مشروطه به شکل سطحی مطرح شد، اما در عصر رضا شاه شدت یافت و به بزرگداشت تمدنِ پیش از اسلامِ ایران پرداخت و اسلام را با دیدهٔ مهاجم نگریست و ارزش‌های اسلامی را تحقیر کرد. ناسیونالیست‌ها با تقدیس آداب و مظاهر باستانی و تلاش برای طرد لغات عربی از زبان فارسی و احیای «ایرانیّت» به جای «اسلامیّت»، تلاش‌های فرهنگی فراوانی را با پشتیبانی زورگویی‌های رضاخان پی گرفتند. آنان به جای اینکه با استعمار غربی و حاکمیت پنهان آنها بر امور کشور مبارزه کنند، به جنگ با اسلام برخاستند که روح ایران بود.[۲]

ناسیونالیست‌ها با طرد اسلام و پای فشاری بر برتری نژاد آرایی،

---

۱. دکتر حمید بهزادی، ناسیونالیزم، ص ۱۳۴ ـ ۱۴۹.

۲. نک: حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضا شاه، ص ۴۶ ـ ۵۱.

کوشیدند به جای اسلام، غرب را خویشاوند ایرانیان معرفی کنند. نتیجهٔ این عمل، فراهم شدن بستر سیطرهٔ غرب و چپاول منابع ملی ایران به ویژه نفت بود که در عصر پهلوی اول و دوم علیه ملت و به نفع غربی‌ها تحقق یافت.

پس از سقوط رضا شاه و روی کار آمدن محمدرضا، در شرایط اشغال کشور، به‌طور طبیعی افکار ملی‌گرایی گسترش یافت. تداوم این افکار در سال ۱۳۲۸ ش. نخستین تشکیلات ملی گرا را به نام جبههٔ ملی بنیان نهاد. این جبهه از گرایش‌های مختلف فکری سر برآورد. جبههٔ ملّی با فعالیت‌های فکری هواداران خویش و پشتیبانی جریان اسلامی به رهبری آیت‌الله کاشانی در این زمان، موفق شد نخست وزیری کشور را برای دو سال در دست بگیرد و مبارزه علیه انگلیس برای ملی شدن نفت را به پیروزی برساند، امّا به دلیل بی تدبیری و اختلافات درونی، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش. دست‌آوردهای خود را از دست داد. تشکیلات ملی گرایان بعد از سرکوبی جبههٔ ملی اوّل با کودتا، در قالب جبههٔ ملی دوم در سال ۱۳۳۹ و سوم ۱۳۴۳ ش. فعالیت‌های ضعیفی داشت و تا جبههٔ ملی چهارم تداوم یافت. همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ ش. جبههٔ ملی چهارم فعالیت خود را گسترش داد. با پیروزی انقلاب اسلامی وتشکیل دولت موقت بازرگان، بسیاری از ملی گرایان به عضویت دولت او در آمدند، امّا به دلیل سیاست‌های سازشکارانه در برابر زورگویی‌های آمریکا و ناتوانی در پاسخگویی به خواست ملت انقلابی ایران، با استعفای بازرگان از صحنهٔ قدرت خارج شدند. این گروه در سال ۱۳۶۰ ش. علیه لایحهٔ اسلامی قصاص موضع گرفت و نصایح رهبر انقلاب را ناشنیده انگاشت. از این رو

امام خمینی(ره) جبههٔ ملّی را غیر قانونی و مرتد اعلام کرد و بدین‌سان، ملی‌گرایان به انزوا رفتند.[۱]

۳ـ ۴. مبانی فکری

مبانی فکری ملی‌گرایان از پیچیدگی چندانی برخوردار نیست.اساس تفکر این جریان را یک باور افراطی سامان می‌دهد:اعتقاد به‌عظمت و بزرگی کشور و شعار اساسی ملی‌گرایان این است: «زنده باد وطنم!» از این رو، ممکن است ناسیونالیزم رنگ مکاتب دیگر را به خود بگیرد و گرایش‌های مختلف فکری در بین هواداران آنها پدید آید. در ایران نیز با نگاهی به احزاب و گروه‌های مربوطه صبغهٔ اسلامی، مارکسیستی یا لیبرال آنها آشکار می‌گردد. اینک می‌کوشیم با توجه به آنچه گذشت، مبانی فکری جریان ملی گرا را به اختصار بیان کنیم.

۱ـ ۳ـ ۴. تفاخر ملی یا وطن پرستی

ملی گرایان با افتخار به مظاهر ملی، قهرمانان، شخصیت‌های علمی و فرهنگی کشور، آثار باستانی و مانند آن، ملت خود را تافتهٔ جدا بافته می‌دانند و به برتری ملت خود بر دیگر ملل اعتقاد دارند، آنان خود را وطن پرست می‌شمارند و خاک، زبان، تاریخ و دیگر متعلّقات و ویژگی‌های ملی را مقدس می‌خوانند و بر غرور و تعصب ملی پای‌می‌فشارند. وطن محوری آنان باعث می‌گردد تا هر آنچه به کشور و ملت ارتباط دارد؛ حق به شمار آید و هر آنچه مربوط به بیگانه است، باطل محسوب شود.

---

۱. نک: مهدی نظرپور، جریان‌شناسی سیاسی، ص ۲۴ـ۲۸.

۲ـ ۳ـ ۴. باستان ستایی

ملی گرایان در همهٔ کشورها، به سختی میراث باستانی وطن خویش را می‌ستایند. در ملی گرایی ایرانی، باستان ستایی به ستایش آداب و رسوم ملی و فرهنگ پیش از اسلام تعلق دارد. این ستایشگری تنها همین دوره را در بر می‌گیرد و به دوران اسلامی نمی‌رسد و حتی به مظاهر تمدن اسلامی و آداب و رسوم و هنجارهای مبتنی بر آن با نگاه منفی می‌نگرد. سلسله‌های قبل از اسلام، اشکانیان، هخامنشیان، ساسانیان و آثار باقیمانده از آن دوران، آتشکده‌ها، تخت جمشید، پاسارگاد و مانند آن، فراوان ستایش می‌شوند.

۳ـ ۳ـ ۴. بیگانه ستیزی

در اندیشه ملّی‌گرا تحقیر اقوام و ملل بیگانه و برخوردار از روحیهٔ مقابله جویی و تعصب ضد خارجی یک اصل به شمار می‌رود. این اصل گاه به حد افراطی می‌رسد و موجب جنگ می‌شود. در ایران بیگانه ستیزی ملی گرایان، بیشتر به دشمنی با عرب و اسلام انجامیده است. تلاش ملی گرایان برای جایگزین کردن لغات فارسی به جای عربی در دورهٔ رضا شاه با شکست مواجه شد. سعی ملّی گرایان برای القای این تفکر غلط که اسلام موجب عقب‌ماندگی ایران است، از همین اصل فکری سرچشمه می‌گیرد. شگفت آنکه پان ایرانیست‌ها استعمارگران غربی را در قلمرو بیگانه ستیزی خویش نگنجانیده‌اند. بی گمان، غیر از دورهٔ ملی شدن نفت، بسیاری از قراردادهای استعماری به دست کسانی امضاء شده است که ادعای وطن دوستی و ملی گرایی داشته‌اند.

۴ـ۳ـ۴. ایرانیّت به جای اسلامیّت

ملی‌گرایان در مبانی فکری خود،اصالت را به ایران و ایرانیّت می‌دهند و با وجود خدمات فراوان اسلام به ایران،هویت ایرانی را از هویت اسلامی جدا می‌دانند. اسلام برای آنان یا اهمیت ندارد و یا از اهمیت درجه چندم برخوردار است. برخورد آنان با ارزش‌ها، هنجارها، نهادها و تأسیسات اسلامی نیز همین گونه است. بر این اساس نگاه آنان به روحانیت و حوزه‌های علمیه نگاهی منفی است و به ولایت‌فقیه نیز معتقد نیستند.

۵ـ۳ـ۴. سکولاریزم

از جمله مبانی دیگر ملی گرایی، سکولاریزم به معنای جدایی دین از سیاست است. ملی گرایان حضور دین در صحنهٔ سیاست را برنمی‌تابند و معتقدند دین نباید قلمرو خود را بگستراند و همهٔ عرصه‌های اجتماع و سیاست را فرا گیرد. ملی گرایان ایرانی به دلیل گرایش‌های غرب گرایانه، انفکاک کامل قوهٔ سیاسی از قوهٔ روحانی را خواهانند. آنان تحت تأثیر مدرنیسم (مکتب نوگرایی) غربی، همان اصول و تفکر غرب در باب دین و سیاست را پی می‌گیرند. تلاش برای حاکمیت سکولاریزم در همهٔ ابعاد در زمان رضا شاه با کمک و پشتوانه همین روشنفکران ملی گرا صورت گرفت. تأسیس نظام قضایی غربی و به تعبیر آنان «دنیا پسند»، سرکوب روحانیت، احیای مفاخر پیش از اسلام، کشف حجاب و تعطیل کردن مراسم عزاداری مذهبی، همه بر اساس این مبنا صورت می‌گرفت.

۶ـ۳ـ۴. پذیرش نظام شاهنشاهی

ایران ۲۵۰۰ سال در حاکمیت نظام شاهنشاهی قرار داشته است. ملی

گرایان با اصالت دادن به ایران و باستان ستایی، اصل نظام سلطنت به عنوان رژیم تاریخی حاکم بر ایران را پذیرفته بودند. کسانی که پیش از انقلاب در قالب جبههٔ ملی گرد هم آمده بودند، حتی در شرایط استیصال نظام شاهنشاهی در آستانهٔ پیروزی انقلاب، نظام شاهنشاهی را نفی نمی‌کردند. موضع اپوزیسیون یا مخالفت آنها تنها با دولت‌های حاکم رویارویی می‌کرد نه شاه و نظام سلطنت، شعار آنها این بود: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت.» این بدان معنا است که شاه هیچ گونه مسئولیتی در قبال ادارهٔ کشور ندارد؛ امّا جایگاه او به عنوان جایگاهی تشریفاتی همچنان محفوظ است. البته این تفکر نیز نشئت گرفته از نظام سلطنت مشروطهٔ غربی بود.[۱] بر این اساس آنان در مقابله با استبداد مبنای محکمی نداشتند و می‌کوشیدند از طریق قانون اساسی مشروطه اهداف خود را پیش ببرند. در برهه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، همچون سال ۱۳۳۲ ش. ملی گرایان به رهبری دکتر مصدق فرصتی طلایی برای ریشه کنی نظام فاسد شاهنشاهی، پس از فرار محمدرضا به خارج از کشور پیدا کردند، امّا با توجه به مبنای فکری مذکور قدر این فرصت را ندانستند و سرانجام با کودتای ۲۸ مرداد، زحمات آنان و ملت بر باد رفت.

وطن دوستی ـ نه وطن پرستی ـ یعنی علاقهٔ طبیعی و فطری به زادگاه، خاک، ملت و مفاخر و میراث گذشته امری فطری است و نه تنها ناپسند نیست که ستودنی است اما وطن پرستی، یعنی اصالت دادن به آب و خاک و ملیت و گزافه گویی برای بزرگ نمایی یک ملت چون روح خودستایی

۱. نک: مجتبی سلطانی، خط سازش، ج ۱، ص ۶۲ـ ۷۰.

می‌آفریند و مقابله با دیگر اقوام و ملت‌ها را توجیه می‌کند، از نظر عقل و شرع ناپسند است و خلاف فطرت انسانی است.

ملی گرایان با وطن محوری و نژاد پرستی، به شکل جاهلانه‌ای تنها آنچه را به ملت آنان منسوب است، حق می‌دانند. بر این اساس به گونهٔ غیر منطقی بسیاری از حقایق را زیر پا می‌گذارند و یکسره آنچه را مربوط به دیگران است کوچک می‌شمارند. شعله ور ساختن احساسات نژادی و زبانی، برتری‌طلبی، دشمن سازی و تنفر از بیگانگان، تقدیس افراطی خاک و گذشته گرایی هنگامی که از حد طبیعی پای بیرون نهد، وحدت و امنیت ملی را نیز با خطر رو به رو می‌سازد و چه بسا منجر به برادر کشی، قوم زدایی و حتی تجزیه داخلی و جنگ خارجی و منطقه‌ای گردد. تبدیل ناسیونالیزم به فاشیسم در ایتالیای موسولینی و به ویژه در آلمان هیتلری مصائب عظیمی برای جهان به دنبال آورد.

ارزیابی میراث و آثار گذشته یک ملت باید با بررسی عقلانی و پذیرش جنبه‌های سازنده و انسانی صورت پذیرد. نمی‌توان هر آنچه را مربوط به گذشته و تمدن باستان است، پذیرفت و ستود. از آن سو نیز نمی‌توان به‌طور کلی همهٔ میراث سنتی را نفی نمود. نمی‌توان آداب و رسوم خرافی، بت پرستی و شرک را چون مربوط به گذشتهٔ باستانی یک کشور است کاری درست شمرد و در مقابل، آداب، ارزش‌ها و هنجارهای منطقی و عقلایی ملل دیگر را نیز نمی‌توان به کلی مردود دانست.

حساسیت به حضور و فعّالیت بیگانگان در وطن ضروری است، اما زیاده‌روی در این امر و تافتهٔ جدا بافته دانستن ملت خود، چه بسا به روحیهٔ امپریالیستی یا تجاوزگری تبدیل شود و میان اقوام و ملت‌ها یا

کشورها تنش بیافریند و به جنگی ویرانگر بینجامد. تندروی در این زمینه حتی موجب محروم شدن یک ملت از علوم و فنون دیگر ملت‌ها می‌شود.

اصالت دادن به ایرانیت در مقابل اسلامیت، همانند اصالت بخشیدن به جسم در مقابل روح است. اسلام برای ایران به منزله روح است، شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران می‌نویسد:

> عکس العمل ایرانیان در برابر اسلام فوق العاده نجیبانه و سپاسگزارانه بوده و از یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی حکایت می‌کند. اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه‌ای فرو رود یا آب گوارایی که به کام تشنه‌ای ریخته شود. طبیعت ایرانی مخصوصاً با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی ایرانِ قبل از اسلام این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو گرفته است و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است.[۱]

چنان که گذشت، یکی از ویژگی‌های فکری ملی گرایان، برخورداری از گرایش‌های سکولاریستی است. تفکر سکولار ملی گرایان ناشی از تأثیر پذیری و انفعال آنان در برابر اندیشهٔ غربی است. سکولاریزم محصول عملکرد زیانبار و فساد آباء کلیسا در دنیای غرب است. برخی عبارات انجیل نیز مؤید این حقیقت است، از جمله در انجیل متیٰ باب ۲۲ می‌خوانیم: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.» در این جمله قیصر مظهر سیاست و خدا مظهر دین است و بر جدایی این دو تأکید می‌شود. اشتباه طرفداران این جریان همسان پنداشتن اسلام با مسیحیت

---

۱. شهید مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۰۰.

است. اسلام، دین و سیاست را به هیچ روی از هم جدا نمی‌داند. نگاهی اجمالی به آموزه‌های اسلامی این حقیقت را بر می‌نماید.[۱] ملی گرایان با پای فشردن بر سکولاریزم و کشاندن مردم به سوی دنیا گرایی صرف، آسیب‌های فراوانی بر بعد معنوی و تکامل آنان وارد می‌کنند.

دفاع و حمایت ملی گرایان از نظام فاسد سلطنتی با وجود تبه‌کاری‌ها و ستمگری‌های این نظام به ویژه در دورهٔ معاصر ایران و چپاول بیت‌المال، فروش کشور به بیگانگان طی قراردادهای مختلف، دست نشاندگی روس، انگلیس و آمریکا،[۲] استبداد و عقب نگه داشتن کشور لکهٔ ننگی بر دامان آنها است.

آری همهٔ ما باید وطن و میهن خود را دوست بداریم، علاقه طبیعی به کشور در متن اسلام نهفته است. رهبران دین اسلام، زادگاه خود را دوست می‌داشتند. رسول‌اکرم(ص) خطاب به شهر مکه می‌فرماید:

> ای مکه! دوستت دارم. اگر مرا بیرون نمی‌کردند، هرگز تو را ترک نمی‌گفتم.[۳]

اسلام دربارهٔ دفاع از وطن بالاترین سخن را دارد و عالی‌ترین انگیزه‌ها را برای دفاع پدید می‌آورد؛ انگیزه‌هایی که آفریدن آنها به هیچ وجه از ملی گرایی ساخته نیست. تاریخ ایران نشان می‌دهد که نیروهای مذهبی

---

۱. نک: امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲. قاجارها به روس و پهلوی‌ها به انگلیس و آمریکا وابسته بودند. پهلوی اول یعنی رضا شاه از حمایت انگلیسی‌ها برخوردار بود و محمدرضا شاه (پهلوی دوم) نیز به آمریکا وابسته بود.

۳. آیت‌ا... جعفر سبحانی، مقاله «ناسیونالیسم یا ملی گرایی (۲)» مجلهٔ نور علم، ص ۲۶.

در پرتو آموزه‌های دین اسلام، بارها و بارها استقلال، آزادی، امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی حفظ کرده‌اند، اما بسیاری از مدعیان ملی گرایی هنگام خطر به کنج عافیت پناه برده و یا چمدان‌ها را بسته و گریخته‌اند. سرنگونی نظام ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی با فداکاری نیروهای دیندار و با رهبری اسلامی حاصل شد. تمامیت ارضی ایران در دفاع هشت‌ساله مقابل بعثی‌های تحت حمایت ابرقدرت‌ها، با فداکاری مسلمانان و مؤمنان مجاهد محفوظ ماند. ملی گرایان نه تنها در جنگ شرکت نکردند، بلکه با القاء شبهات از جمله دربارهٔ تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر و سعی در دلسرد کردن مردم، به نفع دشمن نیز گام برداشتند. بنابراین ملی‌گرایان در ادعای تعصّب ملی داشتن نتوانسته‌اند، صداقت خود را ثابت کنند.

واپسین سخن اینکه وطن دوستی جزء ذات اسلام است، اما وطن‌پرستی یا ملی گرایی خلاف اسلام است. از نظر اسلام هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد مگر به تقوا. خداوند در سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳، می‌فرماید:

> ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شعبه، شعبه و قبیله، قبیله کردیم تا همدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۴ ـ ۴. احزاب و گروه‌ها

مهم‌ترین تشکیلات جریان ملی گرا در قالب جبههٔ ملی تجلّی یافته است. جبههٔ ملی در سال ۱۳۲۸ ش. به رهبری دکتر مصدق تشکیل شد. ملی گرایان هدف از تأسیس جبههٔ ملی را بنیان نهادن حکومت ملی از گذر آزادی

انتخابات و افکار اعلام کردند. در جبههٔ ملی دو نوع رابطه وجود داشت: یکی رابطهٔ فردی با دکتر مصدق رهبر جامعه بدین معنا که برخی کسان عضو هیچ حزبی نبودند و تنها با دکتر مصدق رابطهٔ فردی و شخصی داشتند. دوم رابطهٔ حزبی که منظور، احزاب تشکیل دهندهٔ جبهه است. این احزاب عبارت بودند از:

۱ ـ **حزب ایران،** با مشی ناسیونالیستی و گرایش به سوسیالیزم به رهبری اللهیار صالح؛

۲ ـ **حزب مردم ایران،** با مشی ناسیونالیسم و گرایش به اسلام و سوسیالیزم؛

۳ ـ **حزب ملت ایران یا پان ایرانیسم** که معتقد به ناسیونالیزم افراطی بود؛

۴ ـ **حزب زحمتکشان یا نیروی سوم** بامشی ناسیونالیستی و سوسیالیستی؛

۵ ـ **جامعهٔ سوسیالیست‌ها** با مشی ناسیونالیزم و سوسیالیزم؛

۶ ـ **حزب سوسیالیست،** با مشی مشابه جامعهٔ سوسیالیست‌ها.

جبههٔ ملّیِ نخست، از ساختار جبهه‌ای بهره می‌برد و از احزابی تشکیل شده بود که گرایش‌های ایدئولوژیک همساز و هماهنگی نداشتند. اعضا و رهبران این احزاب نیز با یکدیگر ناسازگار بودند. از این رو نتوانست با استبداد محمدرضا شاهی به گونهٔ جدّی مبارزه کند و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. از هم پاشید.

جبههٔ ملّی را در این دوره «جبههٔ ملّی اوّل» می‌خوانند.

جبههٔ ملی دوم در سال ۱۳۳۹ ش. با اعلام فضای باز سیاسی تشکیل شد. رهبران جبهه امیدوار بودند تحت فشار آمریکا به شاه، دولت را در دست بگیرند. این جبهه تا سال ۱۳۴۳ ش. کم و بیش فعالیت داشت.

جبههٔ ملی سوم در سال ۱۳۴۴ ش. تشکیل شد، اما به دلیل شدت خفقان نتوانست فعالیت چندانی داشته باشد.

سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش. با اوج‌گیری انقلاب و اعلام فضای باز سیاسی از سوی شاه و در چارچوب سیاست حقوق بشر کارتر رئیس جمهور آمریکا، جبههٔ ملی چهارم تشکیل شد.[۱] فعالیت‌های این جبهه تحت الشعاع مبارزات اسلامی و رهبری امام خمینی(ره) قرار داشت. در آستانهٔ سقوط نظام شاهنشاهی، شاهپور بختیار یکی از رهبران جبههٔ ملی نخست وزیری رژیم فاسد پهلوی را بر عهده گرفت، امّا نتوانست سلطنت را نجات دهد. با تشکیل دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان بسیاری از اعضاء جبههٔ ملی در کابینهٔ او حضور یافتند،ولی با استعفای دولت بازرگان پس‌از اشغال لانه جاسوسی آمریکا عمر وزارت و صدارت آنان به سر آمد و مخالفت‌هایشان با جریان اسلامی و اسلام آشکارتر گردید. شکست قطعی ملی گرایان زمانی فرا رسید که علیه لایحهٔ اسلامی قصاص موضع گرفتند و در مقابل اسلام ایستادند. در این هنگام بود که امام خمینی(ره) آنان را مرتد اعلام کرد.[۲] با انزوای ملی‌گرایان بسیاری از آنان به غرب گریختند و در خارج از کشور فعالیتهای ضعیفی را علیه نظام جمهوری اسلامی آغاز کردند. هم اینک نیز برخی کسان با عنوان «ملی ـ مذهبی» می‌کوشند تا در داخل کشور تفکرات ناسیونالیستی با گرایش اسلامی خاص را دامن زنند، ولی از پایگاه مردمی قابل توجّهی برخوردار نیستند.

---

۱. برای اطلاع بیشتر، نک: غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱ و ۲؛ مجتبی سلطانی، خط سازش، ج ۱ و ۲.

۲. نک: پیام امام خمینی، ۲۶ / ۳ / ۱۳۶۰.

۵

جریان التقاطی

ورود مکاتب غربی به کشور و تأثیر آنها بر افکار برخی جوانان و روشنفکران و فقدان شناخت صحیح از اسلام ناب از یک سو و یأس برخی صاحبان افکار از نجات کشور و مبارزه با استبداد، استعمار و عقب ماندگی، نوعی التقاط بین مکاتب را همراه آورد. این نوع تفکر در دهۀ ۱۳۳۰ ش. به تدریج نضج گرفت و سازمان‌ها و تشکل‌هایی را پدید آورد. جریان التقاطی پی آمدهای زیانبار فراوانی برای کشور داشته است. هم اکنون نیز بخش مهمی از این جریان بر همان موضع پیشین پای می‌فشارد.

۱ـ ۵. تعریف

«التقاط» از لَقَطَ به معنای بر چیدن و از زمین چیزی را بر گرفتن، بخشی از گفتار کسی را گرفتن است. «التقاطی» کسی است که مجموعه‌ای را از مجموعۀ دیگر بر می‌چیند و می‌گیرد.

«التقاطیون»، گروهی از فلاسفۀ قدیم بودند که از هر مکتبی فلسفی قولی را اخذ کرده و از مجموع آنها فلسفه‌ای پدید آورده بودند.[۱] کسی که

---

۱. نک: لغت نامۀ دهخدا ذیل واژۀ التقاط، التقاط کردن. و التقاطیون و همچنین نک: سید

از التقاط فکری برخوردار است، از هر مکتبی، بخشی را که پسند او است، بر می‌گیرد و با موارد اخذ شده از مکتب دیگر می‌آمیزد و بدین سان، به مجموعه‌ای از افکار نامتجانس معتقد می‌شود. البته خود او این عدم تجانس را در نمی‌یابد.

شیوهٔ دیگر آن است که محتوا را از یک مکتب و قالب را از مکتب دیگر بر گیرد. با توجه به آنچه گذشت، جریان التقاطی، آن جریان فکری سیاسی است که از نظر ایدئولوژیک ریشه در دو یا چند مکتب دارد. این جریان در ایران با ترکیبی از اسلام و مکاتب وارداتی غربی رخ نموده است. در ایران پیش از انقلاب اسلامی شاهد سه نوع التقاط به قرار زیر هستیم:

۱ـ التقاط اسلام و مارکسیسم؛

۲ـ التقاط اسلام، ناسیونالیسم و لیبرالیسم؛

۳ـ التقاط ناسیونالیسم و مارکسیسم.

این سه شاخهٔ التقاط برخی افراد، سازمان‌ها و احزاب را تحت تأثیر قرار داد و احزابی همچون سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، گروه فرقان، نهضت آزادی ایران و حزب نیروی سوم را پدید آورد. جریان التقاطی مکاتب مذکور را برای حل مشکل استبداد و مبارزه با استعمار خارجی ناتوان می‌دید. هدف صاحبان افکار التقاطی، ایجاد مکتبی ترکیبی برای حل این مشکلات بود.

۲ـ ۵. تاریخچه

التقاط پدیده‌ای نیست که اختصاص به زمان ما داشته‌باشد و همواره در طول تاریخ به شیوه‌های مختلف مطرح بوده است. معمولاً افرادی که

ادامه از صفحه قبل مرتضی حسینی اصفهانی، التقاط گران و متحجران، ص ۱۹.

قدرت فهم صحیح یک دین را نداشته یا تحت تأثیر جوّ روانی و تبلیغاتی حاکم، دین یا هر نوع مکتبی فکری را کامل ندانسته‌اند و یا در پی سازگاری مکتب فکری با مسائل روز بوده و یا برخی آموزه‌های دینی را با هواهای نفسانی خود ناسازگار دیده‌اند، دچار التقاط شده‌اند. این پدیده از جمله در صدر اسلام سابقه دارد. برخی کسان حاضر نبودند اسلام را به عنوان یک دین جامع و کامل بپذیرند، بلکه طبق میل و هوس خود با دین برخورد کردند. شاید بتوان آیات زیر را گواهی بر وجود جریان التقاطی در صدر اسلام دانست؛ آنجاکه قرآن می‌فرماید:[۱]

وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ و يُرِيدُونَ اَنْ يَتَّخِذُوا بَينَ ذٰلِك سَبِيلاً (نساء: ۱۵۰)

و می‌گویند: «به برخی ایمان داریم و برخی را انکار می‌کنیم.» می‌خواهند در این میان، راهی برای خود برگزینند.

در ادامهٔ آیه، خداوند، ماهیت این گروه را که از اهل کتاب بودند و نمی‌خواستند پیامبر اسلام(ص) را بپذیرند، روشن ساخته و به آنان وعدهٔ عذاب داده است:

أُولٰئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ حَقّاً وَ اَعْتَدْنٰا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِيناً (نساء: ۱۵۱)

آنان در حقیقت کافرند و برای کافران عذاب توهین‌آمیزی فراهم ساختیم.

جریان التقاط در صدر اسلام می‌کوشید به شیوه‌های مختلف از پذیرش کامل اسلام سرباز زده، بخشی از اسلام را بپذیرد. التقاطیون می‌خواستند

---

۱. نک: علامه محمد حسین طباطبایی، ترجمهٔ تفسیر المیزان، مترجم، محمد جواد حجتی کرمانی، جلد ۹، ص ۱۹۶ـ۱۹۷.

راه سومی بیابند که آمیزه‌ای از اسلام و ادیان و افکار انحرافی بود. در این کتاب ما در پی بررسی تاریخچهٔ التقاط در صدر اسلام نیستیم. بنابراین به همین اشاره بسنده می‌کنیم و سراغ تاریخچهٔ آن در ایران می‌رویم.[۱]

در تاریخ معاصر ایران، التقاط به دنبال ورود مکاتب غربی به ایران و همزمان با انقلاب مشروطه به تدریج رخ نموده است. پس از ورود مکاتب غربی نظیر لیبرالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم به ایران، نخست برخی کسان به دلیل فقدان شناخت عمیق و توجه به شعارهای ظاهری و تحت تأثیر احساسات، گمان می‌بردند اندیشه‌های وارداتی با دین اسلام سازگاری دارند. برخی کسان نیز از ناسازگاری آنها با دین اسلام آگاه بودند و به دلیل بافت عمیق مذهبی و عکس العمل حافظان دین، یعنی روحانیت، در قالب افکار التقاطی ایده‌های خود را مطرح می‌کردند. سرانجام پس از یک دورهٔ فعالیت و نشو و نمای جریان‌های فکری مختلف از جمله مارکسیسم و ملی‌گرایی پس از شهریور ۱۳۲۰ ش. و ناتوانی گروه‌های چپ مانند حزب توده در مبارزه با سلطنت، برخی افراد که به گمان خویش می‌خواستند هم دین خود را حفظ کنند و هم از مکاتب جدید بهره برند و طرحی نو در اندازند، به التقاط روی آوردند.

هنگامی که مارکسیسم در پاسخگویی به مشکلات جامعهٔ ایران شکست خورد، فردی به نام خلیل ملکی برای انطباق مارکسیسم با جامعهٔ ایران به ترکیب آن با ناسیونالیزم پرداخت و حزب نیروی سوم را تشکیل داد.

با شکست جبههٔ ملی در حل معضلات کشور در عصر شاهنشاهی، و ناتوانی مکتب ناسیونالیزم، نهضت آزادی با ترکیبی از اسلام، لیبرالیزم و

---

۱. نک: به التقاط گران و متحجران، سید مرتضی حسینی اصفهانی.

ناسیونالیزم ـ البته با صبغهٔ اسلامی ـ پا به عرصهٔ وجود نهاد و هنگامی که این جریان التقاطی نیز کارساز نشد، جوانان نهضت آزادی با ترکیب اسلام و مارکسیسم در صدد التقاط خطرناک دیگری بر آمدند و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) را بنیان نهادند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، دو شاخهٔ اخیر جریان التقاطی کوشیدند تا قدرت را در دست بگیرند، امّا به دلیل هوشیاری رهبر انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) و طرد افکار و اعمال آنان از سوی مردم، در رسیدن هدف ناکام ماندند. بخشی از آنان بهدلیل ماهیت ضدمردمی و جنایات بیشمار برای رسیدن به قدرت، ناچار به فرار از کشور شدند و بخش دیگر که با مشی مسالمت‌آمیز هدف خود را پی‌می‌گرفتند، هم‌اکنون نیز در قالب نهضت آزادی و نیروهای ملی ـ مذهبی به عنوان اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی علیه نظام اسلامی فعالیت می‌کنند.

در گذشته، التقاطیون بیشتر در پی آن بودند که مارکسیسم یا ملی گرایی را با اسلام بیامیزند، اما امروزه صاحبان جریان التقاطی عمدتاً می‌کوشند از عنصر لیبرالیزم برای التقاط با اسلام بهره برند و از اصلاح دین، قرائت‌های مختلف، سکولاریزم و پلورالیزم دینی سخن می‌گویند. به هر روی، آنچه امروز هوشیاری جوانان و نیروهای مذهبی را می‌طلبد، مسئلهٔ التقاط اسلام با لیبرالیزم است.

۳ ـ ۵. مبانی فکری

مبانی فکری جریان التقاطی بسته به شاخه‌های گوناگونش مختلف است. نخستین جریان التقاطی که پس از شهریور ۱۳۲۰ ش. و شکست دو

جریان کمونیستی و ملی گرایی نمودار شد، آمیزه‌ای از دو مکتب بود که در حزب نیروی سوم خلیل ملکی تجلی پیدا کرد: ۱ـ سوسیالیزم؛ ۲ـ ناسیونالیزم. آنان از «سوسیالیزم ایرانی» یعنی تفکرات سوسیالیستی متناسب با اوضاع ایران و «نیروی سوم» به معنای نیروهای ضد استعماری در مقابل دو بلوک شرق و غرب سخن می‌گفتند.[۱]

مبانی فکری شاخهٔ دوم این جریان، که در نهضت آزادی و نیروهای ملی ـ مذهبی تجلی دارد، بر ترکیب سه مکتب اسلام، ناسیونالیزم و لیبرالیزم استوار است.

نهضت آزادی پس از آنکه در سال ۱۳۴۰ش. تشکیل شد، رسماً اعلام کرد: «ما مسلمانیم و ایرانی و مصدقی».[۲] این تعبیر، که در اسناد نهضت آزادی مضبوط است، نشان دهندهٔ تأثیر پذیری آنان از دو مبنای فکری اسلام و ناسیونالیزم است. تأکید مهندس بازرگان رهبر نهضت آزادی بر بازگشت به قرآن و تجلیل از مصدق نیز گویای همین دو مبنا است.[۳] مبنای لیبرال این شاخه، از کوشش نهضت آزادی و ملی ـ مذهبی‌ها برای تلفیق اسلام با علم جدید و پای فشاری بر مفاهیم آزادی و دموکراسی هویدا است.

تلاش مهندس بازرگان برای تبیین علمی اسلام که در آثارش کاملاً واضح است و به عنوان نمونه اثبات طهارت آب کر از طریق قوانین تجربی در کتاب مطهرات در اسلام، تحلیل نوگرا و عصری دین و تطبیق اسلام با

---

۱. نک: خلیل ملکی، خاطرات سیاسی خلیل ملکی با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، ص۱۸۸ ـ ۱۷۲.

۲. نک: محمد شفیعی‌فر، درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، ص ۱۷۷.

۳. به آثار مهندس مهدی بازرگان مراجعه شود.

دموکراسی[۱] و تداوم این نوع افکار از سوی پیروان او، همه حاکی از تأثیر مبنای لیبرال در این شاخه از جریان التقاطی است. ضعف اساسی این شاخه التقاطی را می‌توان در دو چیز بر شمرد:

ـ انفعال، تأثیر پذیری و احساس حقارت در برابر پیشرفت‌های دنیای غرب؛

ـ عدم اعتقاد به جامعیت اسلام.

پیروان جریان مورد نظر، معتقد بودند که اسلام ناقص است و از این رو، کوشیدند با استفاده از مکاتب لیبرال و ناسیونالیستی آن را کامل نمایند. این نکته از پیشنهاد آنان برای عنوان نظام سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز آشکار می‌گردد که در برابر پیشنهاد «جمهوری اسلامی» از «جمهوری دموکراتیک اسلامی» سخن گفتند. کلمهٔ «دموکراتیک» زاییدهٔ همان مبنای التقاطی بود والبته با مخالفت شدید رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) رو به رو شد. امام بر «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» پای فشرد.[۲]

مهندس بازرگان همچنین اعلام کرد که قرآن حکومت و خلافت را از آن مردم می‌داند. به اعتقاد وی در هیچ جای قرآن و سنت نوع و خصوصیات حکومت اسلامی مشخص نشده است. وی این را ناشی از حکمت می‌داند.[۳] اعضای این گروه به ولایت فقیه معتقد نیستند.

شاخهٔ سوم جریان التقاطی که در سازمان منافقین و گروهک فرقان تجلی

---

۱. همان، ص ۱۷۷ـ۱۹۳.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۲۹ـ ۱۳۰.

۳. نک: مهدی بازرگان و غلامعلی بازرگان، بعثت و دولت به ضمیمهٔ خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی ایران و بعثت در اجتماع، ص ۲۱ به نقل از شفیعی‌فر، درآمدی بر مبانی فکر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۹.

یافت، ترکیب اسلام و مارکسیسم را مبنا قرار داد. افراد این گروه‌ها به این نتیجه رسیدند که سوسیالیسم یا مارکسیسم به دلیل طرح شعارهای مساوات طلبانه و توزیع ثروت و مالکیت، به اسلام نزدیک‌ترند. البته این شاخه هرگز به صراحت از التقاط سخن نگفتند تا متهم نشوند. اما در عمل با تفسیر و تأویل آیات قرآن، قرائت دیگری از اسلام را پیش کشیدند. پیروان این جریان نیز به «اسلام علمی» توجهی ویژه داشتند، اما برخلاف مهندس بازرگان، که در صدد تطبیق اسلام با علم تجربی و مبانی لیبرالیسم بود، مارکسیسم را به عنوان «علم انقلاب» پذیرفتند. در باور آنها، اسلام دارای مکانیزم علمی دست زدن به انقلاب نبود و از این رو، به مارکسیسم روی آوردند و جنگ‌های پارتیزانی مارکسیست‌ها را الگوی خویش کردند. با توجه به این تحولات فکری بود که از «اسلام انقلابی» و نه انقلاب اسلامی، سخن می‌گفتند. انقلاب اسلامی راهبرد جریان اصیل اسلامی بود که می‌خواست با استفاده از انقلاب، حکومت اسلامی پدید آورد و احکام اسلام را در کشور به اجرا گذارد. مشی انقلابی‌گری وسیله یا ابزاری بود برای رسیدن به هدف (اسلام)، اما جریان التقاطی در میان ابعاد مختلف اسلام تنها وجه انقلابی بودنش را آن هم با تفسیری مارکسیستی برجسته می‌نمود. در واقع، آنان با استفادهٔ ابزاری از اسلام می‌خواستند به قدرت برسند و به اسلام تعبّد نداشتند، بلکه به آن تمسک کرده بودند.[1] این گروه همچنین در اصول اقتصادی، جهان بینی، ایدئولوژی و نوع نظام سیاسی از مارکسیسم متأثر بود.

---

۱. نک: غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران ج ۱، ص ۳۹۷. یکی از اعضای سازمان به صراحت می‌گوید: منظور اصلی ما ترکیب ارزش‌های والای مذهب اسلام با اندیشهٔ علمی مارکسیسم است. همان.

ضعف‌های بنیادی این شاخه عبارت بود از:

- شناخت سطحی از اسلام؛
- فقدان ارتباط با روحانیت اصیل اسلامی؛
- تعجیل در رسیدن به اهداف سیاسی و تمسک به هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و غلبه احساسات بر عقل به دلیل جوان بودن اعضاء؛
- انفعال و خودباختگی در برابر مارکسیسم؛
- عدم اعتقاد به جامعیت اسلام؛
- تفسیر به رأی قرآن و نهج البلاغه.

۴ ـ ۵. احزاب و سازمان‌ها

چنان که گذشت هر شاخه از جریان التقاطی تشکیلاتی ویژه دارد. حزب نیروی سوم به شاخهٔ اول وابسته بود که فعالیت خود را با مرگ خلیل ملکی در سال ۱۳۴۸ ش. به پایان برد. نهضت آزادی از شاخهٔ دوم برخاست و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و گروه فرقان از شاخهٔ سوم پدید آمدند. پیش از این دربارهٔ همهٔ این شاخه‌ها توضیحاتی به اختصار آمد. اینک می‌کوشیم با تفصیلی بیشتر آنها را بررسیم.

۱ ـ ۴ ـ ۵. نهضت آزادی ایران

این تشکل در سال ۱۳۴۰ تأسیس شد. در شرایط خفقان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که جبههٔ ملی به رهبری دکتر محمد مصدق از هم پاشید، شماری از مخالفان با عنوان «نهضت مقاومت ملی» گرد هم آمدند و فعالیتهای ضعیفی برای زنده نگه داشتن نهضت ملی راه انداختند. این

کسان عبارت بودند از دو روحانی برجسته به نامهای آیت الله سیدمحمود طالقانی و آیت الله سیدابوالفضل موسوی زنجانی و برخی نیروهای ملی - مذهبی مانند یدالله سبحانی، مهدی بازرگان، منصور و رحیم عطایی و حسن نزیه. نهضت آزادی ایران از درون همین گروه متولد شد که در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر یدالله سحابی، مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی آن را بنیانگذاری کردند.[۱] نهضت آزادی پس از تأسیس خط مشی خود را چنین ترسیم کرد: «ما مسلمانیم و ایرانی و مصدقی».[۲] عمده‌ترین مسئلهٔ آنان وفاداری به قانون اساسی مشروطه، برگزاری انتخابات آزاد و سلطنت منهای استبداد بود.[۳]

چنان که از خط مشی اعضای نهضت آزادی بر می‌آید، آنان از نظر مکتب فکری یا ایدئولوژی التقاطی از اسلام (مسلمانیم) و ناسیونالیزم (ایرانی و مصدقی) را پذیرفته بودند. هر چند حضور آیت الله طالقانی در جمع اعضای نهضت، آنان را به روحانیت و مبانی اصیل دینی نزدیک‌تر می‌کرد، اما ایدئولوگ نهضت آزادی، مهندس بازرگان بود. او به دلیل تنوع آثارش بیش از دیگران اثر گذاری می‌کرد.

بازرگان، که فرزند یک بازاری متدین بود و پدر آیت الله طالقانی در خانهٔ آنان جلسات مذهبی برگزار می‌کرد، با توجه به فضای فکری زمان خود اصالت علم تجربی (science) و افکار لیبرال «آزادی» و «دموکراسی» برایش بسیار با اهمیت بود. مطالعات دورهٔ جوانی و به ویژه تحصیلات او

---

۱. جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۲۰۰.
۲. محمد شفیعی فر، درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، ص ۱۷۷.
۳. پیشین، ص ۲۰۲.

در اروپا و منفعل شدن از پیشرفتهای مادی دنیای غرب، او را بر آن داشته بود تا ضمن حفظ روحیهٔ مذهبی خود، اسلام را با تفکرات لیبرال جدید در آمیزد و اندیشه‌ای التقاطی بیافریند.

اثبات طهارت آب کر از طریق قوانین علم تجربی (بیوشیمی، فیزیک، شیمی و فرمول‌های ریاضی) در کتاب مطهرات در اسلام و یا بررسی علمی باد و باران در قرآن علم محوری او را نشان می‌دهد. مهم‌ترین اشکال بر این شیوهٔ برخورد با دین، این است که دین با پدیده‌ای سنجیده می‌شود که ناپایدار است. می‌دانیم که قوانین علمی تجربی از ثبات برخوردار نیستند و هر از چندی دانشمندان نظریه‌های جدیدی پیش می‌کشند و برخی از نظریه‌های پیشین را باطل می‌کنند، بنابراین، چنین رویکردی در نهایت به زیان دین می‌انجامد؛ زیرا دین از منبع لایزال وحی سرچشمه گرفته و برای بشر تا ابد کارساز است و بنا کردن آن بر پایهٔ لرزان علم تجربی تأثیر منفی فراوانی دارد.

این افکار در نهایت اثر خود را بر جوانان نهضت آزادی آشکار کرد؛ جوانانی که بعدها از نهضت جدا شدند و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) را بنیان گذاشتند. مجاهدین خلق بر مبنای اصالت علم به جای اسلام، مارکسیسم را مکتب علمی یافتند و التقاطی از اسلام و مارکسیسم پدید آوردند.

فعالیت اعضای نهضت آزادی، به رغم تلاش آنان برای پای بندی به قانون اساسی مشروطه، خوشایند رژیم پهلوی نبود و اعضای آن از جمله آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۱ دستگیر شدند که محاکمه آنان تا ۱۳۴۳ طول کشید. آنان به زندان از ده سال تا چهار سال

محکوم شدند.[1] نهضت آزادی در جریان شتاب انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۶ دوباره فعال شد.

در آستانه پیروزی انقلاب مهندس بازرگان از سوی امام خمینی به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت منصوب شد؛ اما نه ماه پس از پیروزی انقلاب به دلیل فقدان هماهنگی با امام، ارتباط با دولت آمریکا[2] و ناتوانی در پاسخگویی به خواست امت انقلابی یک روز پس از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ استعفاء کرد.

مهم‌ترین مشکل اعضای نهضت آزادی این بود که آنان به جای اینکه دین را از متخصصین، یعنی مراجع عظام تقلید و روحانیت، أخذ کنند و یا خود در حوزه‌های علمیه به تحصیل جدّی بپردازند، به مطالعات فردی بسنده کردند و از منابع غیر اسلامی یعنی علوم تجربی غربی بهره گرفتند. این روش، آنان را از اسلام ناب و روحانیت اصیل به تدریج دور ساخت و پیامدهای زیانباری نیز برای جامعهٔ ایران همراه داشت.

آنان کوشیدند که در مقابل صبغهٔ ناسیونالیستی جبههٔ ملی، چهرهٔ اسلامی تشکیلات خود را تقویت نمایند، اما دکتر مصدق را به عنوان رهبر خود پذیرفتند. اعضای نهضت آزادی در جو مارکسیستی و علم زدهٔ دانشگاه‌ها و روشنفکران، تلاش کردند از لغزیدن جوانان به ورطهٔ ماتریالیسم جلوگیری کنند و اسلام را دینی نوگرا و همگام با پیشرفت علم

---

۱. همان،ص ۲۰۲

۲. منظور ملاقات بازرگان و وزیر خارجه‌اش ابراهیم یزدی با برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا جیمی کارتر، در الجزایر است که اعتراضات و تظاهرات مردمی را در ایران بر انگیخت.

و تمدن غربی معرفی نمایند. بر این اساس، تطبیق اسلام با علم تجربی و هماهنگ سازی اصول و مبانی اسلام با لیبرال دموکراسی را در دستور کار قرار دادند. نتیجهٔ تلاش آنها ارائه یک چهرهٔ التقاطی از اسلام بود که در نهایت جوانان نهضت را به دلیل اعتقاد به علمی بودن مارکسیسم و تأیید نهضت آزادی بر علم تجربی به سوی مکاتب غربی یعنی مارکسیسم و لیبرالیسم سوق می‌داد. جهت‌گیری دیگر فعالیت این گروه مخالفت با استبداد دولت حاکم بود، بر این اساس، اعضای نهضت در ماجرای تصویب لایحهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قیام ۱۵ خرداد در مسیر مخالفت و اعتراض علیه استبداد قرار گرفتند. تداوم مبارزهٔ آنان و نیز مخالفت با رفراندم انقلاب سفید به دستگیری آنان انجامید. همزمان با اوج‌گیری انقلاب در سال ۱۳۵۶ش. اعضای نهضت نیز فعالیت خود را پی گرفتند، اما در مقابل مشی قاطعانه و انقلابی امام خمینی، بر شیوهٔ مبارزهٔ مسالمت‌آمیز تأکید داشتند. آنان با اصل نظام سلطنت مخالفت نداشتند.[۱] مهندس بازرگان رهبر نهضت در آستانهٔ پیروزی انقلاب با سفر به پاریس تلاش کرد امام را به مبارزهٔ مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی مشروطه وا دارد، اما امام نپذیرفت.[۲] با تشکیل دولت موقت به دلیل سابقه مبارزاتی و وجههٔ اسلامی، مهندس بازرگان در رأس دولت موقت قرار گرفت. در جریان ارتداد اعضای جبههٔ ملی، امام خمینی از اعضای نهضت خواست که صف خود را از آنان جدا کنند، اما بازرگان چنین نکرد.[۳] از

---

۱. نک: مجتبی سلطانی، ج ۱، خط سازش، ص ۶۲ـ ۷۱.

۲. همان، ص ۱۰۲ـ ۱۰۳.

۳. همان، ص ۵۳ـ ۶۱.

آن پس نهضت آزادی در موضع اپوزیسیون نظام قرار گرفته و به انتقاد و مخالفت پرداخته است. این گروه در جریان جنگ تحمیلی، پس از فتح خرمشهر، زمزمه‌های مخالفت با استمرار جنگ را آغاز کرد و عملکردی که شایستهٔ آن برههٔ حساس باشد، ازخود نشان نداد. نهضت آزادی به دلیل عملکرد منفی، گرایش به آمریکا و مبانی التقاطی در سال ۱۳۶۶ ش. در پی نامهٔ وزیر کشور وقت سید علی‌اکبر محتشمی به امام خمینی غیر قانونی اعلام شد. امام(ره) در بخشی از نامهٔ خود آورده‌اند:

... نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدّی وابستگی کشور ایران به آمریکاست و در این باره از هیچ کوششی فرو گذار نکرده است.... نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون‌گذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها، به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه، موجب فساد عظیم ممکن است شوند، که از ضرر گروهک‌های دیگر، حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است. نهضت آزادی و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند... نتیجه آنکه نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن، چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند، می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.[۱]

---

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۳۸۴. همچنین برای اطلاع بیشتر از نهضت

ادامه در صفحه بعد

رهبری نهضت در حال حاضر بر عهدهٔ ابراهیم یزدی است و این شاخه، همراه نیروهای ملی ـ مذهبی، همچنان به فعالیت غیر قانونی خود علیه نظام اسلامی ادامه می‌دهد.

۲ ـ ۴ ـ ۵. سازمان مجاهدین خلق (منافقین)

این سازمان، که به «منافقین» مشهور است، در سال ۱۳۴۴ ش. به دست برخی از اعضای جوان نهضت آزادی تأسیس شد. بنیانگذاران آن محمد حنیف نژاد، سعید محسن و حسن نیک بین (معروف به عبدی) بودند و سپس علی اصغر بدیع زادگان، علی باکری، علی مشکین فام، ناصر صادق، علی میهن‌دوست، حسین روحانی و دیگران به آن پیوستند.

اوضاع سخت کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد و تشدید نظام دست نشاندگی در ایران و به ویژه سرکوب خونین نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جوانان نهضت آزادی را، که از مشی مسالمت‌آمیز و مبارزهٔ پارلمانی نهضت آزادی ناراضی بودند، به سوی مبارزهٔ قهرآمیز و مسلحانه سوق می‌داد.

آنان به این نتیجه رسیدند که مبارزات گذشته به دلیل فقدان سازماندهی و تشکیلات مستحکم، نداشتن راهبرد و مکتب یا ایدئولوژی متناسب با نیازهای روز و رهبران و مبارزان حرفه‌ای با شکست مواجه شده‌اند.[۱]

آنان بر این اساس تدوین ایدئولوژی، پی ریزی سازمان و تشکیلات، تعیین راهبرد و آموزش اعضای خود را محور کار قراردادند. تدوین

ادامه از صفحه قبل آزادی، نک: علی باقی نصرآبادی و عبدالله شمسی، جامعه‌شناسی احزاب (۶)، نهضت آزادی ایران.

۱. نک: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، شفیعی فر، ص ۲۰۶ ـ ۲۰۸ و تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، غلامرضا نجاتی، ص ۳۹۳ ـ ۳۹۴.

ایدئولوژی مبارزه نیازمند مطالعات اولیه بود. در این باره اعضای سازمان به مطالعه کتب مورد نیاز خود پرداختند. منابع مطالعاتی آنها را علاوه بر آموزه‌هایی ایدئولوژیکی که در نهضت آزادی و مطالعات فردی اخذ کرده بودند، چند دسته تشکیل می‌داد:[1]

- منابع اصیل اسلامی مانند قرآن و نهج البلاغه؛
- آثار مهندس بازرگان مانند راه طی شده و خدا در اجتماع و تفسیر پرتوی از قرآن اثر آیت الله طالقانی؛
- کتب مارکسیستی مانند کتابچهٔ سرخ مائو یا منشأ تکامل وحیات نوشتهٔ اپارین (مارکسیت) و چه باید کرد؟ از لنین رهبر انقلاب کمونیستی شوروی؛
- کتاب‌هایی دربارهٔ مبارزات مسلحانه مردم کوبا و الجزایر.

آنان بر اساس مطالعات یاد شده کتب التقاطی زیر را برای آموزش اعضا خویش تدوین کردند:

- شناخت، اثر حسین روحانی؛
- راه انبیاء، راه بشر، اثر محمد حنیف نژاد؛
- تکامل، اثر علی میهن دوست؛
- اقتصاد به زبان ساده، اثر محمود عسکری زاده؛
- امام حسین، اثر احمد رضایی.

همهٔ این کتابها آمیزه و التقاطی از اسلام و مارکسیسم بودند و یا بهتر است بگوییم: ظاهر اسلامی و باطن مارکسیستی.

بنیانگذاران مجاهدین خلق، سازمان و تشکیلات خود را بر اساس همین مطالعات تحکیم بخشیدند و در بحث انتخاب استراتژی یا راهبرد

---

۱. نک: پیشین، ص ۲۲۵ـ۲۲۷.

مبارزه با رژیم پهلوی «جنگ چریکی یا مسلحانهٔ شهری» را مبنای کار خود قرار دادند. این راهبرد نیز کاملاً متأثر از جنبش‌های مارکسیستی بود.

بر این اساس آنان از سال ۱۳۴۷ به آموزش نظامی نیروهای سازمان پرداخته، از جمله رضا رضایی و محمود شافعی را نیز برای کسب تجربه و آموزش به اردوگاههای مبارزان فلسطینی اعزام کردند.

سازمان در سال ۱۳۴۹ ـ ۱۳۵۰ ش. کوشید تا همزمان با جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و پس از آن به چند اقدام مسلحانه دست زند. پیش از آن سازمان چریکهای فدایی خلق ـ که مارکسیست و رقیب ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق بودند ـ در سال ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل حمله کردند. مجاهدین می‌خواستند با اقدامات مسلحانه از رقیب عقب نمانند. بمب گذاری در کارخانه صنایع الکتریکی تهران و فعالیتهای دیگر، در نهایت موجب لو رفتن سازمان و دستگیری سران و اعضای آن شد. افراد دستگیر شده عبارت بودند از: محمد حنیف نژاد، علی‌اصغر بدیع زادگان، علی باکری، سعید محسن، بهمن بازرگانی، ناصر صادق، علی میهن‌دوست، محمود عسکری زاده، رضا رضایی، محمد بازرگانی و مسعود رجوی. سه نفر اخیر در سال ۱۳۵۰ به مرکزیت سازمان پیوسته بودند. تمامی افراد مذکور به استثنای مسعود رجوی و بهمن بازرگانی اعدام شدند. مسعود رجوی سرکردهٔ فعلی سازمان با تقاضای عفو برادرش کاظم رجوی که در سوئیس بود ـ و با کمک چند دانشگاهی سوئیسی از شاه ـ از اعدام نجات یافت. ساواک اعلام کرد که رجوی در ازای همکاری با ساواک جان خود را نجات داده است.[۱]

---

۱. نک: سرهنگ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران (از کودتا تا انقلاب)، ج ۱، ص ۴۰۷.

خانوادهٔ بهمن بازرگانی نیز درخواست کردند چون یکی از فرزندانشان اعدام شده، از اعدام دیگری صرف نظر کنند و پذیرفته شد.[1]

بدین روی، کادر مرکزی سازمان در ۴ خرداد ۱۳۵۱ اعدام شدند.[2] اعدام بنیانگذاران سازمان، افراد بعدی کادر مرکزی به ویژه تقی شهرام را بر آن داشت تا در ایدئولوژی سازمان تجدید نظر کنند. آنان به این نتیجه رسیدند که رسماً مارکسیست بودن خود را اعلام کنند و از این رو، در سال ۱۳۵۴ برخی از اعضای سازمان رسماً اسلام را کنار گذاشته، مارکسیسم را پذیرفتند.[3] آنها در هنگام پیروزی انقلاب و پس از آن در قالب گروه «پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» به مقابله با نظام جمهوری اسلامی پرداختند و شکست خوردند.

پس از انشعاب اعضای مارکسیست سازمان در سال ۱۳۵۴ و اختلافات درونی دو دسته از اعضای سازمان (مارکسیست‌ها و التقاطی‌ها)، سازمان

---

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۴۹ ـ ۲۵۱. پس از اعدام کادر مرکزی، تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی، مرکزیت سازمان را تشکیل دادند. دو نفر اول به دلیل تفکرات مارکسیستی با شریف واقفی که روحیه‌ای مذهبی داشت، مخالف بودند. آنان پس از بحث‌های زیاد به شریف واقفی اولتیماتوم دادند و در نهایت او را به همراه مرتضی صمدیه لباف ربودند. شریف واقفی کشته شد و صمدیه نیز گریخت، اما به دام ساواک افتاد و او نیز کشته شد. (نک: همان) ورود شهرام به کادر مرکزی سازمان، آغاز انفجار و ارتداد در سازمان بود. پس از کشتن شریف واقفی، مرکزیت سازمان در اختیار شهرام، آرام و حسین سیاه کلاه ـ قاتل شریف واقفی ـ قرار گرفت. شکست‌های پی در پی سازمان باعث شد تا آنان در ایدئولوژی و راهبرد سازمان تجدید نظر کنند و در پی این تجدید نظر آنان اسلام را به کناری نهاده، مارکسیسم را برگزیدند. در طول سال ۱۳۵۳ تنها رهبران سازمان از این ماجرا خبر داشتند اما در سال ۱۳۵۴ مسأله در سطح عمومی سازمان علنی شد. (همان، ص ۲۵۱ـ۲۵۴).

۳. همان، ۲۵۳ ـ ۲۵۸.

تضعیف شد و برخی از افرادی که دستگیر نشده بودند به همراه مسعود رجوی و تعدادی که در زندان قصر بودند. کوشش‌های پراکنده‌ای برای حفظ سازمان به عمل می‌آوردند. رجوی همزمان با اوج‌گیری انقلاب مردم مسلمان ایران در سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و با کمک سایر مجاهدین سازمان را فعال کرد.

این بخش از سازمان همچنین مواضع التقاطی و ظاهر اسلامی خود را حفظ کردند و بعدها به رهبری مسعود رجوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی با پنهان کردن ماهیت اصلی خود به جذب جوانان و هواداران پرداختند و کوشیدند قدرت را در کشور به دست گیرند. آنان پس از اینکه نتوانستند به قدرت برسند، از سال ۱۳۶۰ وارد جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی شدند و با ترور شخصیتهای انقلاب، همچون شهید بهشتی، شهید رجایی و باهنر و همکاری با بنی صدر آسیبهای جانکاهی بر کشور و ملت ایران وارد ساختند و سرانجام، چون در میان مردم جایگاهی نداشتند و با مقاومت امت حزب الله رو به رو شدند، از کشور گریختند و در خارج از کشور به فعالیت علیه جمهوری اسلامی ایران و حتی همکاری با رژیم بعثی عراق پرداختند و هم اکنون نیز آلت دست بیگانگانند و به خیانت خویش ادامه می‌دهند.

غیر از گروه مرتدّین و گروه رجوی، گروهی نیز به رهبری لطف الله میثمی در سازمان فعال بودند. میثمی از اعضای مرتبط با جبههٔ ملّی و نهضت آزادی، با افکار التقاطی در سال ۱۳۴۸ به سازمان پیوست. هنگام اعدام بنیان‌گذاران سازمان، او در زندان بود. پس از آزادی در سال ۱۳۵۲ به فعالیت خود ادامه داد. در سال ۱۳۵۳ (شب ۲۸ مرداد) هنگام ساختن

بمب دستی، دو چشم و یک دستش را از دست داد. او سپس به دلیل اختلافات فکری با گروه رجوی در سال ۱۳۵۵ از سازمان انشعاب کرد و گروه «نهضت مجاهدین خلق» را به وجود آورد. پس از پیروزی انقلاب نیز چند بار به زندان افتاد و هم‌اکنون نیز مشغول فعالیتهای مطبوعاتی است.

یاد کردنی است که در اوایل فعالیت سازمان، برخی روحانیان چون می‌دیدند که گروهی از جوانان مسلمان در مقابل کمونیستها به مبارزهٔ مسلحانه با رژیم شاه همت گمارده‌اند، به آنان کمک‌های مالی می‌کردند. از این روحانیان آیت‌الله طالقانی، هاشمی رفسنجانی، دعایی و... را می‌توان نام برد؛ اما پس از اینکه ماهیت التقاطی و مارکسیستی اعضای سازمان آشکار گشت، به جز آیت الله طالقانی که به منظور تأثیر گذاری بر آنان تقریباً تا اواخر در ارتباط با سازمان بود، از آن دوری جستند و کمکهای مادی و معنوی خود را قطع کردند. نکتهٔ قابل توجه این است که سازمان برای اخذ تأییدیه از امام خمینی (ره) تراب حق شناس و حسین روحانی[1]، از اعضای خود را به نجف فرستاد. آنها طی چند جلسه عقاید سازمان را برای امام(ره) باز گفتند؛ اما امام خمینی (ره) نه ایدئولوژی سازمان را تأیید کرد ونه راهبرد جنگ مسلحانه و نه اصل سازمان را پسندید.[2]

جدایی از روحانیت و بی اعتقادی به تقلید از مراجع عظام، مطالعهٔ کتب ضلال تأثیرپذیری از احساسات جوانی، فساد اخلاقی درون سازمانی و مهم‌تر از همه نافرمانی از رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی (ره)، سازمان

---

۱. این دو نفر از اعضای مرکزیت سازمان بودند که در جریان ارتداد سازمان، مرتد شد و در سال ۱۳۵۷ سازمان کمونیستی پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر را تشکیل دادند و به جنگ مسلحانه با نظام اسلامی پرداختند.

۲. نک: سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی(ره)، ج ۳، ص ۴۰۲ ـ ۴۱۰.

مجاهدین خلق (منافقین) را به سرنوشت شومی درانداخت که بسیاری از اعضای آن، در آغاز، حتی گمان چنین سرنوشتی را نمی‌بردند.

از جمله مطالبی که نباید فرو گذاشت، فساد اخلاقی درون سازمان منافقین پس از تأسیس آن است. آنان به دلیل افکار مارکسیستی و التقاطی، بی قیدی و عدم تعبد به دستورات اسلامی، خانه‌های تیمی خود را به مراکز فساد و فحشاء تبدیل کرده بودند و یا اینکه دور از چشم سایر اعضاء به روابط نامشروع خود ادامه می‌دادند. برخی از اعضای منافقین در بازجویی‌های خود به این امر اعتراف کرده‌اند که قلم از ذکر آن شرمگین است.[۱] فساد اخلاقی سازمان چه قبل و بعد از پیروزی انقلاب تداوم داشته است. از جمله می‌توان به فساد تقی شهرام و وحید افراخته اشاره کرد. وحید افراخته که بعداً اعدام شد یکی از عناصر زن بارهٔ سازمان بود که زنان و دختران زیادی را به دام فساد خود و سازمان کشانید.[۲] سازمان حتی به زنان شوهردار و فرزندان آنها نیز با توجیه مقتضیات سازمانی رحم نکرد. از جمله می‌توان به ازدواج نامشروع مسعود رجوی رهبر منافقین با مریم قجر عضدانلو زن ابریشم‌چی اشاره کرد.

۳ ـ ۴ ـ ۵. گروه فرقان

این گروه از جمله تشکلهای دارای تفکر التقاطی بود. تفکر التقاطی چنانکه گذشت اندیشه‌ای است که از نظر ایدئولوژیک ترکیبی از چند مکتب فکری است؛ مثلاً دو مکتب مانند اسلام و مارکسیسم (چنان که در

---

۱. نک: حمید روحانی، فسادهای اخلاقی درون سازمان، منبع اینترنت.
www.irandidban.com، ۱۳۸۲/۱/۲۲

۲. همان.

افکار مجاهدین خلق پیش آمده است) و یا سه مکتب، مانند اسلام، لیبرالیسم و ناسیونالیسم؛ چنان که در اندیشه‌های نهضت آزادی می‌توان چنین التقاطی را بازیافت.

این تشکل را در سال ۱۳۵۷ اکبر گودرزی بنیان گذاشت که حدود ۲۵ سال داشت. او به گونهٔ سطحی با اسلام آشنا بود و مطالعات مارکسیستی داشت. پس از شکل‌گیری افکارش عمدتاً در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵، تفکری التقاطی از اسلام و مارکسیسم پدید آورد. در سال ۱۳۵۶ کلاسهایی را با موضوع تفسیر قرآن بر بنیاد همین افکار در مناطق مختلف تهران، نازی آباد، سلسبیل، قلهک و جوادیه برگزار کرد و نیروهایی را برای خود فراهم آورد. نیروهای او از افکار دکتر شریعتی کاملاً متأثر بودند و حتی افراطی‌تر از او می‌اندیشیدند؛ بدین معنا که در چارچوب تفکر اسلام منهای روحانیت، روحانیت راکه از آن به «آخوندیسم» تعبیر می‌کردند، از اساس باطل می‌دانستند. آنان به زعم باطل خود می‌خواستند اسلام را از دست روحانیت آزاد کنند[1] هر چند در واقع دنبال به دست‌گیری قدرت سیاسی بودند.

راهبرد گروه کم‌شمار فرقان، ترور یا حذف فیزیکی بود. بر این مبنا، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به ترور رهبران انقلاب دست زدند. نخست سپهبد محمد ولی قرنی، پس از آن شهید مطهری و شهید مفتح، شهید مهدی عراقی و پسرش حسام و شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی را ترور کردند. در این میان، ترور حضرت آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و مرحوم ربانی شیرازی ناکام ماند. اعضای این گروه و رهبر آن پس از این

---

۱. نک: جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی ایران، ص ۳۲۱ـ۳۲۶.

تــرورها دســتگیر شـدند. اکـبر گـودرزی در ۱۸ دی ۱۳۵۸ دسـتگیر و در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۵۹ تیرباران شد.[۱]

دوری از روحانیت اصیل، ضعف بینش اسلامی، هوس رسیدن بـه قـدرت و تأثیرپذیری عمیق از مارکسیسم از مشکلات بنیادی این گروه بود.

---

۱. همان

۶

جریان روشنفکری

می‌توان جریان روشنفکری در ایران را در یک تقسیم بندی کلی به روشنفکری دینی و غیر دینی تقسیم کرد. بدین سان، روشنفکران، هر یک، در یکی از جریان‌های پنج گانهٔ پیش گفته جای می‌گیرند. بیشترین تأثیر این جریان بر جامعه به دورهٔ پس از انقلاب مشروطه باز می‌گردد. از همین زمان است که واژهٔ «منوَّر الفکر» پا به میدان ادبیات سیاسی کشور ما نهاد و تا امروز تأثیر خود را بر امور سیاسی جامعه حفظ کرده است.

۱ـ ۶. تعریف و انواع جریان روشنفکری

«روشنفکر» را به نوگرا، تجدد پرست و آنکه رواج آیین و افکار نو را پی می‌جوید و منسوخ شدن آیین کهن را در هدف دارد، تعریف کرده‌اند.[۱] اما «روشنفکر» در اصل به کسی می‌گویند که دارای فکری باز، ذهن بصیر و اندیشه‌ای روشن نسبت به امور است. مفهوم متضاد این واژه «تاریک فکر»، معادل کلمهٔ «متحجِّر» است و کنایه از کسی است که به هیچ روی از

---

۱. نک: لغت نامهٔ دهخدا ذیل واژهٔ روشن فکر.

عقاید کهنهٔ خود دست بر نمی‌دارد.[۱] بدین سان، متحجر کسی است که از نظر فکر و ذهن هیچ انعطافی ندارد و همچون سنگ از جمود و سکون برخوردار است. می‌توان با توجه به ادبیات دینی، واژهٔ روشنفکر را مترادف با کلمهٔ «بصیر» دانست. در این مفهوم، روشنفکر راستین کسی است که گوشی شنوا و چشمی بینا دارد و ذهن اوبا نور معرفت الهی روشن است و حق را از باطل به خوبی باز می‌شناسد. با توجه به این معنا، روشنفکری در مقابل بی بصری، کوری، جهالت، حیرت و ضلالت قرار دارد.[۲] متأسفانه ادبیات سیاسی امروز این مفهوم از روشنفکری را که دارای معنایی مثبت است، فراموش کرده است. روشنفکر در ادبیات سیاسی امروز، ترجمه واژهٔ غربی Intellectual است که همزمان با عصر مشروطه پا به ادبیات سیاسی کشور گذاشت و به «منوَّر الفکر» ترجمه شد. واژهٔ «روشنفکر» را فرهنگستان ادب در اوایل دهه ۱۳۲۰ ش. بر جای واژهٔ «منور الفکر» نهاد. این واژه به یک لحاظ، به کسانی اطلاق می‌شد که به وحی و دخالت خداوند در امور روزمرّه اعتقادی نداشتند و به لحاظی دیگر مراد از آن کسانی بودند که با آموزش اروپایی یا نظام آموزشی نو آشنا بودند. ویژگی بسیاری از این روشنفکران نکوهش عوام و گذشتهٔ کشور و توجه به آینده و نوگرایی بود.[۳]

---

۱. همان، ذیل واژهٔ متحجر.

۲. نک: به آیات قرآن کریم: یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۸؛ فاطر (۲۵)، آیه ۱۹؛ انعام (۶)، آیه ۵؛ رعد (۱۳)، آیه ۱۶. همچنین سخن امام علی(ع) که فرمود: اِنّما الْبَصیرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ... میزان الحکمه، ج ۱، حدیث ۱۷۳۲.

۳. نک: مهرزاد بروجردی، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمهٔ جمشید شیرازی، ص ۴۲ ـ ۴۴؛ فرهاد شیخ فرشی، روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی، ص ۵۸ـ ۵۹.

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که ارائه تعریفی یگانه برای جریان روشنفکری در ایران کاری دشوار و بلکه ناممکن است. می‌توان گفت در دورهٔ معاصر، ایران شاهد دو نوع جریان روشنفکری دینی و غیر دینی بوده است که هر یک از شاخه‌های فرعی نیز برخوردار بوده‌اند. از این رو، نخست شاخه‌های روشنفکری دینی و سپس فروع روشنفکری غیر دینی را به تعریف می‌گذاریم:

۱ـ جریان روشنفکری صحیح دینی:[۱] منظور جریانی است که با هدف حفظ و استمرار اسلام ناب محمدی(ص) از یک سو با رکود فکری، سطحی نگری، مقدس مآبی و تنگ نظری به مقابله برخاسته است و از سوی دیگر انفعال در مقابل اندیشه‌های وارداتی و غیر منطقی را بر نمی‌تابد و التقاط فکری را رد می‌کند و چهره‌ای روشن و ناب از اسلام بر اساس مقتضیات زمان و مکان ارائه می‌دهد.

۲ ـ جریان روشنفکری التقاطی دینی: روشنفکرانی که در این جریان جای می‌گیرند، دغدغهٔ دینی داشته‌اند، امّا تحت تأثیر مکاتب وارداتی غربی، مانند لیبرالیسم، مارکسیسم و ناسیونالیسم، در صدد ارائه اسلامِ مدرن بر آمده‌اند و نتیجهٔ کار آنها دوری از اسلام راستین و ارائه افکار التقاطی بوده است.

۳ ـ جریان روشنفکری لائیک یا سکولار: این جریان استمرار جریان روشنفکری غربی است که دین را امری شخصی می‌داند و با اعتقاد به

---

۱. این تعبیر از بیانات مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای اخذ شده است. نک: بیانات ایشان در دیدار با اعضای علمی هیأت علمی همایش جهانی حکمت مطهر ۱۳۸۲/۱۲/۱۸.

سکولاریزم، اومانیسم و لیبرالیسم، می‌کوشد کشور را به سوی ارزش‌ها و آموزه‌های غربی سوق دهد.

۴ ـ **جریان روشنفکری الحادی:** این جریان به صورت بنیادی با دین و باورهای مذهبی در ستیز است و بیشتر از تفکرات سوسیالیستی یا مارکسیستی برخوردار است.

۲ ـ ۶. تاریخچه

هر یک از انواع جریان روشنفکری، تاریخچه‌ای ویژه دارد. روشنفکری صحیح اسلامی، تداوم همان جریان اصیل اسلامی است که حتی پیش از رویارویی مردم ما با فرهنگ و تمدن غرب در عصر قاجار وجود داشته است. روحانیت اصیل و عالمان روشن ضمیر حوزه‌های علمیه پدید آورندگان آن محسوب می‌شوند. می‌توان گفت که این جریان ادامهٔ اسلام ناب است که از پیامبر(ص) آغاز می‌شود و با ائمه اطهار(ع) استمرار می‌یابد و سرانجام به علمای صالح و روحانیت اصولی می‌رسد. روحانیان اصولی، که در مقابل اخباریان قرار داشتند، بر خلاف دیدگاه‌های «عقل ستیز» اخباریان و ناتوانی آنان برای پاسخگویی به نیازهای زمان، بر جامعیت شریعت، اجتهاد و پذیرش صلاحیت عقل برای تشخیص احکام شرعی پای می‌فشردند و از این رو، به مسائل مستحدثه و نیازهای زمان به خوبی پاسخ می‌گفتند.

این جریان در دورهٔ پهلوی به دست روحانیت انقلابی افتاد که به مقابله با افکار تججر گرایانه و مقدس مآبانه کسانی همچون طرفداران انجمن حجتیّه و مخالفان دخالت اسلام در سیاست پرداختند و با رهبری امام

خمینی(ره)، انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند. از جمله افراد شاخص این جریان می‌توان از علامه سید محمد حسین طباطبایی و شهید آیت‌الله مرتضی مطهری نام برد که مظهر روشنفکری صحیح اسلامی بودند. آنان با شجاعت و انصاف علمی و با دلایل متقن و محکم از اسلام ناب به مقابله با تفکرات لیبرال، مارکسیستی و ناسیونالیستی برخاستند و بدون انفعال پاسخگوی نیازهای فکری زمان شدند.رهبر معظم انقلاب اسلامی در تجلیل از شخصیت علامه مرتضی مطهری با توجه به دیدگاه روشنفکری صحیح او می‌فرماید:

> شهید مطهری با ایمان، علم و اعتماد به نفس والای خود و همچنین ادب و انصاف علمی در آن سال‌ها [ی قبل از پیروزی انقلاب] شجاعانه وارد میدان شد و با یک مواجهۀ صحیح و علمی در مقابل تفکرات مارکسیستی و لیبرالیستی، توانست چهرۀ روشن و نابی را از تفکرات اسلامی ارائه دهد و جریان روشنفکری اسلامی صحیحی را پایه گذاری نماید که در واقع مبنای بخش عمده‌ای از جریان فکری انقلاب اسلامی شد.[۱]

هم اینک نیز این حرکت به رهبری هوشمندانۀ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و فقهای اسلام و ولایتی با عنوان «جنبش آزاد اندیشی دینی» استمرار دارد.

تاریخچۀ جریان دوم به آن دسته از متفکران مسلمانی باز می‌گردد که تحت تأثیر مکاتب غربی بودند. برجسته‌ترین چهره‌های این جریان دو نفر بودند: نخست، مهندس مهدی بازرگان که تحت تأثیر افکار لیبرال غرب

---

۱ . بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای هیأت علمی همایش جهانی حکمت مطهر ۱۳۸۲/۱۲/۱۸.

قرار داشت و[۱] دوم، دکتر علی شریعتی که از افکار سوسیالیستی اثر پذیرفته بود.[۲]

این دو متفکر به دلیل تحصیل در دنیای غرب و فقدان آشنایی عمیق با مبانی اسلامی، هرچند اهل دین و دغدغهٔ دینی بودند، از روشنفکران التقاطی به شمار می‌روند. مهندس بازرگان با تلاش برای تفسیر تجربی و علمی قرآن، اثبات علمی بودن دین اسلام، تلفیق اسلام و ناسیونالیزم و انطباق مبانی اسلامی بر برخی مبانی دموکراسی غربی در صدد مدرنیزه کردن اسلام بر آمد. البته کوشش‌های او در مجامع روشنفکری و جوانان روشنفکر مسلمان اثر می‌نهاد وآنان را به‌علمی بودن و جاودانگی آموزه‌های اسلام امیدوار می‌کرد، اما در همان حال بستر انحرافات بعدی افراد را به سوی مکاتب غربی فراهم می‌نمود.

دکتر علی شریعتی نیز با کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود پیش از پیروزی انقلاب، نفوذ فراوانی در ذهن جوانان دانشگاهی و روشنفکران داشت و در حسینیه ارشاد فعالیت می‌کرد.

حسینیه ارشاد را محمد همایون، ناصر میناچی و شهید مطهری در سال ۱۳۴۶ ش. به عنوان مؤسسهٔ خیریهٔ تعلیماتی و تحقیقات علمی و دینی تأسیس کردند. علاوه بر شهید مطهری، که سخنران این حسینیه بود، محمدتقی شریعتی و از سال ۱۳۴۷ دکتر علی شریعتی فرزند او نیز در این پایگاه سخنرانی می‌کردند. به دلیل اختلاف نظر شهید مطهری با میناچی

---

۱. نک: مجتبی سلطانی، خط سازش، ج ۱، ص ۱۲۹ ـ ۱۵۸.

۲. به عنوان نمونه نک: شریعتی، اسلام‌شناسی درس‌های ارشاد، همچنین کتاب حسین وارث آدم (مجموعهٔ آثار ج ۱۹).

بر سر ادارهٔ حسینیه و اختلافات فکری با دکتر شریعتی، شهید مطهری در پایان سال ۱۳۴۹، مؤسسه را ترک کرد و این تشکل در اختیار دکتر علی شریعتی قرار گرفت. با رفتن شهید مطهری روحانیان دیگری همچون محمدتقی فلسفی، شهید باهنر، هاشمی رفسنجانی و خزعلی نیز حسینیه را ترک کردند.[۱] دکتر شریعتی نیز از این رویداد خوشحال بود.[۲]

حسینیهٔ ارشاد در آبان ۱۳۵۱ به دلیل ترس رژیم پهلوی از فعالیتهای آن، تعطیل شد. پس از آن دکتر شریعتی تا مهر ۱۳۵۲ آزاد ماند و در این زمان دستگیر شد و پس از ۱۸ ماه زندانی در نوروز سال ۱۳۵۴ آزاد گشت؛ اما در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ در لندن بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت و انقلابیون از این حادثه علیه رژیم پهلوی بهره‌برداری کردند.[۳]

دکتر شریعتی از یک سو به دلیل خلاقیت فکری و سخنرانیهای پرجاذبه، مایهٔ امید انقلابیون مسلمان به شمار می‌آمد؛ چون جوانان را به سوی خود جذب می‌کرد و این کار پسند رژیم پهلوی نبود و در دل رژیم رعب ایجاد می‌کرد. اما از جهت دیگر حملات تند او به روحانیت شیعه موجب نگرانی شدید انقلابیون مسلمان می‌شد؛ چون باعث انحراف مسیر مبارزه می‌گردید و از این رو از نظر رژیم امری پسندیده به نظر می‌آمد.

رژیم پهلوی به دلیل وابستگی‌اش به نظام سرمایه داری آمریکا، مارکسیست‌ها را دشمن خود می‌دانست و از اقداماتی که علیه تفکرات کمونیستی از سوی دکتر شریعتی صورت می‌گرفت، سود می‌برد. از سوی

---

۱. نک: سرگذشتهای ویژه، ج ۱، ص ۶۶.

۲. نک: شریعتی در اسناد ساواک، ج ۲، ص ۷۹ و جریان‌ها و جنبش‌ها...، ص ۲۸۵.

۳. همان، جریان‌ها و جنبش‌ها...، ص ۲۸۶ ـ ۲۸۷.

دیگر دکتر شریعتی حملات خود را به سوی روحانیت نشانه برده بود که رژیم سکولار پهلوی آنان را دشمن خود محسوب می‌کرد. شریعتی شیعه را به علوی و صفوی تقسیم می‌کرد و به تبع آن به روحانیت علوی و صفوی اعتقاد داشت. تشیع علوی را تشیع سرخ، انقلابی، آزادیخواه و عدالت طلب، اما تشیع صفوی را همکار صاحبان قدرت، تشیع سیاه و مذهب عزا می‌شمرد.[۱] او تقلید در تشیع علوی را تأیید می‌کرد؛ اما تقلید در تشیع صفوی را «صم، بکم و عمی» بودن مردم در برابر کسانی می‌دانست که لباس رسمی دین بر تن دارند.[۲] شریعتی به تبع رواج تشیع صفوی، دوره صفویه را کاملاً منفی دید؛ در حالی که واقعیت تاریخی چیزی دیگر را نشان می‌دهند. رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیة الله خامنه‌ای (مدظله) می‌فرماید:

> این جانب بر خلاف کسانی که صفویه را در چشمها ضد ارزش کردند، تأکید می‌کنم که صفویه بزرگترین حق را به دانش فقاهت و کلام شیعی دارند. زیرا آنها بودند که راه را باز کردند و علمای شیعه را در این سطح پرورش دادند.[۳]

گفتنی است که دیدگاه دکتر شریعتی نسبت به روحانیت علوی و صفوی ثابت نماند. روحانیت علوی همچون امام خمینی(ره)، آیت الله بروجردی و کاشف الغطاء در نظر او در حدّ استثناء بودند. با گذشت زمان نگاه او به روحانیت رسمی بدبینانه‌تر شد و امیدش به روحانیون کم‌تر گشت؛[۴] چنان که نوشته است:

---

۱. علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعهٔ آثار ۹)، ص ۱۴ – ۱۵.
۲. همان، ص ۲۳۷.
۳. روزنامهٔ همشهری، ۳۱ خرداد، ۱۳۷۵، ش ۹۹۸.
۴. ر.ک. رسول جعفریان، شریعتی و روحانیت (۱۳۷۶)، ص ۲۳ ـ ۲۴.

اسلام فردا، دیگر اسلام ملّا نخواهد بود، اسلام قم و مشهد نیز تغییر خواهد کرد.[۱]

همچنین ادامه می‌دهد:

اسلام فردا، دیگر اسلام مفاتیح نیست، اسلام قرآن است. تشیع فردا دیگر تشیع شاه سلطان حسین نیست، تشیع حسین است.[۲]

شریعتی درجای دیگر می‌نویسد که «اسلام روشنفکری» را قبول دارد و در ادامه می‌آورد:

اکنون، خوشبختانه، همانطور که دکتر (مصدق) تز «اقتصاد منهای نفت» را طرح کرد... تز «اسلام منهای آخوند» در جامعه تحقق یافته است.[۳]

البته تز «اسلام منهای روحانیت» او که به تعبیر امام خمینی(ره) یعنی «لا اسلام»[۴] مورد پسند رژیم پهلوی بود.

محمدرضا پهلوی، از دشمنان خود با تعبیر «ارتجاع سرخ» و «ارتجاع سیاه» یاد می‌کرد. «ارتجاع سرخ» در نظر او مارکسیست‌ها یا کمونیستها بودند که با حمایت دولت ابر قدرت شوروی علیه شاه مبارزه می‌کردند و منظورش از «ارتجاع سیاه» روحانیت بود. بر این اساس، رژیم از سویی نسبت به فعالیتهای دکتر شریعتی ناراضی و حساس بود؛ زیرا با طرح تشیع سرخ علوی شور انقلابی در جامعه می‌آفرید و این مورد بهره‌برداری

---

۱. دکتر شریعتی، با مخاطب‌های آشنا، ص ۱۴۱.
۲. همان.
۳. همان، ص ۸.
۴. امام خمینی، نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۳.

انقلابیون قرار می‌گرفت و از جهت دیگر از فعالیت او خرسند بود؛ چون دشمنان مشترک (مارکسیسم و روحانیت رسمی) را می‌کوبید. شیوهٔ برخورد ساواک با دکتر شریعتی نیز مؤید همین حقیقت است.

گفتنی است که دکتر شریعتی با وجود مخالفت با مارکسیسم، به دلیل نادیده انگاشتن بعد معنوی انسان از بسیاری اصطلاحات و مفاهیم ماتریالیستی همچون فلسفهٔ تاریخ، دیالکتیک، زیر بنا و روبنا برای تفسیر اسلام بهره می‌گرفت.[۱]

او همچون برخی دیگر از روشنفکران مذهبی در این دوره می‌کوشید تا اسلامی نوگرا ارائه کند. شریعتی تحت تأثیر آموزه‌های غربی در پی اصلاح دین با عنوان پروتستانتیزم اسلامی بود.[۲] او از مطالعات اسلامی بهره‌مند بود؛ اما حوزه تخصص‌اش جامعه‌شناسی و تاریخ بود و به عبارت دیگر، متخصص اسلام نبود. اشتباه بزرگ شریعتی اظهار نظر در حوزهٔ غیر تخصصی خود بود. برهمین اساس شهید مرتضی مطهری در نقد کتاب اسلام شناسی می‌نویسد:

> در اوایل اردیبهشت / ۵۱ جزوه‌های ۱۶ـ۱۵ حسینه را تحت عنوان اسلام‌شناسی خواندم و آنچه به نظرم می‌رسد یادداشت می‌کنم:
> اولاً به نظر من این جزوه چیزی که نیست اسلام‌شناسی است. حداکثر این است که بگویم اسلام سرایی یا اسلام شاعری است؛ یعنی اسلام، موضوع و سوژهٔ یک نوع شعر و تخیل، ولی به صورت نثر شده است و البته زیبا هم

---

۱. در این باره نک به کتاب حسین وارث آدم (مجموعهٔ آثار، ج ۱۹) و اسلام‌شناسی درسهای ارشاد.

۲. نک: درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، ص ۲۲۲ ـ ۲۳۰.

سروده شده است و بیشتر از سوسیالیسم و کمونیسم و ماتریالیسم تاریخی و اگزیستانسیالیسم مایه گرفته است تا اسلام... اگر ما بخواهیم اسلام را بشناسیم، مانند هر مورد دیگر باید محتوای اسلام را از کتاب و سنت قولی و عملی قطعی طرح کنیم و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. در این جزوه آن چیزی که طرح نشده است، متون اصلی اسلام است.[۱]

این نوع تفکر آثار منفی فراوانی بر خوانندگان آثار دکتر شریعتی می‌گذاشت، نظریهٔ اسلام روشنفکری یا اسلام منهای روحانیت او مردم را از متخصصان اصلی دین، یعنی مراجع و روحانیان، جدا می‌کرد و تلاش برای ارائه اسلام جدید با استفاده از مکاتب غربی افراد متأثر را دچار افکار التقاطی و در نتیجه گمراه می‌ساخت.

نتیجهٔ کوشش‌های فکری متفکران برجستهٔ این جریان ارائه یک اسلام التقاطی بود و پی‌آمدهای زیانبار فراوان آن برای هواداران هنوز هم پا برجا است. فقدان شناخت عمیق از اسلام و دوری از روحانیت اصیل باعث گردید تا این جریان روشنفکری، اسلام را با مکاتب انحرافی در هم آمیزد. قابل توجه است که هم اکنون دولت‌های غربی مخالف اسلام ناب محمدی(ص) جریان روشنفکری دوم را از نظر مادی و معنوی پشتیبانی می‌کنند.[۲]

جریان سوم روشنفکری در دورهٔ قاجار و به ویژه پس از ورود افکار غربی در عصر مشروطه نُضج گرفت. روشنفکران این جریان، نخستین نمایندگان اندیشه‌های غربی بودند. کسانی مانند میرزا ملکم خان، میرزا

---

۱. نک: علی ابوالحسنی (منذر)، شهید مطهری افشاگر توطئه، ص ۴۱۷ـ۴۱۸ همچنین به صفحات آخر کتاب که کپی دست نوشته شهید مطهری است مراجعه شود.

۲. دکتر عبدالکریم سروش را می‌توان ادامه دهندهٔ این جریان بر شمرد.

فتحعلی آخوند زاده، میرزا حسین خان سپهسالار و سید حسن تقی زاده افکار لیبرالیستی، اومانیزم و سکولار خود را به تدریج در ایران طرح کردند. غربی کردن کشور در همهٔ ابعاد از جمله اهداف این گروه بود. اعضای این جریان در دوران پهلوی کارگردان و کارگزار نظام سلطنتی برای غربی کردن کشور بودند و البته برخی از آنان چون آزادی به سبک غربی در بعد سیاسی را در نظام استبدادی پهلوی تحقق‌پذیر نمی‌دیدند، بر رژیم پهلوی خرده می‌گرفتند.

جریان چهارم روشنفکران نیز پس از انقلاب مشروطه و تأثیر پذیری آنان از افکار کمونیستی و سوسیالیستی پدید آمد. ویژگی مهم این جریان الحاد و ضدیت با دین اسلام بود. جریان چهارم نیز خصلت گذشته‌ستیزی و نوگرایی داشت، اما نوگرایی‌اش در تحقیر و تمسخر دین و متدینان تجلّی یافته بود. می‌توان گفت، به استثنای جریان اول روشنفکری، سه جریان دیگر، به بیگانگان وابسته بودند. این وابستگی برای برخی از لحاظ فکری و برای برخی دیگر، فکری و عملی بود.

در مجموع به استثنای جریان روشنفکری صحیح اسلامی، نتیجهٔ عملکرد دیگر جریان‌ها برای کشور منفی بوده است. این سه جریان که می‌توانیم آنها را «جریان جدید» بنامیم، به تعبیر رهبر معظم انقلاب از همان آغاز بیمار متولد شدند[1] و فرجام افکار آنها وابستگی کشور به بیگانگان است.

۳ـ۶. مبانی فکری

روشن است که مبانی فکری جریان‌های چهارگانه متفاوت است. مبانی

---

۱. بیانات آیت‌الله خامنه‌ای، ۷۷/۲/۲۲ و ۶۹/۵/۲۳.

فکری جریان اوّل همان مبانی فکری جریان اصیل اسلامی است که عبارتند از:

- وحدت دین و سیاست؛
- توحید یا خدامحوری؛
- نبوّت؛
- معاد؛
- امامت؛
- عدالت؛
- مهدویت؛
- مرجعیت و ولایت فقیه؛
- اسلام فقاهتی؛
- پیوند اسلام با روحانیت؛
- استبداد ستیزی؛
- استعمار ستیزی؛
- دفاع از تمامیت ارضی کشور اسلامی؛
- مردم‌سالاری دینی؛
- آزادی‌خواهی؛

افزون بر آنچه ذکر شد، مبارزه با تحجرگرایی و عدم انفعال وخودباختگی در مقابل غرب را می‌بایست از مبانی مهم جریان روشنفکری صحیح اسلامی برشمرد.

جریان دوم یعنی روشنفکری منحرف اسلامی نیز در شاخهٔ اول خود ترکیب اسلام با لیبرالیزم و ناسیونالیزم را مبنا قرار داده است و شاخهٔ دوم،

التقاطی از اسلام و سوسیالیزم است. دو مبنای مشترک این جریان عبارتند از: غرب‌گرایی و نوگرایی دینی یا اصلاح دین.

ویژگی‌ها یا نواقص مهم روشنفکری منحرف دینی را به قرار زیر می‌توان بر شمرد:

ـ تلاش برای ارائهٔ اسلام مدرن بر اساس لیبرالیزم یا سوسیالیزم؛

ـ سعی در التقاط اسلام با ناسیونالیزم؛

ـ اعتقاد به اسلامِ منهای روحانیت. این امر سرچشمهٔ بسیاری از انحرافات بوده است؛ زیرا با چنین مبنایی نتوانسته‌اند آموزه‌های دینی را از متخصصان برگیرند؛

ـ انفعال در برابر غرب و احساس حقارت در برابر پیشرفت‌های مادی آن؛

ـ اعتقاد به برتری علم تجربی و سعی در تفسیر و تأویل مفاهیم قرآن و متون مذهبی بر اساس آن.

مبانی فکری جریان چهارم نیز همان مبانی، جریان مارکسیستی است که عبارتند از:

ـ ماتریالیسم دیالک تیک؛

ـ الحاد، نفی خدا و دین؛

ـ نفی مالکیت خصوصی؛

ـ زیربنا بودن اقتصاد؛

ـ تضاد طبقاتی؛

ـ ماتریالیسم تاریخی.

همچنین باید از شاخه روشنفکری جریان سلطنت طلب نام برد که مبانی فکری آنان همچون روشنفکران لائیک اما با حفظ نظام سلطنتی است.

مهم‌ترین مبانی فکری روشنفکران لائیک نیز به قرار زیر است:

ـ سکولاریزم (جدایی دین از سیاست)؛

ـ اومانیسم (اصالت انسان)؛

ـ مادی‌گرایی؛

جریان روشنفکری از آن حد تأثیر و توانمندی برخوردار نبوده است که سازمان‌ها و احزابی ویژه بر پا کنند. بلکه باید فعالیت آنها را به دلیل وابستگی به جریان‌های پیش گفته، در چارچوب احزاب و سازمان‌های آنها دید. بسیاری از روشنفکران به صورت سازمانی در هیچ حزب و تشکیلات سیاسی و گروهی عضو نیستند.

نتیجه:

در این کتاب شش جریان اسلامی، سلطنت طلب، مارکسیستی، ملی‌گرا، التقاطی و روشنفکری را به بررسی نهادیم. پس از تعریف هر جریان، تاریخچه و مبانی فکری آن را توضیح دادیم و مبانی نادرست را یادآور شدیم و آن گاه نهادها، احزاب و گروه‌های هر جریان را معرفی کردیم و عملکرد آنها را به اختصار باز نمودیم.

نتیجه آن شد که بزرگترین و اصیل‌ترین جریان سیاسی در کشور، جریان اسلامی به رهبری روحانیت است و دیگر جریان‌ها به اندازهٔ آن در تحولات سازنده صاحب نقش نبوده‌اند. جریان اصیل اسلامی که امروز به رهبری ولی فقیه زمان تداوم دارد، با ساقط کردن نظام استبداد شاهنشاهی و مبارزه با استعمارگران خارجی به ویژه آمریکا سهمی بی نظیر در دفاع از اسلام منافع ملی و تمامیت ارضی کشور داشته است. بی گمان رمز موفقیت این جریان در پیوند با اسلام و روحانیت بوده است. اینک، کتاب را با وصیّت‌های ارزشمند بنیانگذار انقلاب اسلامی امام خمینی(ره) پایان می‌بخشیم که فرمود:

سـعی کنید اسلامتان از روحانیت جدانشود و با آنان که اسلامشان با روحانیت مخالف است، مخالفت کنید.[۱]

همچنین فرمود:

تز اسلام منهای روحانیت یعنی لاٰ اسلام.[۲]

---

۱ . امام خمینی(ره)، در دیدار با فرماندهان سپاه ۲۹ / ۷ / ۱۳۶۰، نک: روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهت از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۲.
۲ . امام خمینی، نقش روحانیت در اسلام، ص ۵۳.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱ . آبراهامیان، یرواند: **ایران بین دو انقلاب**، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمهٔ کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۵۹.

۲ . آیت الله العظمی، بروجردی، **البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر**.

۳ . ابوالحسنی (منذر)، علی: **شهید مطهری افشاگر توطئه**، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲.

۴ . اسلامی، عباسعلی: **طلایه دار فرهنگ اسلامی در عصر اختناق** (خاطرات)، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۴.

۵ . الگار، حامد: **دین و دولت در ایران**، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، توس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.

۶ . امام خمینی(ره)، روح الله: **کشف الاسرار**، انتشارات آزادی قم، بی تا.

۷ . امام خمینی (ره)، سید روح الله: **حکومت اسلامی**، بی نا، چاپ سوم، ۱۳۹۱ق./۱۹۷۱م.

۸ . امینی، داوود: **جمیعت فداییان اسلام**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۹ . **روحانیت طلایه‌دار اسلام فقاهت از دیدگاه امام خمینی**، انتشارات میقات، تهران، ۱۳۶۱.

۱۰. بادامچیان، اسدالله و بنایی، **هیأت‌های مؤتلفهٔ اسلامی**، عروج، تهران، ۱۳۶۲.

۱۱. بازرگان، مهدی و غلامعلی: **بعثت و دولت به ضمیمهٔ خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی ایران و بعثت در اجتماع**، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۵۹.

۱۲. باقی، ع: **حزب قاعدین زمان**، نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۲.

۱۳. باقی نصرآبادی، علی و شمسی، عبدالله: **جامعهٔشناسی سیاسی احزاب**، شمارهٔ ۶، نهضت آزادی ایران، تحسین، قم، ۱۳۸۲.

۱۴. برزین، مسعود: **شناسنامه مطبوعات ایران** (از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ شمسی)، نشر بهجت، تهران، ۱۳۷۱.

۱۵. بروجردی، مهرزاد: **روشنفکران ایران و غرب**، ترجمهٔ جمشید شیرازی، فرزان روز، تهران، ۱۳۷۷.

۱۶. بشیریه، حسین: **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، ج ۱، مارکسیسم، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸.

۱۷. بصیرت‌منش، حمید: **علما و رژیم رضا شاه**، عروج، تهران، ۱۳۷۶.

۱۸. بهزادی، حمید: **ناسیونالیزم**، مؤسسهٔ حساب، تهران، ۱۳۵۴.

۱۹. بیات، عبدالرسول و همکاران: **فرهنگ واژه‌ها**، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، ۱۳۸۱.

۲۰. جان‌زاده، علی: **خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**، جانزاده، ۱۳۷۱.

۲۱. جعفریان، رسول: **شریعتی و روحانیت**، بی نا و بی جا، ۱۳۷۶.

۲۲. جعفریان، رسول: **جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی و سیاسی ایران**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۲۳. جمعی از نویسندگان: **شکوه فقاهت**، یادنامهٔ آیت الله حاج آقا حسین بروجردی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیهٔ قم، قم، ۱۳۷۹.

۲۴ . حسینیان، روح الله: **بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۲۵. حسینی، سید مرتضی: **التقاط گران و متحجران**، فرهنگ قرآن، قم، ۱۳۸۰.

۲۶ . خامنه‌ای، آیت الله سید علی: **حدیث ولایت**، ج ۵، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.

۲۷ . خمینی، امام: **تحریرالوسیله**، ج ۱.

۲۸ . خمینی، امام: **صحیفهٔ امام**، ج ۲۰.

۲۹ . خمینی، امام: **صحیفهٔ نور**، ج ۲۰.

۳۰ . خمینی، امام: **صحیفهٔ نور**، ج ۲۱.

۳۱ . خمینی، امام: **صحیفهٔ نور**، ج ۵.

۳۲ . خمینی، امام: **صحیفهٔ نور**، ج ۲۲.

۳۳ . خمینی، امام: **پیام به روحانیت**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۶۸.

۳۴ . خمینی، امام: **نقش روحانیت در اسلام**، دارالفکر، قم، بی تا.

۳۵ . خمینی، امام: آوای توحید، **نامه امام خمینی به گورباچف با شرح آیت‌الله جوادی آملی**، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۶۹.

۳۶ . دوانی، علی: **زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیة الله بروجردی**، نشر مطهر، ۱۳۷۲.

۳۷ . دهخدا، علی‌اکبر: **لغت‌نامهٔ دهخدا**.

۳۸ . روحانی، سید حمید: **بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی(ره)**، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۱.

۳۹ . روحانی، سید حمید: **شریعتمداری در دادگاه تاریخ**، دفتر اسناد انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۶۱.

۴۰ . روحانی، سید حمید: شریعتی در اسناد ساواک، ج ۲.

۴۱ . زراعی، سعدالله: **روند کارکرد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی**، گزیدهٔ اخبار و تحلیل، معاونت دریایی ندسا، ش ۹۹.

۴۲. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: **مجموعهٔ بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها**، ج ۱، انتشارات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، بی تا.

۴۳. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: **تاریخچهٔ گروه‌های تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی**، ج ۱ و ۲، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

۴۴. سلطانی، مجتبی: **خط سازش**، ج ۱، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.

۴۵. سلیمی‌بنی، صادق: **جامعه‌شناسی سیاسی احزاب شماره (۱)**، جامعه روحانیت مبارز، تحسین، قم، ۱۳۸۱.

۴۶. شادلو، عباس: **احزاب و جناح‌های سیاسی**، گستره، تهران، ۱۳۷۹.

۴۷. شریعتی، علی: **تشیع علوی و تشیع صفوی** (مجموعه آثار ۹)، انتشارات تشیع، بی جا، ۱۳۵۹.

۴۸. شریعتی، علی: **با مخاطب‌های آشنا** (مجموعه آثار ۱)، حسینیهٔ ارشاد، تهران، بی تا.

۴۹. شفیعی‌فر، محمد: **درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی**، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، تهران، ۱۳۷۸.

۵۰. شمسی، عبداللّه: **جامعه‌شناسی سیاسی احزاب شماره ۵**، حزب کارگزاران سازندگی، تحسین، قم، ۱۳۸۲.

۵۱. شوالیه، ژان ژاک: **آثار بزرگ سیاسی از ماکیاولی تا هیتلر**، ترجمهٔ لی‌لا سازگار، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳.

۵۲. شیخ فرشی، فرهاد: **روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۵۳. صارمی، شهاب، اصغر: **احزاب دولتی ایران و نقش آنها در تاریخ معاصر**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.

۵۴. صدرالاشراف، **خاطرات صدرالاشراف**.

۵۵. طباطبایی، علامه محمدحسین: **ترجمهٔ تفسیر المیزان**، مترجم، محمدجواد حجتی کرمانی، ج ۹، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، قم، ۱۳۴۸.

۵۶. طبری، احسان: **کژراهه**، خاطراتی از حزب توده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.

۵۷. عظیمی، فخر الدین: **بحران دموکراسی در ایران**، ترجمه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری

۵۸. علی‌بابایی، غلامرضا: **فرهنگ علوم سیاسی**، ج ۱، ویسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.

۵۹. قانون اساسی مشروطه.

۶۰. کاتوزیان (همایون)، محمدعلی: **دولت و جامعه در ایران**، مرکز، تهران، ۱۳۷۹.

۶۱. کامبخش، عبدالصمد: **شمه‌ای دربارهٔ تاریخ جنبش کارگری ایران**، حزب توده، چاپ پنجم، بی م، ۱۳۵۸.

۶۲. کرمی پور، حمید: **جامعهٔ تعلیمات اسلامی** (آیت الله حاج شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.

۶۳. کلینی، محمد بن یعقوب: اصول کافی، ج ۲.

۶۴. گروه تحقیقات علمی: **مبانی فراماسونری**، ترجمهٔ جعفر سعیدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶.

۶۵. گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا: **روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن نفت**، انتشارات دارالفکر، قم، بی تا.

۶۶. لطیفی پاکده، لطف‌علی: **احزاب و تشکیلات سیاسی در ایران**، ادارهٔ آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، تهران، ۱۳۷۹.

۶۷. لطیفی، لطف‌علی: **جامعه‌شناسی سیاسی احزاب شماره ۴**، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تحسین، قم، ۱۳۸۲.

۶۸. محمدی ری‌شهری، محمد: **میزان‌الحکمة**، ترجمه حمیدرضا شیخی، مرکز تحقیقات دارالحدیث، چاپ دوّم، ۱۳۷۹.

۶۹. محمدی ری‌شهری، محمد: **خاطرات سیاسی**، مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۹.

۷۰ . مدنی، جلال‌الدین: **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، ج ۱، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، قم، بی‌تا.

۷۱ . مرتجی، حجت: **جناح‌های سیاسی در ایران امروز**، نقش و نگار و شفیعی، تهران، ۱۳۷۷.

۷۲ . مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی: **تأملی در نظام آموزشی حوزه**، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، ۱۳۷۵.

۷۳ . مطهری، مرتضی: **خدمات متقابل اسلام و ایران**، انتشارات اسلامی، چاپ هشتم، قم، ۱۳۵۷.

۷۴ . مقصودی، مجتبی: **تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران**، ۱۳۲۰ ـ ۱۳۵۷، روزنه، قم، ۱۳۸۰.

۷۵ . ملکی، خلیل: **خاطرات سیاسی خلیل ملکی**، با مقدمهٔ دکتر محمدعلی (همایون) کاتوزیان، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.

۷۶ . مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی: **سیاست و سازمان حزب توده**، ج ۱، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۷۰.

۷۷ . مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی: **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، ج ۱ و ۲.

۷۸ . میر سلیم، سید مصطفی، **جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران** (۱۳۸۰ – ۱۳۵۷).

۷۹ . نجاتی، غلامرضا: **تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران**، ج ۱ و ۲، رسا، تهران، ۱۳۷۱.

۸۰ . نظرپور، مهدی: **جریان‌شناسی سیاسی**، کد ۲۳۱/۶، تحسین، قم، ۱۳۸۲.

۸۱ . نواب صفوی، سید مجتبی: **فدائیان اسلام**، تاریخ، عملکرد، اندیشه، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵.

82. plano, jack c, olton, Roy: the International relations dictionary, longman, forth edition, U.S.A, 1988.

نشریات

۸۳. بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، **فصلنامهٔ یاد**، سال اول، ۱۳۶۵، ش ۴ و سال سوم، ۱۳۶۷، ش ۱۲ و سال پنجم، ۱۳۶۹، ش ۱۸.

۸۴. **خواندنیها**، سال ۱۶، ۱۳۳۴، ش ۲۶.

۸۵. سایت جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه قم در شبکه اینترنت www.jameeh.com

۸۶. سبحانی، جعفر: **ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی**، مجلهٔ نور علم، شماره ۱۴، قم، ۱۳۶۴.

۸۷. سیدهادی خسروشاهی، **تاریخ و فرهنگ معاصر**، شماره‌های ۲ الی ۸.

۸۸. **عصر ما**، ۱۳۷۳/۱۱/۱۹، ش ۷.

۸۹. **فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران**، سال پنجم، ش ۱۷.